چپ ایتالیا

و

تآسیس حزب کمونیست ایتالیا

جویس نی لر



پیشگفتار بر ترجمه فارسی

جزوه پیش رو، توسط یکی از مبارزین سازمان کارگران کمونیست بریتانیا (CWO) در سال ۱۹۹۴ نوشته شده است. این جزوه به بررسی یک دوره بسیار مهم از حیات جنبش کمونیستی و نیز طبقه کارگر ایتالیا، می پردازد. دوره ای که شاهد نضج و رشد تدریجی مقاومت مبارزین کمونیست در برابر سیاست های سوسیال دموکراسی بود که جنبش طبقه کارگر را در آن زمان تحت سلطه خود داشت. این جزوه با تشریح برخی از جزئیات، نشان میدهد که در این مسیر پر تلاطم، چگونه تلاش های مستمر و بی پایان مبارزین کمونیست بر علیه همه تقلاها برای منحرف کردن طبقه کارگر از نقش عملکرد اساسا آنتاگونیستی خود در برابر سرمایه، منجر به تشکیل حزب کمونیست ایتالیا شد.

در این نوشته، به حوادث تاریخی، همچون روش معمول به اصطلاح « بی طرفانه » آکادمیک، برخورد نمیشود. کاملا برعکس، به آنها از منظر منافع طبقه کارگر بین المللی نگریسته میشود. همچون شیوه مرسوم چپی ها، به دام حمایت یا مخالفت و موضع گیری بر علیه افراد خاص، بدون در نظر گرفتن دیدگاه های آنان نمی افتد، در عوض، دیدگاه های آنها را، در رابطه با جنبش طبقه کارگر و منافع طبقاتی و در بستر تاریخی ارزیابی میکند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، الهام بخش طبقه کارگر در سراسر جهان بود. با وقوع خود، انقلاب سوسیالیستی نه یک « فرضیه » بلکه یک رویداد تاریخی محسوب شد. این انقلاب، بدنبال جنگ جهانی اول که نیاز به گسست از سوسیال دموکراسی و بین الملل دوم را تایید میکرد، شکل گرفت - بین المللی که همه احزاب متشکل در آن، به جز حزب روسیه، جناح کوچکی از حزب سوسیال دموکراسی صرب و تعداد انگشت شماری از دیگران، به معنای واقعی کلمه به تمامی قطعنامه های مصوبه بر علیه جنگ تا سال ۱۹۱۴، خیانت کرده بودند، از جمله قطعنامه ایکه اعلام میکرد، در صورت وقوع جنگ، همه احزاب موظف به فراخوان اعتصاب عمومی اند. استدلال های نظری و جدلی امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در درون احزاب سوسیالیستی، چه در سالهای قبل از جنگ و چه در طول جنگ، حالا به نفع مواضع انقلابیون تثبیت میشدند. مهم تر اینکه، انقلاب روسیه، توسط تنها حزب سیاسی شکل گرفته بود که مواضع مستقل طبقاتی را اتخاذ کرده بود: مخالفت با جنگ، شکست طلبی انقلابی (عدم پشتیبانی از طرفین درگیر) و تشخیص دو نکته توسط لنین، اول، وقوع جنگ جهانی اول تائیدِ الزام طبقه کارگر برای کنار گذاشتن انقلاب (بورژوا) دموکراتیک به نفع انقلاب جهانی پرولتری و دوم، شکل گیری شورا ها، نمایانگر نوع جدیدی از دموکراسی، یعنی دموکراسی پرولتری. بدین سان، روسیه به سنگر جنبش کمونیستی تبدیل شد و راه عروج بین الملل سوم را هموار ساخت.

رویدادهای سال های بعد، مسیر تاریخ را در جهت دیگری قرار داد که انحطاط انقلاب اکتبر را بدنبال داشت. دلیل اصلی آن، انزوای انقلاب روسیه و طبقه کارگر در روسیه بود که خود پیآمد پاسخ کند و بسیار آهسته بقیه احزاب بین الملل دوم، در گسست از سوسیال دموکراسی بود. حزب کمونیست (KPD) در آلمان، تنها در اواخر سال ۱۹۱۸، در آستانه اولین تلاش برای انقلاب در داخل آلمان تشکیل شد که البته با قتل رزا لوکزامبورگ و کارل لینکبخت (در میان خیلی از دیگران) به پایان رسید؛ تشکیل حزب کمونیست ایتالیا (PCd'I) در سال ۱۹۲۱، هر چند حرکتی بود قابل تحسین، اما هم در ارتباط با مبارزه طبقاتی در داخل ایتالیا و صد البته در مورد بسط و پیشبرد انقلاب جهانی، که بدون آن، انقلاب روسیه به گل نشسته بود، خیلی دیر انجام گرفت. انقلاب روسیه از اواخر سال ۱۹۱۸، بخاطر قحطی و جنگ داخلی (کم و بیش، پایان دموکراسی شورایی) در حال نابود شدن بود. کرونشتات و نپ (NEP) کمتر از ۳ ماه پس از تشکیل حزب کمونیست ایتالیا (PCd'I) (ژانویه ۱۹۲۱) رخ داد. با این حال، یک بار دیگر وظیفه مقاومت و مبارزه با انحطاط، از جمله تلاش برای مطرح کردن مسئله جایگاه روسیه در مرکز دستور کار بین الملل، بر روی شانه های **چپ** افتاد. این بار **چپ** ایتالیا بود که سنگر مقاومت در برابر انحطاط شد.

این متن، پس زمینه های این مبارزه را بررسی کرده و سعی میکند در پرتو آن روشن کند که چرا، **چپ** ایتالیا توانست رهبری این مبارزه را بدست گیرد و خود را در موقعیتی قرار دهد که بتواند از دیدگاه منافع طبقه کارگر از این شکست غم انگیز تاریخی درس آموزی کند و توان آن را داشته باشد تا سال های طولانی ضد انقلاب را سپری کرده و برنامه کمونیست انترناسیونالیستی و پلاتفرم آن را غنی تر کند.

اگر چه یک قرن از آغاز مجادلات اولیه در درون حزب سوسیالیست ایتالیا که در این جزوه به آنها اشاره شده، سپری شده و چندین دهه از جمع بندی از تجارب اولیه مبارزین ایتالیایی در مبارزه برای تشکیل کمیته توافق (committee of Intesa) گذشته و مهمتر اینکه، با وجود توسعه و تغییرات عظیم در نظام سرمایه داری که پایه های مادی طبقه کارگر را از لحاظ ساختاری تا حد زیادی تغییر داده، با این حال برخی از مشکلاتی که طبقه کارگر و کمونیست ها امروزه با آنها روبرو هستند، دارای همان ریشه و ماهیتی اند که در آن زمان بودند. بررسی همه جانبه تر تجربه **چپ** ایتالیا برای جنبش کمونیستی حاوی اهمیت حیاتی ست. بدین معنا، اگر انقلاب اکتبر تجربه ارزشمند یورش به دولت سرمایه داری، قدرت شورائی، استقلال سیاسی طبقه کارگر از بورژوازی و ..... را برایمان بجا گذاشت، **چپ** ایتالیا هم، تجربه گرانبهای اینکه « انترناسیونالیسم » برای طبقه کارگر به چه معناست و یا به چه معنا باید باشد و چه نوع حزب یا سازمان بین المللی سیاسی را در آینده باید ساخت، برایمان بجا گذاشته است.

برای خواننده فارسی زبان، برخی از این مباحثات، مشخصا در ارتباط با مواضع گرامشی، جایی که در پهنه سیاسی ایران، در دو دهه گذشته، از او به عنوان قهرمان مبارزات ضد استالینیستی و ضد فاشیستی یاد میشود، جدیدند. البته جای تعجبی نیست. برخی از استدلال های کنونی چپ ایران، از جمله « عقب ماندگی کشور »، « نا کافی بودن روابط سرمایه داری » و این ایده که « سوسیالیسم از طریق توسعه دموکراسی بورژوائی قابل حصول است » ... بشکلی، طنین استدلال های آنزمان گرامشی ست. با وجود توسعه عظیم سرمایه داری در طول قرن گذشته، این استدلال ها منسوخ نشده اند. اگر جابجائی نامه های جوهر - پاشیده گرامشی، که هفته ها برای رسیدن به مقصد خود زمان میبرد، با ایمیل هائیکه در چند صدم ثانیه کره خاکی را طی میکنند، سبب نشده که در موضع نیاز به توسعه بیشتر سرمایه داری و ... تغییری داده شود، دقیقا به این دلیل است که موضوع مورد مشاجره، صرفا مربوط به واقعیتهای مادی عینی اقتصادی نبوده، بلکه یک مسئله سیاسی ست و پاسخ های طبق معمول، فقط این نکته را تایید می کند که ایدئولوژی غالب از آن طبقه حاکمه است.

ترجمه مقالات و اسناد گرایش کمونیست انترناسیونالیستی به زبان فارسی، با استقبال دلگرم کننده و همچنین با انتقاد از کیفیت ترجمه ها روبرو شده است. ما به خوبی از نقاط ضعف این ترجمه ها آگاهیم و حداکثر تلاشمان را برای بهبود آنها انجام خواهیم داد، با این حال از خوانندگان مان درخواست میکنیم تا با نوشتن پیشنهادات خود، ما را در بهبود بخشیدن به کیفیت آنها، یاری کنند.

آخرین نکته اینکه، برخی از افراد و گروه ها در وبلاگ شخصی و یا انتشارات سازمانی خود، از منابع فارسی ما، استفاده میکنند. بعنوان یک اصل، ما با انتشار آنها، در جاهای دیگر، با ذکر منبع اصلی، یعنی گرایش کمونیست انترناسیونالیستی، مخالفتی نداریم، اما تقاضا میکنیم که در انتشار اسناد ما، حتی به قصد بهبود متن، تغییری بدون اطلاع قبلی و تائید ما انجام نگیرد. این امر میتواند به سردرگمی های موجود افزوده که در این اوضاع و احوال، بسیار حیاتی ست که از آنها اجتناب کنیم.

دامون سعادتی

نوامبر ۲۰۱۲

چپ ایتالیا و تآسیس حزب کمونیست ایتالیا

حزب کمونیست ایتالیا (حکا) از انشعاب در درون حزب سوسیالیست ایتالیا (حسا) در ژانویه سال ۱۹۲۱ در لیورنو، شکل گرفت. این انشعابِ اقلیتِ قابلِ توجهی از اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا[۱]، بیان سیاسی از تمایل به گسست قطعی از سوسیال دمکراسی بود. به یک معنا، ریشه های حزب را میتوان در مبارزه به اصطلاح فراکسیون سرسخت و سازش ناپذیر انقلابی که برای درمان اصلاح طلبی حسا در سال ۱۹۱۰ دوباره شکل گرفته بود، جستجو کرد. اما وقتی این فراکسیون در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ دوباره جان گرفت، زمینه، کاملا متفاوت بود. تقریبا مدت سه سال بود که آتش جنگ جهانی اول زبانه میکشید، حزب سوسیالیست تحت تأثیر آن از هم پاشیده شده بود، و این از هم پاشیدگی در مورد فراکسیون سرسخت نیز صدق میکرد.

فراکسیون جدید، مخفیانه با عزم و اراده آمادئو بوردیگا و بخش ناپل که او بدان متعلق بود، دوباره احیا شد. در آن زمان خبر انقلاب در روسیه با نام لنین گره خورده بود، برای اولین بار، به پرولتاریای خسته از جنگ، نمونه عملی از امکان راه نجات انقلابی ارائه شده بود. البته انقلاب اکتبر هنوز در روسیه باید رخ میداد. در هر حال، لنین بحث با بلشویک ها را، علی رغم داشتن سازمانی مجزا از منشویکها از سال ۱۹۱۲ - در مورد پیشنهاد گسست با سوسیال دمکراسی، با خواندن نمادین خودشان به نام حزب کمونیست به منظور کمک ... و روشن کردن سیاسی ذهن پرولتاریا را، آغاز کرده بود[۲]. اما وضعیت در داخل سوسیال دموکراسی ایتالیا متفاوت بود. هنوز بوردیگا راجع به اینگونه مواضع حتی فکر نمیکرد (چه رسد به اینکه او به مهندسی گسست قطعی دست بزند.) در عوض، او و رفقای جناح چپش به دنبال پیدا کردن راه کارهائی بودند که حسا را ملزم به پیروی از سیاست های انقلابی متداوم، علی الخصوص بر علیه جنگ کند. همانند لوکزامبورگ در آلمان، بوردیگا فقط به آرامی و با اکراه به این نتیجه رسید که ماهیت سوسیال دموکراسی، اجازه متحول شدنِ انقلابی از درون را، غیر ممکن مینمود.

این امر مستلزم وقوع محرکهای بیشتری در داخل و خارج از ایتالیا میبود، نیاز به ایجاد یک فراکسیون **کمونیستی** روشن که هر دو ضرورت یعنی گسست قطعی و پایه سیاسی آن را به رسمیت بشناسد.

مبنای آن نمیتوانست (که نتوانست) بر اساس چترِ « سرسخت » قدیمی باشد. علیرغم داشتن نام سازش ناپذیر که اشاره به پایبندی به عدم سازش در مبارزه طبقاتی و برنامه انقلابی داشت، مفهوم ضمنی عملی آن مبهم بود.

اولین سرسختان، مرتبط با کارلو سامباکو، دلیل داشتن چنین اسمی، مخالفت آنها با سیاست اتحاد تاکتیکی با سایر احزاب بود. این مسئله، کنگره ۱۸۹۶ (فلورانس) را تحت الشعاع خود قرار داد و هر چند پیشنهاد سامباکو رای نیاورد (نسبت آرا ۸۳ به ۱۲۸)، اما جورجیو گالی آنرا آغاز پایان هژمونی اصلاح طلبی در حزب ارزیابی میکند که فقط چهار سال قبل بر اساس اصلاح طلبی تشکیل شده بود[۳] با این حال، حتی در همین روزهای اولیه، در سیاست های دائما در حال تغیر حزب سوسیالیست، لازم نبود که شما « سرسخت » بوده باشید تا متعلق به چپ انقلابی در نظر گرفته شوید. برای مثال انریکو فری، کسی که با پیشنهاد سامباکو در کنگره ۱۸۹۶ مخالفت کرده بود و در ماه ژوئن سال ۱۹۰۱، خواهان حمایت حزب از دولت زانارددلی جیولیتی، به دلیل نمایندگی بورژوازی مترقی و لیبرال، شده بود، رهبری جریان « انقلابی» را، در کنگره ۱۹۰۲ ایمولا، زمان انشعاب حزب به دو جناح اصلاح طلب و انقلابی، در دست داشت. در واقع حسا برای اجتناب از انشعاب، با مشکل روبرو بود. در کنگره های قبلی این کار را فقط با موافقت در به رسمیت شناختن تمایز موضع کلاسیک سوسیال دموکراسی یعنی بین برنامه حداکثر (انقلابی) و حداقل (اصلاح طلبی) انجام داده بود. در حالی که اولی با دیکتاتوری پرولتاریا و عدم هر

---

۱ از کل ۱۷۳۴۸۷ رأی کنگره حسا، فراکسیون کمونیستی مجموعا ۵۸۷۸۳ رای اقلیت را بدست آورد. اقلیت نمایندگان فراکسیون کمونیست، اقدام به ترک سالن بسوی سان مارکو کردند که در آن کنگره موسس حزب کمونیست، بخش ایتالیایی بین الملل سوم کمونیست صورت گرفت، در میان تشکل های توده ای که پیوستند، فدراسیون جوانان حزب بود که شمارش آن به ۵۰۰۰۰ عضو میرسید. گزارش رسمی حسا در صفحه ۹۰ پرومته ۱۹۷۱ ,Dal Convergo d'imola al congresso di Liverno nel soloco della " sisistra italiana" edizioni Prometeo

۲ روجوع کنید به تزهای آپریل لنین

۳ روجوع کنید به جورجیو گالی صفحه ۱۹ Rome, Lateza (Giorgio Galli Storia del Socialismo Italiano)

گونه همکاری با دولت بورژوایی تفسیر میشد، دومی، دستیابی و حصول اصلاحات را از طرق قانون دنبال میکرد. برای مدتی هیچ ناسازگاری در آن دیده نمیشد. موقعیت اصلاح طلبان، با برسمیت شناختن گروه پارلمانی، به عنوان یک نهاد جداگانه که به همان تعداد رهبران منتخب کنگره، در دفتر سیاسی حزب نماینده داشت، حتی قوی تر شده بود.

این امر نه تنها به نمایندگان مجلس درجه خاصی از استقلال را میداد، بلکه توان نفوذ قابل توجه بر روی سیاست های حزب به عنوان یک کل را، به آنها میداد که در آینده موضوع انتقاد بوردیگا و چپ شد. حالا در کنگره سال ۱۹۰۲ با پیشنهاد یکی از این نمایندگان، ایوان بونومی[۴] (Ivanoe Bonomi) اجازه تشکیل ائتلاف، توسط بخشهائی از حسا در انتخابات محلی، به تصویب رسید. در آنجا خبری از سرسختی در این مورد نبود اما مانع از حرکت حزب به طرف چپ نشد. فیلیپو تراتی، پدر و بنیانگذار اصلاح طلبی حسا، خود را در حاشیه یافت.

تغییر در خلق و خوی حزب، البته نشان دهنده این بود که در درون جنبش طبقه به عنوان یک کل، چه میگذشت. جنبشی با سابقه متلاطم، که بیشتر از مارکس، از باکونین تاثیر پذیرفته بود. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد که فلسفه وجودی حسا « انکار اساسی آنارشیسم »[۵] بوده، این نیز حقیقتی ست که پس از تشکیل حسا در سال ۱۸۹۲، سنت شورش های محلی کماکان ادامه یافت. در سال ۱۸۹۵ دولت، سرکوب سوسیالیست ها را، بدنبال بازتاب قیام کارگران کشاورزی و معدن گوگرد سیسیل، در شکل گیری برخی از « نا آرامی ها » در شمال، شدت بخشید. در سال ۱۸۹۸ قیام کوتاه عمری (۴ روزه) در خود میلان، به دنبال وجود افزایش قیمت نان و تظاهرات هائیکه برای دموکراسی و بر علیه هزینه های بالای زندگی شکل گرفته بودند، بوقوع پیوست. در سال ۱۹۰۰ ترور شاه توسط یک آنارشیست (به انتقام قربانیان سرکوب های قبلی) موج یکسری واکنش ها را به دنبال داشت. واکنش پادشاه جدید، ویکتور امانوئل سوم با مشاهده موضع آشتی جویانه و قانون مدارانه کنگره ششم حسا، ملایم تر شد. این، به هر حال قبل از اعتصاب کارگران بارانداز جنوا که دولت ساراکو را پائین کشید، نبود.[۶]

بدین ترتیب حسا، صرفا نه به تنهائی، تجلی سیاسی طبقه کارگر ایتالیا بود. در بیرون از سیاست های پارلمانی و حکومت های محلی (که اکثر کارگران حق رای نداشتند) مجبور به رقابت در درجه اول با آنارشیسم و سپس با سندیکالیزم و آنارکو سندیکالیزم بود. نفوذ آنها در میان طبقه کارگر معمولا قدرتمندتر بود. در حالی که برای اولی آسان بود که در میان جمعیتی که به طور سنتی، دولت را به عنوان نهاد ستمگر، میشناختند ریشه بدواند، سندیکالیزم با این نظر که، اعتصاب عمومی دروازه ایست بسوی انقلاب، بیشتر برای طبقه ی کارگر صنعتی رو به رشد، جذابیت داشت. به طور خاص، ایده های نیمه عرفانی سورل: تأکید بر قدرت « اراده » و عمل مستقیم همراه با تبلیغ « اسطوره اجتماعی » از اعتصاب عمومی، در درون و بیرون حسا نیرو جمع میکرد. جنبه نمادین این را میتوان با آمدن آنورو لابریولا (Anuro Labriola)، سندیکالیست انقلابی درون حسا، از اطراف ناپل به میلان بعد از کنگره ۱۹۰۲ دید. در میلان او مجله سوسیالیست پیشرو را، که هدف آن تقابل با ایده های سورل بود - در دنباله روی از جای پای مارکسیسم انقلابی، بر علیه اصلاح طلبی توراتی - تاسیس کرد.

اصلاح طلبان در سال ۱۹۰۳ کنترل آوانتی، ارگان روزانه حزب، را از دست دادند، و سردبیر آن بیسولاتی، به نفع انریکو فری استعفا داد. سال بعد، هنگامیکه پیشنهاد فری به نفع «اتحاد» با جریان سندیکالیست[۷] به تصویب رسید، پیروزی چپ در کنگره بولونیا، مهر تایید خورد. فری، که زمان نه چندان طولانی پیش، حمایت حسا از جیبولیتی را ارائه کرده بود، حالا رهبر بلامنازع حزبی بود که در کنگره اعلام کرد:

...که شیوه و متد مبارزه طبقاتی اجازه نمیدهد تا هیچ پشتیبانی از هیچ گرایش دولتی انجام گیرد
....که کار پیچیده حزب نیاز به فرم های متعدد عمل روزانه دارد.[۸]

۴ تئوریسن جناح راست اصلاح طلب، او در سال ۱۹۰۲ اخراج شد، بعد وزیر جنگ و سرانجام در سال ۱۹۲۱ نخست وزیر شد.
۵ روجوع کنید به ویلیامز صفحه ۲۸ Gwyn Williams in Proletarian Order (London, Pluto press)
۶ جزئیات از جورجیو گالی همان مأخذ، ص ۳۰ و هیلتون یانگ چپ ایتالیا ص ۳۳ تا ۴۰ W. Hilton-Young The Italian Left - New York, Greenwood press
۷ ۱۶۳۰۴ به ۱۴۸۴۴ گالی همان مأخذ، ص ۳۹
۸ همان مورد، ص ۴۰

یکی از فرم های متعدد، اعتصاب عمومی بود، که در همان سال در کنگره بین الملل دوم آمستردام، با احتیاط به عنوان یک سلاح مبارزه طبقاتی تصویب شد. این سلاحی بود که پرولتاریای ایتالیا علیه اعمال خشونتهای پلیس در تظاهرات اعتراضی طبقه کارگر، در سپتامبر بدان متوسل شده بود. اول از همه در میلان، خانه کار [۹] فراخوان به یک اعتصاب عمومی در همدردی با کارگرانیکه در ساردینیا بسویشان تیراندازی شده بود، داد و وقتی « زیاده روی » پلیس در جاهای دیگر تکرار شد، اعتصاب به سراسر ایتالیا گسترش یافت.این اولین اعتصاب سراسری در کشور، بنابراین نمایانگر ادغام محلی و منطقه ای « اعتصاب عمومی » بود که خانه کار اعلام کرده بود. رهبری حسا چنین فراخوانی را برای اعتصاب نداده بود. از سوی دیگر، مبارزین جناح سندیکالیست حزب، نیروی محرک اعتصاب بودند. پس از چند روز اعتصاب بپایان رسید و جیبولیتی که شیوه اش بمانیم و منتظر شویم بود، فراخوان انتخابات عمومی را داد که در آن حسا شش کرسی نمایندگی مجلس را از دست داد. (از ۳۳ به ۲۷ رسید). برای تدریج گرایان پارلمانی، مانند توراتی، اعتصاب، فاجعه قابل پیش بینی بود و سندیکالیست ها به عنوان دشمنی بزرگتر از جیبولیتی در نظر گرفته شدند (کسی که آنها هنوز هم آماده بودند تا به عنوان نماینده بورژوازی مترقی از او حمایت کنند).

برای مدتی فری توانست حزب را، با استفاده از مفهوم « تمامیت » یکپارچه نگهدارد: تلاش برای تطبیق دادن تدریج گرائی - ایده ئیکه طبق آن سوسیالیسم از طریق توسعه دموکراسی بورژوایی شکل خواهد گرفت- با این چشم انداز که سوسیالیسم تنها زمانی شکل خواهد گرفت که طبقه کارگر قادر به حفظ استقلال سیاسی خود از طبقه ی سرمایه دار، هر چه قدر هم دموکراتیک، بوده و آماده باشد که مستقیما با آن مقابله کند. شکاف در حزب، به طور فزاینده ائی آشکار یافت. در سال ۱۹۰۵ کارگران راه آهن، که تحت تاثیر شدید سندیکالیست ها بودند در اعتراض به طرح های ملی دولت که شامل عقب نشینی از حق اعتصاب بود، دست به اعتصاب زدند. اعتصاب بعد از درگیری های خشونت بار، با ده ها زخمی و مرگ پنج نفر، منزوی مانده و شکست خورد. لایحه ملی شدن در مجلس بدون هیچ اعتراضی از طرف نمایندگان حسا، در موعد مقرر تصویب شد. البته، این تصادفی نبود. خیلی از سوسیال دمکرات ها « سوسیالیزه کردن ابزار تولید » را به معنای کنترل صنایع توسط دولت موجود بورژوائی تفسیر میکردند. همانطوریکه جورجیو گالی اشاره میکند، اقدامات جیبولیتینی مانند این و ملی کردن پرداخت بیمه به بازماندگان کشته شدگان، گامی در جهت سوسیالیسم نبوده بلکه اقدامی بود در « ایجاد بخش دولتی سرمایه داری با گرایش دیوان سالاری قوی » [۱۰] در میان سندیکالیست ها، با کنار رفتن تدریجی توهمات، تردید به اینکه حسا بیشتر نگران مدیریت خوب سرمایه داری ایتالیا ست تا انقلاب پرولتری، شروع به خود نمائی کرد. در سال ۱۹۰۷ در یک کنفرانس سندیکالیستی در فرارا، که بخشا توسط خود سورل بر انگیخته شد، قصد تشکیل « حزب سندیکالیستی » واقعی که « دیگر با نوع سوسیالیستی حزب اشتباه گرفته نشود » اعلام شد.[۱۱] مدتی بعد در همان سال، مقاومت شورای ملی سندیکالیستی در مخالفت با کنفدراسیون عمومی کار (کعک) تاسیس شد.[۱۲] تا کنگره حسا در سال ۱۹۰۸ (فلورانس)، که موجب برگشت و قرار گرفتن توراتی در موقعیت برجسته و اعلام عدم سازگاری سندیکالیزم با سوسیالیسم شد، اکثریت سندیکالیست ها قبلا حزب را ترک کرده بودند. کسانی که هنوز در حزب بودند اخراج شده و زمانیکه حسا رأی به همکاری نزدیکتر با کنفدراسیون عمومی کار داد، تاثیر و نفوذ سندیکالیزم بر هزاران مبارز طبقه کارگر، همچنان ادامه یافت. تا سال ۱۹۱۴، هنگامی که سندیکالیزم روی مسئله دخالت یا عدم دخالت ایتالیا در جنگ، از درون درهم شکست، مبارزترین نبرد طبقاتی در ایتالیا، تا حد زیادی زیر چتر سندیکالیزم بود.

در سال ۱۹۰۸، بنظر میرسید که راه برای تحکیم حسا، بمثابه جناح اصلاح طلب جنبش کارگری ایتالیا، باز شده باشد. «سرسختی» سیاسی، به نظر میرسید که در خارج از حزب سوسیال دموکراسی، در قرق سندیکالیسم انقلابی باشد. اما چنین نبود. ظهور مجدد فراکسیون سرسخت انقلابی، این بار با طعم بیشتر مارکسیستی، در سال ۱۹۱۰ با انتشار نشریه اتاق زیر شیروانی (La Soffitta)، در به اصطلاح پاسخ به تغییر جهت جیبولیتی،

۹ به معنای واقعی کلمه « خانه کار »، سازمان محلی کارگری بود که نه تنها شامل اتحادیه بلکه تعاونی ها، صندوقهای پس انداز و غیره میشد.
۱۰ همان مورد، ص ۶۰
۱۱ همان مورد، ص ۴۸
۱۲ در سال ۱۹۰۶ در پاسخ به رشد سندیکالیسم تاسیس شد. اولین دبیر آن رینالدو ریگولا بود که ایده آل سیاسی او حزب کارگر بریتانیا بود. روجوع کنید به ویلیامز همان مأخذ، ص ۲۷

که حسا مارکسیسم را به اتاق زیر شیروانی روجوع داده است، اعلام موجودیت کرد. حتی قبل از شکست در جنگ علیه ترکیه روی مسئله لیبی، در داخل حسا، شکل گیری مخالفت بر علیه همکاری با برنامه های جیپولیتی برای وزارتخانه رفرمیستی، رو به افزایش بود. خود جنگ، صرفا فاصله بین راست و چپ را شدت بخشید. در حالی که اصلاح طلبان در مجلس فراخوان به عدم خدشه دار کردن وحدت ملی میدادند، سوسیالیست ها در روماگانا، خطوط راه آهن هائی را که لوازم جنگی از آن حمل میشد، از جا میکندند. در کنگره ۱۹۱۱، یک بار دیگرشکاف بین اصلاح طلبان و انقلابیون خود نمائی کرد. این آخرین باری بود که کنگره تحت سلطه توراتی برگزار شد.

در کنگره آتی حزب، سال بعد در رجیپیو امیلیا، احیای **چپ** محرز شد. در اینجا بود که موسولینی اولین بار در صحنه سیاسی ملی ظاهر شد، آن نمایندگان مجلس را که از جیپولیتی حمایت کرده بودند، شدیدا سرزنش کرده و خواستار استعفای آنها شد. در واقع کنگره، به اخراج « اصلاح طلبان راست » : بایسولتی، بونومی و و دیگران و همچنین بر کنار گذاشتن « اصلاح طلبان چپ »، و در خور توجه ، خود شخص توراتی از رهبری، رای داد. لاتزاری، نماد « **چپ** قدیم »، به دبیر اولی حزب منصوب شد، در حالی که موسولینی، سرسخت ترین سرسختان، سردبیر آوانتی شد. تحت سردبیری او روزنامه « لحن نزدیک به قیام و شورش به خود گرفت » [۱۳] و تعداد خوانندگان به طرز چشمگیری افزایش یافت و همینطور عضویت در حزب بطور کل.[۱۴] سالهای بلافاصله بعد از جنگ، دوره بحران اقتصادی و تلاطم طبقه کارگر همراه با خشم در افزایش هزینه های زندگی بود که همزمان با ماجراجویی جیپولیتی در لیبی، حس قوی ضد نظامی گری را در میان بخش های وسیعی از کارگران تقویت کرده بود. بدون شک، مسیر جدید چپ حسا منعکس کننده حالت عمومی طبقه کارگر ایتالیا و سیاست های جدید همکاری با دیگر نیروهای سیاسی طبقه کارگر در خارج از پارلمان، از جمله سندیکالیست ها و آنارشیست ها بود که مخالف زد و بند با « بورژوازی مترقی » در داخل پارلمان بودند. (هر چند در اینجا همه چیز روشن و شفاف نیست، زیرا در برخی مناطق، همکاری با نیروهای سیاسی رادیکال « غیر طبقاتی » مانند جمهوری خواهان وجود داشته است.)

تشکیل محفل کارل مارکس در ناپل توسط آمادئو بوردیگا و گروهی از رفقای همفکرش در ماه آوریل سال ۱۹۱۲ بازتابی از این وضعیت نارضایتی وسیع از رهبری و عملکرد های سیاسی حسا بود. از قضا، با توجه به ارتباط نزدیکتر چپ جدید با سندیکالیست ها، تشکیل محفل در ابتدا بر سر یک توافق بین بخش محلی حسا با سندیکالیست ها برانگیخته شد. ضمن اینکه بوردیگا و **چپ** هیچ اعتراضی برای ارتباط گیری و همکاری روشن با دیگر سازمان های پرولتری نداشتند، در واقع همکاری با هر دو آنارشیست ها و سندیکالیست ها را در طول مبارزه در سطح عملی، ادامه میدادند، آنها با حسا برای عدم تعهد به برنامه سوسیالیستی خود، به خاطر محظورات انتخاباتی و یا چیز های دیگر، مخالفت مینمودند. در اینجا یک مسئله عمیق تر نهفته بود. از لحاظ نظری، **چپ** به تفسیر تدریج گرائی از مارکس معترض بود که به بهانه آن استدلال میشد که ماهیت روابط عقب مانده سرمایه داری در جنوب ایتالیا، لزوم یک دوره مقدماتی از اتحاد با پویاترین بخش از بورژوازی را ایجاب میکند. در واقع این بدان معنی بود که پراتیک حسا از طایفه پرستی، مشخصه کلی سیاسی جنوب ایتالیا، از جمله نفوذ فراماسیون ها، غیر قابل تشخیص بود. با این حال، با وجود تداعی یافتن تحریم گرائی با شخص بوردیگا، او بعنوان یک اصل، با شرکت سوسیالیست ها در انتخابات مخالف نبود. در سال ۱۹۱۳ او تحریم گرائی سندیکالیست ها را مورد انتقاد قرار داد که انزجارشان از حسا و فساد عمومی سیاست های متعارف پارلمانی، آنها را بسوی غیرسیاسي شدن، سوق میداد. در یک مقاله که یادآور چه باید کرد لنین بود ، او استدلال کرد که:

برای ما روشن شده که پرولتاریا، صرفا با اتکا به قدرت سازمان اقتصادی خود، هرگز انقلاب نخواهد کرد، در حالیکه سندیکالیسم و اصلاح طلبی برداشت مشترکی از مفهوم غیر سیاسی اتحادیه دارند. انقلاب اجتماعی یک واقعیت سیاسی ست و در زمینه و محیط سیاسی آماده میشود. مبارزه انتخاباتی به طور کلی در چارچوب مفهوم کار سیاسی حزب به عنوان یکی از بسیار جنبه های

۱۳ کلمات از والتر کندال (Walter Kendal) در کتاب جنبش کارگری در اروپا، (لندن، آلن لین) صفحه ۱۴۵
۱۴ برآورد ها متفاوت اند آدریان لیتلتون (Adrian Lyttelton)در تسخیر قدرت (لندن، ویدنفیلد و نیکلسون) ۲ تعداد افزایش را از ۳۰۰۰۰ به ۵۸۰۰۰ و کندال آنرا از ۳۰۰۰۰ به ۴۵۰۰۰ نقل قول کرده اند.

فعالیت سوسیالیستی جا میگیرد ..... ما از مشکلات عمیقا جدی سیاست های طبقاتی پرولتری، همانگونه که حزب سوسیالیست به انجام آن مبادرت میکند، که کاراکتری کاملا متفاوت از فعالیت سیاسی خرده بورژوایی دارد، خود را کنار نمیکیشیم. انقلابیون واقعی باید همت کرده و در این راستا فعالیت کنند، نه اینکه خود را کنار بکشند. تحریم گرائی درمان درد نیست. بر خلاف انتظار، چشم پوشی از تنها روشی است که می تواند به پرولتاریا، آن نوع از آگاهی را به ارمغان بیاورد که قادر باشد در مقابل سیاست های فرصت طلبانه احزاب غیر سوسیالیستی، از خود دفاع کند.. سیاست بی طرفی انتخاباتی، به بی طرفی هوشیاری و دیدگاهی در مورد مشکلات بزرگ اجتماعی، منجر میشود، که حتی اگر چه در یک چارچوب اقتصادی مستقر هستند، همانطور که ما مارکسیست ها معتقدیم، همواره آنها در لباس سیاسی ظاهر میشوند.[۱۵]

این بدان معنی معنا نبود که محفل کارل مارکس متواضعانه از پراتیک محلی حسا حمایت کرده باشد. در اوایل، محفل از بخش محلی حزب، مستقل بود و اقدامات خود را در مخالفت آشکار با مواضع حزب انجام میداد. در آغاز سال ۱۹۱۳، به عنوان مثال، میتوان از اعتراضات مردمی در ناپل علیه افزایش مالیات پیشنهادی دولت که به معنای افزایش ۲۵ درصدی هزینه های زندگی بود نام برد. در حالی که آنارشیست ها در اعمال ماجراجویانه درگیر میشدند، سوسیالیست های « رسمی » به عضو یت کمیته تبلیغ که جبهه ایی بود از همه، از سلطنت طلبان گرفته تا روحانیون و « عوام » و کارفرمایان محلی در آمدند. بوردیگا بخش محلی حسا را، در ناتوانی در دفاع از عمل مستقل طبقاتی مورد انتقاد قرار داد و بر نیاز به بازبینی و آموختن از تجربه، تأکید کرد. بعد ها در انتخابات همان سال، محفل مارکس، نامزد اعتراضی خود را برای حوزه ایکه در آنجا حسا بعنوان بخشی از یک بلوک، نامزد جداگانه خود را کنار گذاشته بود، معرفی کرد.

برای بوردیگا محفل کارل مارکس، تنها محل آموزش سیاسی نبود. او در فدراسیون جوانان حسا نیز فعال بود و هنگامیکه سوسیالیست جوان از تورین، آنجلو تاسکا را حول بحث فرهنگ سوسیالیستی در کنگره جوانان (۱۹۱۲) شکست داد، برای خود در جایگاه ملی وجهه ای کسب کرده بود. آنجلو تاسکا ، طرفدار و پیرو گیتانو سلوایمینی (Gaetano Salvemini) بود، سرخورده سابق حسا از جنوب ایتالیا که حسا را برای شکست های سیاسی، پائین بودن سطحِ آموزش و یا « فرهنگِ » عضویت، علی الخصوص در جنوب سرزنش کرده بود. او مشخصا کیفیت پائین نشریه نظری پیشرو (Avanguardia) جوانان را مورد انتقاد قرار داده بود. در یک وضعیت تنش طبقاتی شدید و افزایش مبارزه جویی طبقه کارگر، به سختی میشود آنرا مسئله کلیدی سیاسی تلقی کرد، حتی اگر رد تدریج گرائی توسط چپ جدید، طعمه لفاظی های اکتیویست ها شده بود. بوردیگا، با این حال، اکتیویست بیفکری نبود. بلکه او با یک رویکرد قاطع مارکسیستی، استدلال میکرد که خصلت طبقاتی فرهنگ و تحصیل با اقدامات اصلاح طلبی تغییری نخواهد یافت.

این بدان معنا نیست که ما فرهنگ سوسیالیستی را انکار کنیم، اما ما اعتقاد داریم که تنها راه برای تشویق آن، واگذار کردن آن به ابتکار عمل فردی بدون آنکه آنرا در چارچوب نفرت انگیز سیستم آموزش و پرورش محصور کنیم. این ابتکار، تنها میتواند توسط پرولترهای جوانیکه با تجربه مبارزه زنده و درگیری های اجتماعی، تمایلشان به مهارت بیشتر در نبرد پرورش میبابد، الهام بخش شود.[۱۶]

برای بوردیگا خطاهای حسا، سیاسی و سازمانی بودند، بالاتر از همه، خطا در فضیلت سازی از لوکالیسم و در « عدم وجود هر گونه اراده برای متحد کردن سوسیالیست ها » بود.[۱۷] این نکات در اولین کنگره ملی آنوکونا (Anc ona) تصریح شد جایی که او نقش قابل توجهی در کنار موسولینی، « سرسخت ترین گرایش » (Cortesi) را نمایندگی کرد. به دنبال کنگره ملی آنوکا، دوره ائی از اعتصابات و سراسیمگي سراسر کشور را فرا گرفت.

۱۵ نشریه آوانتی ۱۳ - ۷ – ۱۳ (Avanti) نقل قول شده در کلمنتی (Clementi) همان مأخذ، ص ۲۶
۱۶ نقل قول از وحدت (Unita) شماره ۱۶-۱۰-۱۲ در کلمنتی همان مأخذ، ص ۱۲
۱۷ همان مورد

در میلان، آنارکو - سندیکالیست ها، اعتصاب عمومی را سازماندهی کردند که توسط موسولینی در نشریه *آونتی* از آن حمایت شد. او هم توسط عناصر رهبری سانسور شد (لاتزاری از « چپ قدیم » و آنینی از تدریج گرائی) و پیشنهاد استعفا از سردبیری را داد که تنها با تحسین کنگره و به ابقاء در مقام خود، انجامید.[۱۸] حسا، متهم به رها کردن توده ها به حال خود شد، البته نه برای اولین بار، و توراتی و اصلاح طلبان در مجلس مورد سرزنش قرار گرفتند.[۱۹] اما موضوع مورد مناقشه در کنگره آنکونا، مسئله اصلاح طلبی نبود، حتی اگر چه **چپ** برای پایه گذاری سیاست « سرسخت » و منسجم برای حزب به عنوان یک کل تلاش میکرد. موسولینی در مورد عدم امکان باز گذاشتن صف سوسیالیست ها پیش روی فراماسون ها صحبت کرد، در حالی که بوردیگا روی تم ضرورت اتخاذ سیاست واحد و یکپارچه حسا در انتخابات آینده تاکید میکرد. در این بستر، او و ماریو بیانچی، یکی دیگر از اعضای محفل کارل مارکس، از گرایش موجود - مفهوم فراخور نیاز به اتحاد با بخش هایی از بورژوازی در جنوب - با اقتصاد عقب مانده، انتقاد کردند.

اگر حتی بورژوازی جنوب, از نظر اجتماعی توسعه نیافته است، از لحاظ سیاسی تقریبا هم زمان با بورژوازی در بقیه ایتالیا، بر سایر طبقات دیگر غلبه کرده و همراه با آن صاحب رژیم دموکراتیک شده است که رژیم سیاسی بورژوازیست. به طور مشابه، وقتیکه توسعه پرولتاریا به عنوان یک طبقه و همچنین سازمان های اقتصادی مربوط به آن، در نظر گرفته میشود، آنوقت میتوان تاکتیکی را تشریح کرد که در یک معنا منطبق با آن بوده و به طور مستقیم بازتاب شرایط نفوذ اجتماعی آن باشد. با این حال، هنگامی که سخن از مواضع حسا، بمعنای نماینده سیاسی طبقه کارگر، در میان باشد مسئله چیز دیگریست .....حزب سوسیالیست نمیتواند در مقابل جسد ناتوان بورژوازی که درست در سر راه ما قرار گرفته، خود را متوقف کند ... اگر فقدان کمی، توسعه عددی، میتواند در عالم واقعی به عنوان بخشی از عقب ماندگی شکل گیری طبقاتی پرولتری، محسوب شود، موقعیت سیاسی حزب - اگر قرار است که ایدئولوژی انقلابی به پیروزی نائل شود - باید تداوم لازم و ضروری را، که بدون آن ما محکوم به ناتوانی هستیم، داشته باشد. [۲۰]

در واقع هیئت رئیسه حزب، از تصویب قطعنامه رسمی در باره « مسئله جنوب » اجتناب کرد اما کنگره در مورد فراماسیونری، بدون ابهام بود (هیچ تماس و رابطه ای با آن نباید وجود داشته باشد) و مسئله سیاست حزبی در انتخابات محلی آینده (فقط تاکتیک « سرسخت » باید اتخاذ شود). در پاسخ، محفل کارل مارکس خود را در بخش ناپل حسا بصورت بلوک ادغام کرد، که فقط بشکل اقلیت حاشیه ای در آید، اما در ماندن اقلیت خیلی طول نکشید.

در حالی که انتخابات در پایان سال ۱۹۱۳، برای حسا ۵۲ کرسی پارلمانی را به ارمغان آورد، در عین حال نشانه پایان سیستم جیلیوتینی نیز بود. دولت جدید تحت سالاندرا، سیاست های سرکوب آشکار علیه طبقه کارگر را که مواجه با وخامت جدی در زندگی و شرایط کاری خود بودند، اتخاذ کرد. در ماه مارس در رم، اعتصاب عمومی بوقوع پیوست و سپس در پالرمو ادامه پیدا کرده و در بهار همان سال موجی از مبارزه طبقاتی سراسر پولیا را در گرفت. در ماه ژوئن، پس از تظاهرات ضدمیلیتاریستی در انکونا که توسط کمیته **چپ** سازماندهی شده بود و شامل آنارشیست ها (مشخصا مالاتستا)و همچنین جمهوری خواهان، و سوسیالیست ها و سایر مبارزینی که تعلق سازمانی نداشتند را میشد، جنبش به آستانه شورش رسید.[۲۱] پرچم سرخ بر فراز سالن شهرداری شهر بولونیا به احتراز در آمد و در رومانیا و مارکه جمهوری اعلام شد. تعداد ۱۰۰۰۰ سرباز لازم بود که کنترل آنکونا، مجددا در

۱۸ گالی همان مأخذ، ص ۷۲

۱۹ « آنها میگویند که اعتصابات توسط سندیکالیست ها رهبری شد. البته توسط سندیکالیست ها رهبری شد، اما چرا؟ از آنجا که [گروه توراتی] آن چه را که باید انجام میدادند، انجام ندادند.» موسولینی، به نقل از آلیستر دیویدسون (Alistair Davidson) در آنتونیو گرامشی: به سوی بیوگرافی روشنفکری (لندن، چاپ مرلین) صفحه ۶۶ .

۲۰ همان جا ص ۳۰ . در همان سخنرانی بوردیگا لزوم همزمانی کاراکتر انقلاب جهانی پرولتری را در مقایسه با انقلاب بورژوازی توصیف کرد «. ... که در وهله اول در یک کشور شکل گرفت و سپس پشت سر هم در سایر کشور ها تکرار شد . .. تبلیغات حزب سوسیالیست برای پرولتاریای بین المللی به طور فزاینده گسترش و جهان شمول شده است . اگر قرار بود که ما این همزمانی تاریخی را انکار کنیم، آنوقت فلسفه وجودی حزب خودمان را نیز باید انکار کنیم.» صفحه ۳۱

۲۱ گالی همان مأخذ، ص ۷۴ ؛ ویلیامز همان مأخذ، ص ۵۱

در دست گرفته شود. در ناپل جنبش شکل یک اعتصاب عمومی بخود گرفت که تعداد ۳۰۰ کشته از ۶۰۰ کشته یا زخمی در کل ایتالیا را بخود اختصاص داد. هنگامی که اتحادیه سوسیالیستی محلی ناپل (ملغمه ای از سوسیالیست ها و آنارکو - سندیکالیست ها) خشونت تظاهر کنندگان را محکوم کرد و سعی کرد از « اعتدال » خود به عنوان تبلیغات در مبارزات انتخاباتی محلی استفاده کند، در بین عمده ای از اعضای « میانه رو » حسا توهم زدائی گسترش یافت.

گرایش بوردیگایی رهبری سازمان را فتح کرد. آمادئو بوردیگا، سردبیری ایل سوسیالیستا را که تا مقطع ورود ایتالیا به درگیری های جهانی، انتشار می یافت، به دست گرفت و در همان زمان به تجلی کمپین ِ سرسخت ِ اپوزیسیون بر علیه جنگ از نقطه نظر طیف سیاسی چپ افراطی، تبدیل شد.[۳۳]

اگر تجربه هفته سرخ، ابهامات و نقاط ضعف جنبش کارگری ایتالیا را برجسته نموده باشد - بالاتر از همه فقدان هماهنگی و عدم وجود برنامه سیاسی روشن و تعریف شده را بر ملا کرد - به محافل حاکمان ایتالیایی نیز، از آمادگی طبقه کارگر برای مبارزه، غالبا تا سر حد مرگ، خبر داد، اما در بیشتر مواقع، **نه** برای سرزمین پدری. قبل از آنکه دولت سالاندرا بفکر ورود به جنگ بیفتد، باید تغییر احوالات روحی کارگران و دهقانان که برای پیوستن به آن، فراخوان داده میشدند[۳۲]، انجام میگرفت. این کمک از درون خود جنبش کارگران فراهم شد. هنگامی که ایتالیا از اتحاد سه گانه خودش را کنار کشید و خود را بی طرف اعلام کرد، تغییر آنچه امروزه « افکار عمومی » نامیده میشود، شکل گرفت. احوالات روحی از مطالبه برای بی طرفی که از صمیم دل ابراز میشد، شروع به تغییر آنچه ویلیامز از آن بنام « موجی از احساسات مداخله گرایانه » یاد میکند، نمود، که طیف گسترده چپ دموکراتیک را تحت تاثیر قرار داد. مشخصا آنارشیسم و سندیکالیسم، تسلیم لفاظی های « جنگ انقلابی » ملی در کنار فرانسه دموکراتیک و « مترقی » بر علیه دشمن قدیمی، یعنی اتریش شدند. در عین حال حسا، به طور رسمی بدون آنکه سیاست مشخصی را برای طبقه کارگر تعیین کند، مخالف ورود ایتالیا به جنگ (با فراخوان برای « بیطرفی مطلق ») باقی ماند. در واقع، قبل از آنکه موسولینی، به یک جنگ طلب حامی سرمایه داری تغییر کند، او برای بحث در داخل حزب (از طریق آوانتی!) در باره چگونگی پاسخ به رای سوسیال دمکراسی آلمان در حمایت از جنگ، فراخوان داده بود. دفتر سیاسی حزب آنرا جدی نگرفت و موسولینی به حال خود گذاشته شد که سیاست خود را فرموله کند.

در طول هفته سرخ، موسولینی نشان داده بود که بیشتراز هر چیز، یک عوام فریب پوپولیست بوده و تلاش میکرد که خود را رهبر یک « عمل » توده ای قرار دهد. با این همه، او به عنوان سردبیر نشریه روزانه حسا، در جایگاهی بود که بسیاری آنرا به عنوان با نفوذ ترین موقعیت در حزب ارزیابی میکردند. با این حال زمانی که او مقاله خود، **از** *مطلق تا به بی طرفی فعال و عملی* (۱۸ اکتبر، ۱۹۱۴)، جایی که او شروع به استدلال برای مداخله نمود، هنوز هیچ بحثی انجام نشده بود و حتی اخراج او در ماه نوامبر، نه توسط رهبری مرکزی، بلکه توسط بخش محلی، یعنی میلان انجام شده بود. با این حال، ناپل پاسخ داد. در تاریخ ۲۲ اکتبر سر تیتر روزنامه ایل سوسیالیستا، چنین بود، *پیش بسوی عمل ضد میلیتاریسم فعال*. چند هفته بعد در داخل فدراسیون جوانان اجبارا استدلالات این مقاله تکرار شد، هنگامیکه کیانی(Caiani) دبیر اول حزب، قطعنامه پیشنهادی مداخله به نفع جنگ را داد. بوردیگا قطعنامه مخالف را پیشنهاد کرد که رای آورد. با این حال، نفس وجود چنین چیزی در بخشی از حزبی که قبلا در خط مقدم ضد میلیتاریسم فعالیت میکرد، نشان از ابعاد بحرانی بود که با مداخله گری موسولینی ایجاد شده بود. فدراسیون جوانان، به شدت تحت تأثیر ایده های گوستاو هروه، قرار گرفته بود. او کسی بود که در بین الملل دوم، بدون اینکه موفق شود، برای برپایی اعتصاب عمومی و در ادامه آن از قیام مسلحانه، در صورت بروز جنگ، طرفداری کرده بود. سوسیالیست های جوان جزو مبارزترین ها در کمپین مبارزات ضد جنگ لیبی بودند که با ترویج و تبلیغ

۳۲ کلمنتی همان مأخذ، ص ۳۵

۳۳ این جدا از هر امید دیگری بود که دیپلمات های ایتالیا، خواستار حصول منافع امپریالیستی، بدون شرکت در جنگ بودند. سان جیبولیبانو که وزیر امور خارجه در سال ۱۹۱۴ بود، نوشت: « ....در کشور دموکراتیک مثل همین ایتالیا، امکان ندارد که به جنگ پرداخت، زمانیکه احساس ملت مخالف آنست. » به نقل از لیتلتون همان مأخذ، ص ۵۴۳

در میان سربازان ارتش، تلاش میکردند که آنها را متقاعد کنند که به اعتصابیون شلیک نکنند و یا بعنوان اعتصاب شکن عمل نکنند. بوردیگا روی این نوع از « تجربه در مبارزه زنده » تاکید میکرد، جزوه ضد جنگ (اجرت سرباز) برای توزیع در میان سربازان حین انجام خدمات نظامی طراحی شده بود. بر خلاف اروه، که داوطلبانه به ارتش فرانسه پیوست، بوردیگا درک کرده بود،

در جنگ های مدرن، هیچ تمایزی بین تعرض و دفاع، نمیتواند وجود داشته باشد؛ همه چیز بستگی به بهانه جوئی دیپلمات ها دارد. جنگ در اروپا هرگز تجاوز یک کشور بر علیه دیگری نخواهد بود بلکه در عوض، پیآمد حرص و طمع ارضی و مالی یک بخش بر علیه بخش دیگری ... ما سوسیالیستها در اینها [جنگهای استیلاجویانه] فقط برآورده شدن حرص سرمایه داری امپریالیستی را میبینیم که هزینه آنرا پرولتاریا برای تقبل آن، با خون و پول خود میپردازد بدون آنکه هیچ چیزی، جز ناامیدی تلخ، نصیبش شود.[۲۴]

حالا، در سال ۱۹۱۴ بوردیگا سعی کرد که بیطرفی سوسیالیستی در یک جنگ امپریالیستی را از سیاست بیطرفی « پادشاهی و دولت بورژوائی » که « تحت فشار توده های پرولتری و جریانات سوسیالیستی » موظف به بیطرفی شده بودند، از هم تشخیص دهد:

بی طرفی برای مابه معنای تشدید شور سوسیالیستی در مبارزه علیه دولت بورژوازیست، تأکید بر هر تضاد طبقاتی که منبع واقعی برای هر تمایل انقلابیست.[۲۵]

هیچ نشانه ای از اینکه رهبری حزب هم، چنین تفسیری از « بیطرفی » کرده باشد، وجود نداشت. در سال ۱۹۱۴ نشانه های کمی برای تشخیص مواضع حسا از جیولیتی و اکثریت نمایندگان مجلس بورژوازی ایتالیا که مخالف ورود به جنگ بودند، وجود داشت. در سال ۱۹۱۵، سالااندرا، زمینه را برای اعلام جنگ توسط ایتالیا - در کنار متفقین با توجه به توافق پیمان مخفی در لندن، آماده میکرد، حسا نیز همچون بورژوازی، دچار تفرقه شد. برای چهار روز، از ۱۶ تا ۱۹ ماه مه، رهبران حسا برای تصمیم گیری روی سیاست های حزبی جلسه برگزار کردند.[۲۶] در جناح راست توراتی و اصلاح طلبان بنفع عدم « بیگانگی از ملت » بحث میکردند. اکثریت هنوز در اصل مخالف جنگ بودند اما تنها چند تائی از « سرسختان انقلابی » پرسش اینکه چه اقداماتی را باید انجام داد، مطرح کردند. نتیجه، شعار لاتزاری « نه پشتیبانی و نه خرابکاری » بود که به سختی میتوانست پایه و اساس برایسرسختان « تأکید بر هر تضاد طبقاتی » باشد. در هر صورت، این، با تصمیم عدم فراخوان برای یک اعتصاب عمومی، به طور موثر تضعیف شد و برگزاری اعتصابات و تظاهرات ضد جنگ به تصمیم و ابتکار بخش های محلی واگذار شد. این آخرین باری نبود که کارگران در شهر تورین، که پیش از این درگیر اعتصاب عمومی خشونت آمیز بر علیه جنگ شده بودند، خود را بخاطر شکست رهبری حسا در جهت دادن هماهنگی سیاسی زنده موجود، در انزوا یافتند. بر اساس حساب و کتاب خود بوردیگا، نارضایتی زیادی در میان « بخش های مختلف فراکسیون سرسختان » از جمله اعضای هیئت رئیسه و نمایندگان فدراسیون های مختلف، کسانیکه موضع کاملا مخالف، نه تنها با رهبری پارلمانی و فدراسیون بلکه با تردید و دو دلی هیئت رئیسه، داشتند.[۲۷]با این حال، حقیقت امر این بود که انقلابیون در حزبی که ارگانهای پیشرو آن ظاهرا تحت توفق « سرسختان » بود، در اقلیت قرار داشتند. یکبار دیگر ثابت شد که سر سختی و سازش ناپذیری سوسیال دموکراسی، توهمی بیش نبوده است.

در ۲۲ ماه مه، *ایل سوسیالیستا*، برای آخرین بار با تیتر جسورانه، « تصمیم جنگ گرفته شد، مرگ بر جنگ » ظاهر شد. از آنجائیکه حسا هیچ شبکه غیر قانونی نداشت، برای فراکسیون چپ امکان فوری ادامه انتشار نظرات

۲۴ کلمنتی همان مأخذ، ص ۳۵
۲۵ نقل قول از ایل سوسیالیستا ۳ -۱۲-۱۴ همان جا، ص ۳۹
۲۶ اینها شامل ۲۰ نماینده مجلس، ۹ نفر از اعضای هیئت رئیسه، ۸ نفر از رهبران کعک و هیئت های نمایندگی ۱۴ مهمترین فدراسیونها. گالی همان مأخذ، ص ۸۴
۲۷ تاریخچه کمونیست چپ، جلد ۱ (میلان، ۱۹۶۳)، ص ۹۸ این تاریخچه توسط کمونیستا پروگراما منتشر شده، گروه سیاسی که بوردیگا کمک کرد تا در سال ۱۹۵۲با انشعاب از حزب کمونیست انترناسیونالیستی (Pclnt) تأسیس شود اگرچه کار بصورت جمعی منتشر شده است اما در مجموع تا حد زیادی مرهون بوردیگاست.

خود (هر چند تبلیغات ضد جنگ بعدا در میان ارتش توزیع شده بود) وجود نداشت. در عوض، همانطوریکه کلمنتی متذکر میشود، بوردیگا، به دفاع از اصول و تقویت گرایش چپ در داخل حزب همت کرد. در سال ۱۹۱۵، در سن بیست و شش سالگی و در انزوا در ناپل، او فاقد اعتبار لازم ملی و حمایت برای به چالش گرفتن جدی هیئت رئیسه حسا، بود. و مهمتر آنکه او اساسا معتقد بود که اگر تنها تاثیر گروه پارلمانی و اتحادیه ها (کعک) میتوانست شکسته شود، آنوقت حزب میتوانست کماکان به چپ تمایل پیدا کند . در سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ به نظر میرسید که پایه و اساسی برای این باور وجود داشته باشد. اولین سری از جلسات بین المللی سوسیالیست های مخالف جنگ (کنفرانس زیمروالد ۱۹۱۵) به ابتکار حسا آغاز شد، اگر چه بوردیگا خودش درگیر نبود. جانشین ِ موسولینی، و سردبیر آوآنتی، جیا چینتو سراتی، خود یکی از « سرسختان » بود که هم بیانیه کنفرانس زیمروالد را منتشر کرد و همچنین شناخته شدن اشخاصی مانند: کارل لیبکنخت، رزا لوکزامبورگ، لنین و تروتسکی را به خوانندگان آوآنتی، ممکن ساخت. در سال ۱۹۱۶ در کینتال، سراتی قطعنامه صلح ارائه شده توسط **چپ** زیمروالد را مورد حمایت قرار داد. [۲۸]

با این حال، با وجود موقعیت با نفوذ سراتی، موضع گیری های بعدی او انعکاسی از سیاست منسجم حزبی نبود. در حقیقت او در کینتال در میان هیئت ایتالیایی که دچار تفرقه بودند، تنها بود. در همین نشست، برای مثال، مورقاری تصمیم به ارتباط با بنیاد صلح هنری فورد گرفت و با آغاز سال ۱۹۱۷ توراتی و اصلاح طلبان ِ گروه پارلمانی یک بار دیگر در راس قدرت بودند. در ماه فوریه، کنوانسیون حزب در رم، عملکرد هیئت رئیسه را با اکثریت قاطع مورد تائید قرار داد. با این حال اگر چه، آنچه که ویلیامز از آن بعنوان « قعطنامه سخت بوردیگا »، [۲۹] یاد کرده، در همان زمان شکست خورد، اما در مجموع ۱۴۰۰۰، رای به دست آورد. (۱۷۰۰۰ رای بر علیه آن بود.) این قعطنامه بر پایان دادن به جنگ متمرکز شده بود، نه برای تبدیل آن به یک جنگ انقلابی طبقاتی.

این کنوانسیون بر این باور است که حسا باید تمام تلاش خود را بسوی توقف جنگ هدایت کند . ... این رای، تائید اقدامات حسا برای صلح در مفاد ملموس زیر میباشد: تشدید تبلیغات و سازمان های حزبی (به طوری که) آمادگی لازم برای انجام وظایف خود را، در صورت بروز هر اتفاقی، داشته باشند؛ تشدید فعالیت زنان و جنبش جوانان سوسیالیست ... کار پر انرژی برای احیای بین الملل ... انجام اعمال پارلمانی، که بازتاب صریح و صمیمی تفکر سوسیالیستی، بدون تماس با جریان های صلح طلب بورژوائی، بوده باشد.[۳۰]

این موقعیت چپ افراطی در آغاز سال ۱۹۱۷ بود. اساسا، خود را هنوز بر زمینه مشترک مخالفت با جنگ قرار داده است. رویدادهای مهم و جدی میرفت که تغییر مواضع در هر دو جناح چپ و راست را منجر شود که قطب بندیهای واضح تری را در پایان ماه سپتامبر، به ارمغان آورد. اول، خبر انقلاب فوریه در روسیه بود که ورود آمریکا به جنگ را بدنبال داشت. در ماه آوریل توراتی به نمایندگی از طرف حسا، این امر را به عنوان نشانه اعلام حمایت از بلوک دموکراتیک روسیه - آمریکا در نظر گرفت و در شانزدهم ماه مه، پس از رسیدن به توافق با گروه پارلمانی و کعک، هیئت رئیسه، بیانیه ائی را برای مشخص کردن اهداف دوران پس از جنگ خود، انتشار داد. این یک سند انقلابی نبود، به سادگی برقراری یک جمهوری دموکراتیک همراه با ملی شدن یکسری از صنایع را، مطالبه میکرد.[۳۱] این در حالیکه موقتا فدراسیون ناراضی منطقه شمال را خوشنود میکرد (تورین، ورچلی، نو ورا، السندیرا)، از ناپل پژواک رد این بیانیه شنیده شد:

سوسیالیست ها در هر کشوری، برای خاتمه دادن فوری به خصومت ها، باید تلاش خود را

---

۲۸ قطعنامه این بود : « تنها برنامه صلح سوسیال دموکراسی اینست که پرولتاریا بین المللی را به مبارزه و سازماندهی برای حمله بر علیه سرمایه داری فرا خواند. اسلحه های خود را پائین و آنها را بطرف دشمن مشترک مان - دولت های سرمایه داری بگیرید . این است پیام بین المللی برای صلح » ؛ و با وجود عضویت رسمی حزب در بین الملل سوم پس از مدت کوتاهی از شکلگیری آن در سال ۱۹۱۹، حسا به عنوان یک کل هرگز به وضوح، چشم انداز مبارزه انقلابی علیه سرمایه داری امپریالیستی را به معنای ضمنی گسست راسخ با آنهائیکه ملت را پیشتر از طبقه قرار داده بودند، ندید. روجوع کنید به مبارزه لنین برای انقلاب بین المللی (نیویورک، انتشارات موناد چاپ ۱۹۸۴) گردآوری جان ریدل (John Riddell) صفحات ۵۱۰ و ۵۱۱

۲۹ ویلیامز همان مأخذ، ص ۳۱۱

۳۰ تاریخچه چپ همان مأخذ، ص ۱۰۷

۳۱ گالی همان مأخذ، صفحه ۸۸

توقف جنگ کنند، با استفاده از عمل سرسختانه طبقاتی، به ترغیب پرولتاریا و به آگاهی از قدرت خویش دامن زده و تلاش کنند که بحران را به سمت نتایج انقلابی سوسیالیستی، سوق دهند. آرا این بخش بدان معناست که حزب در هر شرایط، به جای گرفتار کردن خود در ابهام و عدم قاطعیت، باید بداند که چگونه به وظایف خود در ارتباط با ارگانها و اعضای خود عمل کند، وظیفه منضبط کردن و هدایت توده ها را در حوزه مبارزه جمعی علیه نظامی گری بورژوازی، بعهده گرفته و خود را در پیشاهنگ پرولتاریا قرار دهد.[۳۲]

اگرچه هنوز با مسئله عدم استقلال از پارلمان و فراکسیون های اتحادیه صنفی برخور محتاطانه میشد، با اینهمه انتقاد شدید از رهبری نشان میداد که بوردیگا و چپ در ناپل، دیگر حاضر نبودند که بیشتر از این برای پاسخ گویی هیئت رئیسه حزب به « ملزومات موقعیت حاضر » صبر کنند. در ماه ژوئیه، به همراه فدراسیون های میلان، فلورانس و تورین، با هدف آماده شدن برای نبرد در کنگره آینده حزب، خودشان را بشکل - فراکسیون سرسخت انقلابی - سازمان دادند. نشستِ « ۵۰ نفر از افراط گرایان » در فلورانس، بیانیه ای را صادر کرد که از حسا میخواست خود را از ابهام خلاص کرده و ایده « وطن بورژوایی » را رد کند که بتواند تاکتیک « قاطع و صادقانه، انقلابی » را اتخاذ کند که باید مشمول قرار دادن خود در راس جنبش های مردمی بوده و « خشونت، مامای هر جامعه ایست که آبستن زندگی آینده است » را به رسمیت بشناسد [۳۳]. اگر حسا اینرا پذیرفته بود، در واقع از درون خود بشیوه انقلابی متحول میشد. این امر به این معنای میبود که تقسیم شدن «ملت» ایتالیا به طبقات را، تصدیق کرده و دوگانگی منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه داری را که درتعقیب جنگ بود، برسمیت میشناخت. این امر به معنای رها کردن سیاست آشتی طبقاتی در طول مدت جنگ بود. با این حال، با بروز اتفاقات، کنگره حزب برای یک سال به تعویق افتاد. در همین حال، در طول تابستان ۱۹۱۷ این جناح **چپ** بودکه بیشترین منعکس کننده حالات روحی توده ها بود. قبل از شورش کارگران در شهر تورین در ماه اوت، مشتاقانه از بازدید یک هیئت روسی از منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، با فریادهای « زنده باد لنین! » استقبال شد. شورش با هزینه (رسمی) ۵۰ کشته و صدها نفر مجروح، سرکوب شد و نزدیک به ۸۰۰ نفر از رهبران سوسیالیست ها و آنارشیست ها، از جمله اشخاصی مانند سراتی که دخالتی در شورش نداشت، اما متهم به داشتن « مسئولیت اخلاقی » بود، دستگیر شدند و ۲۰۰ نفر دیگر را روانه جبهه ها کردند. در طول حوادث تورین فراکسیون سرسخت اعلامیه ای را صادر کرد که اساسا فراخوان به متحول کردن انقلابی حسا در کنگره بعدی میداد که باید تصویب میکرد که:

....حق پرولتاریا در تمام کشورها برقراری دیکتاتوری خود، نه تنها در راستای منافع یک طبقه، اما برای پیشرفت کل رفاه جمعی ست، ... (حزب باید) با استمرار و رهبری تبلیغ و ترویج با محتوای انقلابی در جهت هماهنگ کردن، آنها را در دست گرفته و با هدف تحمیل صلح فوری، مبارزه بر علیه همه نهادهای بورژوائی را، نه تنها در سطح سیاسی، بلکه با استفاده از فرم های سوسیالیستی سلب مالکیت از سرمایه داری، پیگیری کند.[۳۴]

در ماه سپتامبر، فدراسیون جوانان که قبلا در ماه ژوئن، فراخوان برای استعفای توراتی و انحلال گروه پارلمانی حزب را داده بود، هیئت رئیسه حزب را نادیده گرفت و خود را در کنار سرسختان قرار دارد. در کنگره جوانان، بوردیگا به سردبیری آونگاردیا، منصوب شد و لاتزاری، دبیرکل حزب و بانی شعار « نه پشتیبانی و نه خرابکاری »، خود را در برابر استدلال های درک جدید از انترناسیونالیسم پرولتری یافت؛ درکی که به مفهوم لنینی شکست طلبی انقلابی نزدیک میشد. لاتزاری انکار کرد که سوسیالیست ها میتوانند بر علیه سرزمین پدری و یا آنطوریکه او میدید، در برابر تلاش های جنگی ایتالیا، خرابکار شوند.

او به جوانانیکه به سختی به او اجازه میدادند به سخنان خود ادامه دهد، گفت، انکار میهن

۳۲ همان مورد صفحه ۳۰۴
۳۳ همان مورد صفحه ۳۱۶
۳۴ همان مورد صفحات ۳۱۵-۷

پرستی، جنگ بر علیه یک واقعیت از زندگی ست، زیرا که جنگ در برابر ترجیحی که همه ما، برای جایی که متولد شده ایم، به زبانی که صحبت میکنیم و غیره داریم، بی فایده است. انکار سرزمین پدری نیز، ایستادن در برابر تاریخ است، از آنجائیکه بزرگترین پیشینیان ما، مانند کارلو پیساکنه، خود را در دفاع از آن قربانی کردند.[۳۵]

سپس، پایان اکتبر و اوایل نوامبر، شاهد تار و مار شدن ارتش ایتالیا در نبرد کاپارتو بود. به گفته ویلیامز، « کشور مملو از شور میهن پرستانه [۳۶] » شامل بخش زیادی از حسا را نیز شد. برای راستگرایانی مانند توراتی و تروس، موقعیت مناسبی بود که آشکارا اعلام کنند که پرولتاریا وظیفه دارد که در برابر تجاوز و هجوم به قلمرو ملی، مقاومت کند. دولت فرصت را از دست نداده و میلیونها نسخه از سخنان توراتی در پارلمان را با این مضمون به عنوان تبلیغ و توزیع در میان سربازان بچاپ رساند. بهرحال، در این مرحله از جنگ، حتی ناسیونالیسم راستگرایان با خستگی و بیزاری از جنگ ربرو بود. تروس نیز اعلام کرد: « زمستان آینده، هیچ کس در سنگر نخواهد بود! » [۳۷] در برابر این پس زمینه و قبل از رسیدن خبر انقلاب اکتبر روسیه به ایتالیا، فراکسیون سرسختان انقلابی، جلسه نیمه مخفی دیگری در فلورانس برگزار کرد. یادداشت ویلیامز اشاره میکند که این اغلب به عنوان تولد کمونیسم در ایتالیا دیده می شود و در واقع نقطه شروع در کتاب تاریخ حزب کمونیست نوشته پائولو اسپریانو، نیز میباشد، اما بهرحال یک بار دیگر، وسیع و مبهم بودن برچسب « سرسختان »، ثابت شد. اگرچه گفته شده که جلسه با بیست نماینده شرکت کننده در آن، تحت اتوریته بوردیگا بوده، اما استدلال های سراتی و لاتزاری برای رهبری حزب بود که رای بدست آورد. نتیجه تأیید مجدد سیاست قدیمی، « نه حمایت و نه خرابکاری » بود و بدینسان قطب بندی اولیه، جا را به ابهام معمول داد. تنها یک نماینده، آنتونیو گرامشی، ازفراخوان بوردیگا برای اقدام عملی پشتیبانی کرد که بخاطر اراده گرایی اش، مورد انتقاد قرار گرفت. در واقع در اولین ملاقات با بوردیگا، به نظر میرسد که بطور قابل ملاحظه ای، این نماینده بیست و شش ساله از تورین، تحت تاثیر او قرار گرفته باشد.

دو دسته از نمایندگان « انعطاف ناپذیر »، برای رفتن به فلورانس و ارائه نظرات تورینی های سوسیالیست انتخاب شدند، اما زمانی که یکی از آنها، ناگهان نتوانست به انجام اینکار مبادرت ورزد، گرامشی به این کنفرانس « مخفی » رفت. نه او و نه روزنامه او، به هیچ عنوان آنچنان انقلابی نبودند، اما او با این حال انتخاب شد که دیدگاه های چپ افراطی جناح چپ حسا را در کنفرانس، نمایندگی کند. [۳۸]

در حساب و کتاب خود بوردیگا، ذکری از این « فراخوان به اقدام عملی »[۳۹] نشده و به جای آن بر نقش جلسه فلورانس در فشار به رهبری حزب برای متمایز کردن خود از جناح راست، تمرکز شده است. بنابراین بر این نکته که نشست نوامبر سال ۱۹۱۷، « نه فقط جناح چپ فراکسیون سرسخت بلکه تمام فراکسیون بوده » تاکید میکند و در ادامه آنرا به عنوان نقطه شروع مناسب سازمانی « چپ ایتالیا » به تصویر میکشد.

...جلسه، به یک نکته مهم اشاره کرد و به هدف خود رسید، متوقف کردن حرکت های مبهم و دو پهلو ی جناح راست که در آن زمان در حال برجسته شدن بنظر میرسید..... از آن لحظه، سختگیرترین و تعیین کننده ترین گروه در این جلسه به طور فزاینده ای به یک گروه سازمان یافته عالی تبدیل شد ... و مشخصه پلاتفرم « چپ ایتالیا » را شروع به ترسیم کرد.[۴۰]

این تفسیر، تایید می کند که در پایان سال ۱۹۱۷ بوردیگا و « جناح چپ افراطی» هنوز در فکر متحول کردن

۳۵ نقل شده توسط اسپیریانو از آونگاردیا هفتم اکتبر ۱۹۱۷ همان مأخذ، صفحه ۱۰
۳۶ ویلیامز همان مأخذ، ص ۶۴
۳۷ لیتلتون همان مأخذ، ص ۳۸
۳۸ دیویدسون همان مأخذ، ص ۸۸
۳۹ مورخان به نوشتهٔ یکی از نمایندگان جیووانی جرمانیتو، که سال ۱۹۳۱ منتشر شد، تکیه می کنند. اسپیریانو شرح زیر را نقل کرده : « بوردیگا اوضاع و احوال ایتالیا را تجزیه و تحلیل کرد. او شکست در جبهه جنگ و بهم ریختگی دولت ایتالیا را مشاهده کرد و با این کلمات نتیجه گیری کرد، لازم است که اقدامی انجام گیرد. پرولتاریا در کارخانه ها خسته است. ام مسلح . ما باید اقدام کنیم. گرامشی هم به همان نظر بود. سراتی و لاتزاری و اکثریت کسانی که حضور داشتند، موافقت خود را با حفظ تاکتیک قدیمی اعلام کردند: نه حمایت و نه خرابکاری» ص ۴.
۴۰ لا آستوریا همان مأخذ، ص ۱۱۶

انقلابی حسا، از درون بودند. همچنین یک بار دیگر نشان می دهد که «سرسختان » معنای بسیار کلی داشته و به هر کسی در سمت بلافاصله چپ اصلاح طلبان روجوع میشده است. آنچه که کمتر قانع کننده است، این است که ایده « چپ ایتالیا » آنطوریکه بوردیگا در نظر داشت (یعنی منادی حزب کمونیست) در این نقطه، سازماندهی و تعریف سیاسی از خود را شروع کرد. همانطور که خواهیم دید، تا وقوع آن، کمی طول کشید و شکلگیری فراکسیون کمونیستی در داخل حسا، از پیشرفت ممتد و یکنواختی که در اینجا بطور ضمنی به آن اشاره شده خیلی فاصله داشت.

در طول سال ۱۹۱۸ اصلاح طلبان خود را به طور فزاینده ای در انزوا یافتند، اما خط تمایز بین چپ انقلابی و آنچه که بعدا بعنوان سنتریسم نامیده شد بیشتر نامشخص شد. در واقع در سال ۱۹۱۸ **اکثریت** حسا خود را به عنوان چپ در نظر گرفته - به عناوین مختلف « سر سختان » و یا « ماکزیمالیست ها » شناخته میشدند. انقلابیون « چپ افراطی » در ناپل، با رهبری بوردیگا، علی رغم تعداد محدودشان، حدودا به صد بخش محلی تسلط داشتند.[۴۱] با این حال، ابهام اساسی در مواضع حسا باقی ماند و مانع انشعاب روشن و شفاف بر سر مسئله خیانت به انترناسیونالیسم طبقه کارگر و کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی شد.

طی سال ۱۹۱۸، رهبری ظاهرا ، جهت گیری حزب به سمت چپ را، ادامه داد، اما مسئله تدارکات عملی و رهبری انقلاب را، نادیده گرفت. در عین حال به تمام اصلاح طلبان آشکار و توراتی اجازه داده شد در صفوف رهبری باقی بمانند. چنین بود که با نزدیک شدن پایان جنگ، در پانزدهمین کنگره (رم، سپتامبر سال ۱۹۱۸) پیام لنین به « سوسیالیست های سرسخت تمام کشورها » با کف زدنهای بلند حاضرین روبرو شد و رهبری برای نشست بین المللی « همه سوسیالیستهای متعهد به نقض آتش بس با طبقه حاکمه » فراخوان داد. اسپیرانو وضعیت را اندکي پیش از پایان جنگ بدرستی بعنوان « پیروزی ماکزیمالیسم » توصیف میکند. قابل توجه است که بوردیگا شایداز کنگره غایب بوده باشد. (او به خدمت سربازی فرا خوانده شده بود)[۴۲] در هر صورت آنچه که در نگاه اول برای چپ انقلابی، یک پیروزی روشن به نظر میرسد، در بررسی دقیق تر چنین نیست. در وهله اول، که به سردرگمی میافزاید، تغییر یافتن خود ترمینولوژی ست. «سرسختان» در واقع حالا مرکز قلمداد میشود (که بعدا به عنوان ماکزیمالیست ها مشخص شد). قعطنامه های پیشنهادی آنها، اساسا ستایش سیاست های رهبری حزب در طول جنگ بمثابه « همراهی با مبانی سوسیالیسم »، تعداد آرا نسبتا کمی را جذب کرد.[۴۳] اکثریت آرا یعنی حدود ۷۰ در صد، به یک قعطنامه پیشنهادی « چپ افراطی» تعلق گرفت که توسط لوئیجی سالواتوری، که به زودی به یک میانه رو برجسته تغییر کرد، ارائه شد. این امر به طور عمده علیه گروه پارلمانی بود که بخاطر عدم عملکرد مطابق تصمیمات مجمع فوریه سال ۱۹۱۷ و به طور کلی، شکست در اجرای سیاست های رسمی حزب، مورد انتقاد قرار گرفت. به هیت رئیسه برای اجرای مجازات ها در برابر بی انضباطی گروه پارلمانی، اختیار تام، از جمله امکان اخراج کردن داده شد. برای اولین بار اخراج اصلاح طلبان در دستور کار قرار گرفت، اما در مورد اهداف همه جانبه تر « انقلابی» حزب، تأیید مجدد، تنها بر برنامه حداکثر قدیمی (سوسیال دموکراتیک)، - سوسیالیزه کردن ابزار تولید و توزیع، محدود ماند. با توجه به سنت سوسیال دموکراسی تقسیم مسئولیت بین مسائل سیاسی (پارلمانی) و اقتصادی (اتحادیه های کارگری) ، انجام یکسری از کارها، با عقد پیمان اتحاد بین حسا و کعک، احیا شد، روشن است که کنگره ۱۹۱۸ نمایانگر چیزی بیش از تلاش برای برگرداندن به وضع موجود نبود، و هیچ برنامه جدی که در آن رهبری خود را درمرکز اقدامات طبقه کارگر قرار دهد، وجود نداشت. با این حال، آن دورنمای روشن سپیده انقلابی، ولو مبهم، که حزب را فرا گرفته بود، به نظر میرسید که حالا تمایل انقلابیون برای وضوح بیشتر چگونگی شکل گیری انقلاب، کاهش یافته باشد. تنها صدای نارضایتی از جناح چپ، از دو رهبر کارگری: لوئیجی رپوسی و جیووانی بو ایرو، بلند شد اما صدای آنها چنان خفه شد که رپوسی خودش به رهبری حزب در کنار « مردان بسیار کمتر افراطی» (اسپیریانو) مانند سراتی،[۴۴] پیوست. فراکسیونِ سرسختِ زمانِ

۴۱ اسپیریانو همان مأخذ، ص ۸
۴۲ سراتی و لاتزاریا هر دو از آنجائیکه بخاطر واقعه تورین در زندان بسر میبردند، غایب بودند
۴۳ ۲۵۰۷ تقریبا درست به تعداد رفرمیست ها که ۲۵۰۵ رای آوردند. گالی همان مأخذ، ص ۹۲
۴۴ کلمانتی همان مأخذ، ص ۵۸، اسپیریانو همان مأخذ، ص ۱۸. دخالت رپوسی در کنگره با این جمله پایان یافت: « توهم بس است، طبقه بر علیه طبقه، در یک طرف بورژوازی، با هم بر علیه ما و در طرف دیگر ما، تنها بر علیه تمام دنیا: وظیفه سوسیالیست ها همین است » گالی همان مأخذ، ص ۹۲. بزودی بایرو هم به فراکسیون تحریم گرایان پیوست و هر دو بعدا به عضویت حکا در آمدند.

جنگ، اساسا در دریایی از سردرگمی ها گم شد.

تاریخ متعاقب حسا، به همان حالت سردرگمی و متناقض، ادامه پیدا کرد. در یک طرف هیئت رئیسه حزب و سراتی، که آمادگی بروز نشانه حرکات جسورانه انقلابی را داشتند، مثل نوامبر ۱۹۱۸ هنگامی که به نفع دیکتاتوری پرولتاریا اعلام موضع کردند، یا در ماه مارس سال بعد، هنگامی که از پیوستن خود به انترناسیونال کمونیست سوم، بلافاصله پس از تشکیل کنگره موسس آن، خبر دادند. از سوی دیگر، بروز چنین نشانه هایی، فاقد درک از نیاز به تغیرات اساسی در فعالیت های عملی و جهت گیری سیاسی حزب بود. بر عکس، چگونگی تحقق « جمهوری سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا » (که در برنامه حزب در دسامبر ۱۹۱۸، به عنوان هدف نخست برای اقدام فوری مشخص شده بود) تشریح و حلاجی نشده بود. اگر چنین کاری انجام میشد، درک های بسیار متفاوت از مفاهیم انقلاب پرولتری نیز، در حزبی که در آن، جریان های مختلف سیاسی، از اصلاح طلبی جناح راست تروس و توراتی گرفته تا طیف های مختلف از ماکزیمالیزم (جناری، لاتزاری، سراتی و همکارانشان) و دیدگاه های انقلابی بوردیگا و نشریه تازه تاسیس شده ایل سویت (شورا) وجود داشت، بر ملا میشد.

بمحض اینکه تاریخ **دو ساله سرخ** طبقه کارگر ایتالیا، گشایش یافت و رهبری حسا، در جهت دادن سیاسی به « تمامی شیوه های اقدامات مستقیم » [۴۵]، از جمله اعتصابات، تصرف زمین و ناآرامی و بروز شورشها برای غذا، که در سراسر شبه جزیره ایتالیا اتفاق میافتد، تلاشی نکرد، صفحات ایل سویت، مملو از ابراز خشم از ناتوانی حسا برای گسست با گذشته سوسیال دموکراتیک خود شد. اولین موضوع، فراخوان به اخراج اصلاح طلبان و تشکیل حزب کمونیست (که هنوز بعنوان انشعاب اتفاق نیفتاده بود) بود. در اوایل ۱۹۱۹، در حالیکه مشغله رهبری حزب را، انتخابات پارلمانی آینده تشکیل میداد، بوردیگا تمرکز خود را بر تحریم انتخابات، بعنوان روشن ترین راه تمایز عمل انقلابی از ژست انقلابی، گذاشته بود. همانطوریکه پیشتر دیدیم، بوردیگا، همیشه طرفدار تحریم انتخابات بورژوائی توسط سوسیالیستها نبود، او تحریم را بعنوان یک اصل، قبول نداشت. با این حال، در طول دوره سردبیری آونگاردیا، در سال ۱۹۱۷، او شروع به توسعه ایده هائی کرد که پایه نظرات او، در سال ۱۹۱۹ شد. او با نوشتن یکسری از مقالات، به دنبال ردیابی ریشه های نظری و تاریخی اصلاح طلبی و همکاری های مربوطه بود، که مانع انجام وظایف حزب سوسیالیست، برای آماده ساختن طبقه کارگر برای انقلاب، میشد.

در درک و تصور ما ... حزب سیاسی، ارگانی برای برنده شدن در انتخابات، برای رهبران فکری جنبش نیست، بلکه ارگان سیاسی طبقه اجتماعی ست که تنها با اتحاد و همبستگی در یک مجموعه و پشت سر گذاشتن فردگرایی، فرقه ائی، دسته و نژاد و کشوری، توان ارائه و پیروزی در جنگ تعیین کننده اش را خواهد داشت.[۴۶]

یک سال و اندی بعد، با عملکرد بلشویک ها در انقلاب روسیه و استدلالات خود لنین بر علیه ایده دستیابی به سوسیالیسم از طریق مجلس، نقد بوردیگا را تقویت کرد. در جزوه، *دربرابر ابهامات و فریب کاری اصلاح طلبی: توهم انتخابات*، او استدلال کرد،

در روسیه دیکتاتوری پرولتاریا پیروز شده و با از بین بردن هر نهاد بورژوایی و جلوگیری از تشکیل نهاد های جدیدی که توسط همان مکانیسم بورژوائی یعنی برگزاری انتخابات ایجاد میشود، خود را تحکیم می کند. مجلس مؤسسان، محصول حق رای در انتخابات، در روسیه بلشویکها اول با تبلیغات بر علیه آن جنگیدند، و سپس با زور سرکوب شد. ... کمپین انتخابات در راهست. حزب سوسیالیست باید اول تعیین کند که آیا در آن شرکت میکند، و اگر آری، با چه برنامه ائی . پرولتاریا نباید فریب داده شود و با مبارزه انتخاباتی، آرام به خواب رود؛ باید متقاعد شد که از بدست آوردن کرسی های مجلس، هیچ چیز انقلابی عاید نخواهد شد و باید درک کرد که به دنبال چه راهی رفت و چگونه میتوان از قدرت

۴۵ کلمات ویلیام، همان مأخذ، ص ۳۱۲ از تاریخ نگاری مفید او
۴۶ نقل از آونگاردیا ۲۳-۳۰ دسامبر ۱۹۱۷ توسط کلمانتلی همان مأخذ، ص ۵۲

خود استفاده نمود.[۴۷]

بر خلاف سراتی و اکثریت رهبری حسا، بوردیگا فرضیه مقدم خود را نه « ایتالیا » بلکه انترناسیونالیسم قرار میداد و به طور جدی سعی میکرد که خود را با تجربه انقلابی طبقه کارگر روسیه، پیوند دهد. اقتباس او از موضع تحریم گرائی، به طور مستقیم به برداشت او از وجه تمایز حوادث انقلابی در روسیه، مرتبط است. بنابراین موضوع تحریم گرائی در شماره های بعدی نشریه ایل سویت، به مثابه چوبی برای ضربه زدن بدفع الوقت گذراندن رهبری حزب، انجام میگرفت، به ویژه آنچه که به عنوان عضویت آبکی در بین الملل سوم ارزیابی میشد، و دوباره از اتوریته لنین، برای پیشبرد انتقادات خود، استفاده میکرد. در مقاله *یا انتخابات یا انقلاب* [۴۸] بوردیگا با نقل قول از نامه لنین به کارگران اروپا و امریکا، جائیکه سراتی و لاتزاری در لیست « کسانی که نیاز به پایان دادن پارلمانتاریسم بورژوا ئی را، درک کرده اند » جای گرفته بودند و جائیکه « پارلمان بورژوا ئی حتی در دموکراتیک ترین جمهوری » توسط لنین چنین شرح داده شده بود،

....چیزی به غیر از اینکه ماشینِ سرکوب میلیون ها تن از کارگرانی باشد که مجبور به رای دادن برای قوانینی که دیگران برای آنها وضع کرده اند، نیست. سوسیالیسم، مبارزه پارلمانی را صرفا با هدف استفاده از مجلس بعنوان تریبون تبلیغ تا زمانیکه مبارزه لزوما در چارچوب نظم بورژوائی انجام شود، مجاز میداند. [۴۹]

بوردیگا میگوید، سوء تفاهم لنین در مورد رهبران حزب ایتالیا، از نظر تعهد ظاهری آنها به بین الملل و پذیرش برنامه های آن که قرار است بصورت « بین الملل متحد الشکل » باشد، قابل فهم است. با این حال، او استدلال می کند که در عین حال « سه جمهوری کمونیستی وجود دارند » ،[۵۰] بنابراین ما میدانم که به طور کامل در یک دوره تاریخی انقلابی، در خارج از دوره زمانی که مبارزه در داخل نظم بورژوائی انجام میشد، قرار داریم. در این وضعیت، خواستار رفتن پرولتاریا به سمت صندوق های رای معادل گفتن « هیچ امیدی به تحقق آرمانهای انقلابی وجود ندارد » است. و او می پرسد: « چگونه این تناقض حیاتی دیده نمی شود ؟ »

چگونه نمیتوان درک کرد که امروز، خواستن از پرولتاریا، برای رفتن به پای صندوقهای رای، به معنای دعوت به دست کشیدن از هر گونه تلاش، در تسخیر انقلابی قدرت میباشد؟

در این مقطع، بوردیگا در فکر انشعاب کمونیستی از حسا نبود. او هنوز رویای تغییر آن به یک حزب کمونیست واقعی را با برکناری اصلاح طلبان در سر داشت. (او در جولای سال ۱۹۱۹ حتی به کمیسیون حسا برای تجدید نظر در برنامه حزب پیوست، که یک ماه بعد آنرا ترک کرد) با این حال، با تمرکز بر روی یک جنبه از مسئله و تعریف مشکل « تحول انقلابی » حزب در چارچوب تحریم گرائی [۵۱] سوالِ اساسیِ پراتیک سوسیال دموکراسی و چشم انداز حسا به عنوان یک کل، در ابهام باقی ماند. این، حفظ کنترل در کنگره بولونیا (اکتبر ۱۹۱۹) را برای سراتی آسان تر کرد، تا جائیکه توانست قعطنامه پیشنهادی در مورد برنامه قدیمی ۱۸۹۲ جنوا را، که ضرورت « مبارزه قهر آمیز برای آزادی » از طرف پرولتاریا را، با استفاده از « ارگان های جدید پرولتری » از جمله شوراهای کارگری به منظور ایجاد « رژیم انتقالی دیکتاتوری پرولتاریا » ، تائید میکرد، ارائه کند که طبق آن این برنامه « با وقوع حوادث » کهنه شده تلقی گردید، اینگونه او فرش انقلابی را، از زیر پای تحریم گرایان کشید. این قعطنامه با فراخوان به کنگره برای تائید پایبندی حزب به « ارگانیسم جهانی پرولتری » بین الملل سوم، که از اصول آن حمایت و دفاع خواهد کرد، به پایان رسید. با چنین عبارات پردازی انقلابی اهمیت تفاوت بین پیشنهاد ماکزیمالیست انتخابات گرائی سراتی و پیشنهاد بوردیگا برای فراکسیون تحریم گرایان روشن و مشخص نبود. در کنار فراخوان

۴۷ ایل سوییت شماره ۸ تاریخ نهم فوریه ۱۹۱۹
۴۸ ایل سوییت شماره ۲۷ تاریخ بیست و نهم ژوئن ۱۹۱۹
۴۹ بوردیگا از نسخه سانسور شده ایتالیائی نقل میکند که در ژورنال ریسکوسای تریستی چاپ شده بود. در نسخه انگلیسی با کمی کلمات تغیر یافته در منتخب آثار لنین (لندن لورنس و ویشارت) جلد ۲۸ صفحات ۴۰۷ تا ۱۴
۵۰ او اشاره به دولت شورائی کوتاه مدت در مجارستان و باواریا و همچنین روسیه دارد.
۵۱ فراکسیون تحریم گرایان در ششم ژوئیه ۱۹۱۹ رسما بوجود آمد.

برای تغییر نام به حزب کمونیست، پیشنهاد بوردیگا از حزب میخواست که « مقررات کنگره بین الملل کمونیست را رعایت کند »، اخراج اصلاح طلبان راست (به طور ضمنی با اشاره به حضور کسانی که مبارزه مسلحانه را ناسازگار با عضویت در حزب میدانند) و اینکه حزب، به نفع فعالیت برای تحقق « تمامیت برنامه کمونیستی » انتخابات را تحریم کند. به هرحال پیشنهاد بوردیگا رد شد.[۵۲] همزمان با اعلام تشکیل فراکسیون **کمونیستی** تحریم گرایان، بوردیگا در راستای شخصیت خویش، موافقت کرد که تا برگزاری انتخابات ماه آینده، از تبلیغ تحریم چشم پوشی کند. تدوین **پراتیک** حسا کماکان توسط گروه پارلمانی ادامه یافت.

در این میان، با وجود تأکید بوردیگا در مورد نیاز تطابق کامل با دستورات هیئت رئیسه بین الملل، سراتی و ماکزیمالیست ها بودند که از پشتیبانی کمینترن بهره بردند. با همکاری ولوجوبراسکی (نیکولینی)، نماینده کمینترن در ایتالیا، سراتی به راه اندازی مجله نظری، ایل کومونیزمو با زیرعنوان « نقد و بررسی بین الملل سوم » دست زد و قادر شد با استفاده از وجود این و نشریه آونتی (که او ویرایش میکرد) نه تنها نشان دهد که لنین و بین الملل از حسا حمایت میکنند، بلکه در وهله اول تحریم گرایان و سپس جنبش رو به رشد شورائی کارخانه ها در شهر تورین را، بباد انتقاد گیرد.[۵۳] پس از بولونیا، عمر پشتیبانی کمینترن برای سیاست « عدم انجام هیچ کار » سراتی، نسبتا کوتاه مدت بود. هنگامی که رهبری حسا، در کنگره دوم کمینترن (ژوئیه و آگوست، ۱۹۲۰) ، سرسختانه حاضر به دیدن نیاز اخراج اصلاح طلبان از حزب نشد، در نگرش بین الملل نسبت به رهبر ماکزیمالیست ها چرخش قطعی رخ داد. با این حال، ترکیبی از عوامل: تمرکز بر روی تحریم گرائی به جای این سوال اساسی تر که حزب کمونیست برای فراکسیون **چپ**، به چه معنائی ست، و تشویق بین الملل از ماکزیمالیست های سراتی - در مجموع، شکل گیری نهایی حزب کمونیست را به تاخیر انداخت. هنگامی که در نهایت شکل گرفت، هرچند در چارچوب گسترده تر، نمونه روسیه و وجود بین الملل بود، اما حاصلِ تجربه خود ایتالیا بود، نه مانور پشت صحنه ماموران کمینترن یا خطای یکدندگی لنین، همانطوریکه مورخان جنگ سرد در موسسه هوور ادعا کرده اند.[۵۴]

فراکسیون تحریم گرایان، بدون موافقت بین الملل کمونیست، تمایلی به فشار آوردن برای انشعاب نداشت. این از نامه بوردیگا خطاب به کمیته مرکزی بین الملل در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ و بدنبال آن در ماه ژانویه روشن است، علاوه بر مسائل دیگر و توضیح بیشتر نظر فراکسیون، پیدا کردن دیدگاه های بین الملل، در مورد انشعاب در حزب ایتالیا، هدف این نامه ها بوده است. اگر چه به همان اندازه نیز روشن است که علیرغمِ بی میلی به اقدام بدون حکمِ مستقیم بین الملل، تصمیم به انشعاب بود.

حتی اگرچه تا کنون، انضباط پذیر در درون تشکیلات حسا باقی مانده ایم و تسلیم تاکتیک های آن شده ایم، اما در عرض زمان کوتاهی، شاید قبل از انتخابات محلی در ماه ژوئیه، امکان جدا شدن فراکسیون ما از حزب وجود دارد، حزبی که میخواهد بسیاری از ضد کمونیست ها را در میان خود به منظور تشکیل حزب کمونیست ایتالیا حفظ کند که در اولین حرکت، به عضویت در بین الملل کمونیست مبادرت خواهد ورزید.[۵۵]

به درجه ایکه اینرسی رهبری حسا اجازه داد که خشم تظاهرات طبقه کارگر، شورش های خود جوش منزوی باقی بمانند، حمایت از فراکسیون تحریم گرایان افزایش یافت. اسپیرانو اشاره می کند که علی رغم ریشه داشتن در شهر ناپل، گروه بندی « بوردیگیست » نه تنها یک نهاد منطقه ای و یا جنوبی نبود، بلکه ظرف یک

---

۵۲ با رای ۴۸۴۱۱ به ۳۴۱۷ . هر دو قعطنامه پیشنهادی در نشست دی ایمولا همان مأخذ، صفحات ۶۳- ۶۵

۵۳ در دسامبر ۱۹۱۹ سراتی نامه ۲۹ اکتبر لنین (تائید شرکت حسا در انتخابات) را در آونتی منتشر کرد و جنبش شورائی کارخانه های تورین در هردو نشریه مورد انتقاد قرار گرفت. اگرچه باید اضافه کرد که صرفا فقط سراتی نبود که این دیدگاه را حفظ کرد (برای مثال بوردیگا هم اردینوویستی را در صفحات ایل کمونیسمو مورد انتقاد خود قرار داد) روجوع کنید به ویلیام همان مأخذ، صفحه ۳۱۵ و برانکو لازیتچ (Branko Lazitch)و میلوراد دراخکویچ (Milorad Drachkovitch) لنین و کمینترن (هوور ۱۹۷۱) صفحه ۴۵۳

۵۴ لازیتچ و دراخکویچ در نوشته مورد اشاره در بالا، چنین مدعی میشوند که « انشعاب لی گورن » نتیجه تصمیم گیری مسکو بود که « به عمل ترجمه شد » تصمیمی که، آنها ادعا میکنند، « از هیئت اجرائی آغاز نشد » (بین الملل) اما با لنین، « بنابراین اراده لنین چیره شده بود » صفحات ۴۵۷ – ۴۵۸ این البته بدان معنی نیست که نفوذ سیاسی کمینترن، علی الخصوص رهبری روسی آن، قابل اغماض بوده باشد.

۵۵ اسپیریانو همان مأخذ، ص ۳۹ اما نامه بدست پلیس ایتالیا افتاده و هرگز به مقصد نرسید. آنها به انگلیسی، در آنتونیو گرامشی: منتخبات نوشته های سیاسی ۱۹۱۰ -۲۰ انتشار یافته اند. (لورنس و ویشارت ۱۹۷۷) گردآوری کوئینتین هوار صفحات ۲۰۷-۲۱۴

جنبشی بود که برای سالیان بر علیه اپورتونیسم رهبری حزب، جنگیده بود. این، کار تبلیغی در داخل صفوف حزب را، پس از کنگره بولونیا آسان کرد،

.....توضیح می دهد که چگونه بوردیگسم دیگران را مجاب کرد: در میان کارگران و سوسیالیست های تورین که یک فراکسیون « انعطاف ناپذیر » را در طول جنگ (بو ایرو، پارودی، جیلودی، روبتزنا) در برابر اصلاح طلبان « شناخته شده » قدیمی تشکیل داده بودند، در تشکیلات محلی و یا راست ترین فعالین اتحادیه های کارگری (بوزاتی، کلومبینو، گوارنیری)؛ در میان سرسختان ماکزیمالیست های میلان (روپوسی، فورتیچیاری، ونگونی و دیگران) که در برابر هژمونی توراتی سخت مبارزه میکردند ؛ در میان گروه چپ افراطی آریزو و فلورانس که در اطراف ارگان های دفاعی جنگ، یکی از مراکز اصلی کمپین مخالفت با جنگ را تشکیل داده بودند؛ در پولیبا (Puglia) جائیکه بخشا حول میراث سندیکالیسم انقلابی جمع شده بودند.[۵۶]

همزمان با جذب دیگر عناصر انقلابی بسوی خود (که همیشه شامل ضد انتخابات گرایان نبود) بوردیگا جدلی استادانه را با گرامشی که مجذوب جنبش شورائی کارخانه ها در تورین شده بود، به پیش برد. گرامشی، دو سال جوانتر از او، از همان نسل بوردیگا بود، اما به عنوان یک مبارز سیاسی، کم تجربه تر از او بود و در بحث های درونی و مبارزات حزبی خیلی کمتر درگیر شده بود. برخلافِ بوردیگا، در تفکر گرامشی، حداقل تا سال ۱۹۲۰، مسئله سازمان سیاسی و ماهیت حزب پرولتری، مسائل محوری را تشکیل نمیدادند، نگرانی ها و دلمشغولی های او کاملا متفاوت بودند. او در سال ۱۹۱۳، وقتی که توسط آنجلو تاسکا برای پیوستن به حسا در بخش جوانان محلی مجاب شد، دانشجوی فلسفه و زبان شناسی در دانشگاه تورین بود. او مثل تاسکا به فرهنگ و هنر علاقه مند بود و در سال ۱۹۱۶، از طریق صفحات نشریه فریاد مردم، (Il Grido de popolo) هفته نامه حزب سوسیالیست تورین، موضوع بحث سال ۱۹۱۲ توسکا با بوردیگا را، مورد نقد قرار داد. گرامشی همواره تمایل داشت که بجای جنبش سیاسی سوسیالیستی، به خود سوسیالیسم بنگرد که در حال توسعه قدرت خود در درون نظم موجود سرمایه داریست. قبل از سال ۱۹۱۹این توسعه را در پتانسیل طبقه کارگر برای بهبود فرهنگی و آموزشی میدید. او در طول جنگ، با نوشته های خود از هر دو، آموزش رایگان جهانشمول[۵۷] و تأسیس یک « انجمن فرهنگی» در تورین، دفاع میکرد.

...مشکلات - فلسفی، مذهبی و اخلاقی - زمینه فعالیت های سیاسی و اقتصادی ست، اما سازمانهای سیاسی و اقتصادی، مجهز برای بحث و گفتگو و ترویج راه حل آن نیستند.

او استدلال کرد که چنین انجمنی

.....همچنین در بیشتر موارد، میتواند مشکل « روشنفکران » را حل کند. روشنفکران، در درون جنبش ما بیانگر وزن مرده اند، از آنجا که فاقد وظیفه خاصی اند که مناسب ظرفیت آنها باشد. آنها آن وظیفه را، در وجود انجمن پیدا خواهند کرد؛ و روشنفکری آنها - کیفیت واقعی روشنفکری - به بوته آزمایش گذاشته خواهد شد.[۵۸]

در همان متن او در ادامه، با استناد به انجمن فابین به عنوان مثال، نوع سازمانی را که در ذهن داشت، نشان میدهد. با این، مشکل بتوان گرامشی را در چپ انقلابی جا داد اما این نشانگر دیدگاه اساسا فردگرایانه و ذهنی او از توسعه آگاهی طبقاتی ست، چیزی که او آنرا با « فرهنگ » برابر گرفته و چنین تعریف میکند .... « انضباط از درون خویش؛ تسلط بر شخصیت خویش؛ حصول آگاهی بالاتر؛ که از طریق آن ما میتوانیم ارزش و جایگاهمان را در حصار تاریخ درک کنیم. » بدین معنا، روشنفکران سوسیالیست قادر به نقد تمدن سرمایه داری میشوند، اساس

۵۶ همان جا، ص ۴۰
۵۷ روجوع کنید به سوسیالیست ها و آموزش و پرورش نوشته شده در ۱۹۱۶، در هوار همان مأخذ صفحات ۲۵-۲۷
۵۸ از سوسیالیم و فرهنگ ، اولین بار در ایل گردو دل پوپولو، بیست و نهم ژانویه ۱۹۱۶ چاپ مجدد در بلامی (Bellamy) همان مأخذ صفحه ۹

برای آگاهی طبقاتی، بسیار شبیه آنچه فیلسوفان بورژوائی عصر روشنگری برای جامعه فئودالی قبل از انقلاب فرانسه کردند،

از طریق نقد تمدن سرمایه داری ست که آگاهی یکدست پرولتری شکل یا در فرآیند شکل گیریست. نقد یک مقوله فرهنگی ست؛ به طور طبیعی از طریق تکامل خود به خودی، ناشی نمیشود. [۵۹]

به عبارت دیگر، نقش روشنفکران در ارتباط با آگاهی طبقاتی مسئله کلیدی بوده و مبارزه عملی طبقاتی که کارگران بنا به ضرورت عینی در آن درگیر میشوند، از اهمیت کمتری برخوردار است. نقش حزب سیاسی بعنوان ابزار وحدت تئوری سوسیالیستی و درک تاریخی با عمل پرولتری، به معنی بیان سیاسی آگاهی طبقاتی، در این سناریو غایب است. همه اینها در راستای علاقه شدید خود گرامشی به سمت روشنفکری ست، تمامی نوشته های انتقادی او مؤید نظرات التقاطی (گلچین) اوست، که مارکسیسم خود را با ایده آلیسم فلسفی آمیخته کرد و تحت تأثیر رژه پرزرق وبرق روشنفکران پیشرو روز بورژوازی (از برگسون و براندتو کروچه تا گی تانو سالوایمینی) قرار گرفت. این همچنین بدان معنی بود که بسیاری از مسائل و مشکلات در تفکر یک « مارکسیست ارتدوکس» (آنطوریکه همواره از بوردیگا توسط مقلدین گرامشی نام برده شده) برای گرامشی مسائل حاشیه ا ئی بودند. آشکار ترین نمونه، خود جنگ بود. در سال ۱۹۱۴ او در ابتدا مرتکب آنچه دیویدسون از آن بنام *خطای اجتماعی* یاد کرده، یعنی دفاع از « بی طرفی فعال و عملگرایانه موسولینی » (در واقع این چنین استدلال میکرد؛ از آنجائیکه طبقه کارگر در موقعیتی نیست که دولت ایتالیا را سرنگون کند، باید آنرا در تعقیب اهداف جنگی خود، به حال خود رها کند)، شد. درست بر عکس این ادعا که گرامشی « از داشتن نظریه هائی که مورد اقبال عمومی نبود، تزلزل بخود راه نمیداد » [۶۰] این تمرد از موا ضع اصلی حسا، به ایجاد یک بحران روانی کمک کرده و منجر به کنار گذاشتن زندگی سیاسی برای بیش از یک سال شد. او در بازگشت به زندگی فعال سیاسی، مانند کائوتسکی، هرگز به تجزیه و تحلیل جنگ از منظر سرمایه داری امپریالیسم، به عنوان چیزی ذاتی در توسعه اقتصاد سرمایه داری نپرداخت، آنگونه که لنین، لوکزامبورگ و بوردیگا، همه انجام داده بودند. در مقابل، او جنگ را به عنوان پدیده ائی محتمل الوقوع و مشروط، به عنوان مسئله گذرا برای سوسیالیست ها، که ترجیح می دهند بر روی مسائل فرهنگی تمرکز داشته باشند، حتی تا جائیکه منکر مخالفت رو به رشد مردم از جنگ در تورین شد و از آنجا به عنوان شهر « پرولتری و بربریت شکست طلبی و حماقت » یاد کرد.[۶۱] اینها نوشته های گرامشی بود در ماه مارس سال ۱۹۱۸، مدت نه چندان طولانی پس از حمایت او از فراخوان بوردیگا برای اقدام به پایان انقلابی جنگ در جلسه فراکسیون سرسختان در فلورانس! گرامشی تا کنگره رم در سپتامبر، هویت خود را در کنار « **چپ**» پیدا کرد، یعنی با **اکثریت** که برنامه حداکثر سوسیال دمکراسی را مورد تاکید مجدد قرار داد. به طور معمول، حتی پس از انقلاب اکتبر که تاثیر زیادی بر او گذاشت، نظر او راجع به پیروزی « چپ افراطی » چیزی بیشتر از این نبود:

پیروزی فراکسیون ما، نباید ما را فریب داده و یا ما را وادار به کم کردن سرعت کار فرهنگی و آموزشی مان کند. بنابراین، این مسئولیت بزرگی را بر دوش ما میگذارد. [۶۲]

برای گرامشی هنوز، موضوع تدریج گرائی و فرهنگی، تم مرکزی بود. اما برای وضعیت طبقه کارگر ایتالیا، این موضوع، قطعا حاشیه ای بود که پس از جنگ، مواجه با آوارگی، محرومیت و به طور فزاینده ای - همانند توده پرولتاریا در سراسر اروپا - آماده بودند که نمونه ایکه همتایان روسی خود بپا کرده بودند را دنبال کنند. سوال این بود « چگونه؟ » وقتی که بوردیگا از خدمت سربازی بازگشت، انتشار نشریه ایل سوییت را از سر گرفت و در آن به اخراج اصلاح طلبان از حزب و تشکیل حزب کمونیست، فراخوان داد، رهبری حسا، رای به پیوستن به بین الملل سوم (مارس ۱۹۱۹) داد، گرامشی، همراه با تولیاتی و آمبرتو تراچینی، مشغول راه اندازی پروژه هفته نامه

۵۹ همان مورد صفحه ۱۱
۶۰ ریچارد بلامی همان مأخذ صفه ۱۵
۶۱ در « کلوب زندگی اخلاقی » مارس ۱۹۱۸ همان مورد صفحه ۱۱
۶۲ ایل گردو دل پوپولو چهاردهم ژوئیه ۱۹۱۸ نقل قول از اسیریبانو همان مأخذ صفحه ۱۹

« بررسی فرهنگ سوسیالیستی » به نام نظم نوین (L'ordine Nuovo) شد. اولین شماره آن، در روز اول ماه مه ۱۹۱۹ منتشر شد. هیچ چیزی بهتر از گفته های خود گرامشی در چند شماره اول نشریه نیست.

نظم نوین در اولین شماره اش چه چیزی بود؟ فقط یک گلچین ادبي، چیزی جز گلچین ادبي نبود. مانند همه مجله های ادبی دیگری که میتوانست در ناپل، کلتانییستا بریندیسی، بیرون بیاد، مجله فرهنگی انتزاعی، اطلاعات انتزاعی، با تمایل قوی به داستان های ترسناک و رمان های تشریحی. اینهاست آنچه که در شماره های اول نظم نوین بچاپ رسیدند، آشفتگی، محصول مایهٔ متوسط روشنفکری، که آرزوی فرو آمدن در مکان ایده آلی را میکرد که لابد چهار دست و پا، به پیش تازد.[۶۳]

سپس مطالبات کارگران فلزکار « مطالبه کنترل کارگری بیشتر » ظاهر شد که گرامشی و نظم نوین با روجوع به آنچه که آنها از شوراها در روسیه می دانستند مشوق آن شدند، تشویق برای تبدیل آن به جنبش شورائی کارخانه ها. گرامشی حالا « فرهنگ » به عنوان وسیله ائی برای ایجاد نظم جدید در درون سرمایه داری، را با شوراهای کارگران جایگزین کرد. با این حال، راه برای سوسیالیسم، حتی به درجه بیشتر در ساختمان تدریجی در درون سرمایه داری دیده میشد. (« .. ایجاد دولت پرولتری یک عمل خارق العاده نیست. »).[۶۴] هنوز هم نیاز برای یک حمله هماهنگ بر علیه دولت سرمایه داری و یا نقش حزب انقلابی در آماده سازی سیاسی برای آن، برسمیت شناخته نمیشد. در اینجا پرداختن به جزئیات حوادث تورین ۱۹۱۹-۱۹۲۰ که در جای دیگر مستند شده است،[۶۵] غیر ممکن است. خواننده انگلیسی زبان میتواند از برخی بحث های کلیدی هر دو طرف، در پلمیک بوردیگا / گرامشی از متون جلد اول کوئینتین هوآر (Quintin Hoare) منتخب آثار سیاسی گرامشی ایده بگیرد. تهیه این منتخب آثار به صراحت با « انگیزه مسولانه صرفا تاریخ نگاری » نبوده است، اما خوانندهٔ با دقت، متوجه خواهد شد که بوردیگای دو سال سرخ ایتالیا، « دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری حزب کمونیست » یکی نمیداند، آنطوریکه کوئینتین هور ادعا کرده که بوردیگا « عملا » انجام میداد،[۶۶] او در مقدمه اش در انتقاد از برداشت نظم نوین که کمیته های کارخانه جنین شوراها - یعنی، پایه برای « سیستم نمایندگی سیاسی طبقه کارگر » بعنوان یک کل بودند، چنین ادعایی را کرده است. در واقع بوردیگا تلاش میکرد که گرامشی و همکارانش را متقاعد کند که سرنگونی دولت سرمایه داری نیاز به عمل سیاسی هماهنگ دارد، که انقلاب به سادگی روند ایجاد دموکراسی در محل کار و اثبات توان طبقه کارگر در پذیرش مسئولانه مدیریت کارآمدی تولید، نیست » اما یک حرکت آگاهانه سیاسی – که هویت آنرا حضور یک حزب انقلابی - برای سرنگونی قدرت دولتی موجود و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، شکل میدهد، او هرگز، منکر اینکه پایه آنرا، شوراها تشکیل میدهند، نشد. بر عکس، برای او کاملا روشن بود که « ارگان های واقعی دیکتاتوری پرولتاریا، شوراهای سیاسی محلی و شوراهای مرکزی اند، که در آنها کارگران با توجه به صنف خاص، تقسیم نشده اند ». بالاتر از همه، او بر علیه آنچه که او تصور غلط و خطرناک میدید - اینکه نیازی به راه اندازی یک مبارزه سیاسی نیست چرا که « در حال حاضر به طور بالقوه، دولت سوسیالیستی در نهادهای زندگی اجتماعی، ویژگی طبقه کارگر استثمار شده، وجود دارد » آنچنان که (گرامشی) استدلال میکرد. بر عکس، بوردیگا استدلال میکرد: « زمانی که مسئله مبارزه در برابر قدرت بورژوازی، در میان است، فعالیت های

۶۳ بر گرفته از در باره برنامه نظم نوین ، کوئینتین هوآر همان مأخذ صفحه ۲۹۳

۶۴ غلبه بر دولت در ۱۲- ۷ – ۱۹۱۹ ، کوئینتین هوآر همان مأخذ صفحه ۷۸

۶۵ گر چه غیر ممکن است که به مقابله باغلط ها، اشتباهات و اغراق گویی هایی که بستر کار های گرامشی را پر کرده اند، برخاست، اما در اینجا روجوع به یک مثال از بزرگترین اشتباهات خالی از لطف نیست. در مقدمه خود بر کتاب نامه های گرامشی از زندان (زوان انتشارات، ادینبورگ) هامیش هندرسون، بطرز حیرت انگیزی می گوید که « گرامشی، با ملحق شدن به حسا در سال ۱۹۱۳، به سرعت بعنوان رهبر موثر حزب ظهور کرد، حزبی که در بی نظمی کامل بسر میبرد، او در اوت ۱۹۱۷، سردبیری هفته نامه حزب، فریاد مردم (Il Grido del popolo)، را بدست گرفت، و به زودی برای پیشبرد انقلاب پرولتری، جهت مدل شوراهای کارگران و سربازان را گرفت » (ص ۶) همانطوریکه ما دیدیم، آنچه که تعیین میکرد چه کسی رهبر موثر حسا بود، سردبیری نشریه روزانه آونتی بود، نه نشریه **هفتگی محلی**. در واقع، تا زمان جنبش شوراهای کارخانه ها، گرامشی عنصر شناخته شده ای نبود به خصوص در خارج از شهر تورین که در آن، جدا از یک دوره رهبری موقت بخش، زمانی که دیگر پیشروان حسا یا در زندان بودند و یا پس از شورش آگوست ۱۹۱۷، در جبهه، او تنها در ماه مه سال ۱۹۱۹ برای کمیته اجرایی انتخاب شد. بعد از آن او هرگز بعنوان یک رهبر موثر به رسمیت شناخته نشد (آنطوریکه هندرسون خودش در صفحه بعدی اذعان می کند که "رهبر بلامنازع" حزب کمونیست تازه تأسیس یافته بوردیگا بود).

۶۶ کوئینتین هوآر همان مأخذ صفحه xv . آنچه هوآر عملا اینجا انجام میدهد چیزی جز شستن استدلالات سال های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ بوردیگا با استالینیسم سال های سی، نیست. با انجام این کار اهمیت بحث و جدل با گرامشی در آن زمان از بین میرود. امکان بروز دوگانگی نفع، بین حزب و طبقه فقط پس از شکست انقلاب روسیه، مورد توجه مارکسیست ها قرار گرفت، زمانی که آشکار شد، اتحاد جماهیر شوروی تنها در نام « شوروی » بود و جای خود را در جهان سرمایه داری باید پیدا میکرد. درست است که بوردیگای بعد و پیروان او در سال های ۱۹۵۰ و بعد از آن، مصرانه حاضر به قبول مشکل فرمول انتزاعی « دیکتاتوری پرولتاریا توسط حزب کمونیست اعمال خواهد شد » نشدند و به سختی می توان گفت که روی این مسئله کلیدی توانسته باشند که تفکر مارکسیستی را بجلو برده باشند، اما حتی در اینجا فرض این است که این حزب قدرت را از طریق شورا ها اعمال خواهد کرد. با این حال، نوع مشکلات در ایتالیای ۱۹۱۹ – ۱۹۲۰، متفاوت بود.

سیاسی باید در اولویت قرار گیرد. »[۶۷] در زمینه حوادث وقت ایتالیا، مشغله های کارخانه - محوری نظم نوین، خود را با « ناکار آمدی مهلکِ » بیرون کردن کارگران نشان داد، بطوریکه کارگران تورین در انزوا باقی مانده و شکست خوردند، حسا حاضر به پذیرش مسئولیت سیاسی نشد، چه برسد طرح قدرت سیاسی در ماه آوریل ۱۹۲۰ ؛ و دوباره در ماه سپتامبر، که اشغال کارخانه ها منجر نشد که قدرت دولتی به چالش کشیده شود، صرفا به توافق در کنترل محدود کارگری بین اتحادیه ها و صاحبان کارخانه ها محدود ماند.

نمی خواهیم تودههای کارگر این ایده را در سر بپرورانند که تمامی آنچه که آنها نیاز به انجام آن دارند اینست که کارخانجات را در دست بگیرند و از شر سرمایه داران خلاص یابند و شوراها را، راه بیاندازند. ... این طغیان های عبث و مستمر که روزانه طاقت و نیروی توده ها را فرسایش میدهند، باید در هم ادغام یافته، در یک تلاش بزرگ و جامع که قلب دشمن بورژوازی را به طور مستقیم هدف قرار دهد، سازماندهی شود.

این عمل تنها می تواند و باید توسط حزب کمونیست انجام گیرد که در حال حاضر، غیر از هدایت همه فعالیت هایش در جهت آگاه کردن توده های کارگر به ضرورت برداشتن این گام بزرگ سیاسی، وظیفه دیگری نداشته و نه باید هم داشته باشد. این تنها راه مستقیمی ست که آنها میتوانند کارخانه ها را در اختیار بگیرند، در غیر این صورت ادامه این راه تلاش بیهوده خواهد بود.[۶۸]

در حالی که انتقاد های این چنینی بوردیگا در سال ۱۹۱۹ به گوش کسی نرسید، در ژانویه ۱۹۲۰ به نظر رسید که گروه تورین، برخی از نقدهای ایل سوییت را در مورد رهبری حزب، پذیرفته باشد. با اینهمه، نظم نوین توافق کرد که یک برنامه عمل مشترک بین بخش سوسیالیست تورین و تحریم گرایان محلی را به عنوان پایه ای برای یک پلاتفرم مشترک در انتخابات آینده به بخش محلی حسا ارائه کند. بدین طریق اعلام کردند که « حزب نشان داده است که از دادنِ جهتِ دقیق و استوار به مبارزه طبقاتی ناتوان است » و در درجه اول: تجدید حزب، گرامشی برای اولین بار روی مسئله شکست و ناتوانی حسا در رهبری سیاسی، متمرکز شد (« رویدادها رخ می دهند و حزب در آنها غایب است »). بوردیگا از تورین بازدید کرد و قبل از انتخابات محلی، با اعضای حسا به صحبت نشست که نتیجه آن پیروزی تبلیغ برنامه عمل بود که **اکثریت آنها از تحریم گرایان بودند**. (آنها اوردونویست ها را با هشت به یک از دور خارج کردند.) از چهار نفر اعضای مؤسس نظم نوین، دو نفر تاسکا و تراچینی از صفوف خود بیرون زدند و در لیست « رسمی » ایستادند. (تراچینی رفت که به هیئت رئیسه حسا بپیوندد)[۶۹] آنطوریکه ویلیامز مینویسد:

این حاکی از آن بود ، هنگامی که گرامشی در ژانویه ۱۹۲۰ شروع به درک مشکلات حزب کرد، او مجبور شد که چند قدم بسوی بوردیگا نزدیک شود - اخراج اصلاح طلبان، تقبیح ماکزیمالیست ها ، تشکیل گروه های کمونیستی. و به محض اینکه به انجام این کارها مبادرت ورزید، شکاف و گسیختگی در درون نظم نوین نیز شروع شد.[۷۰]

با این حال، گرامشی نتیجه عملی نیاز به انشعاب را ندید، هر چند که او مجبور شد که اولویت داشتن شوراهای کارخانه برای کارگران تورین را، انکار کند. در اول آوریل ۱۹۲۰، نیکولینی که طنین صدای بوردیگا بود، به طور مستقیم « توهمات » نظم نوینی را در مقاله سوییت و شورای های کارخانه که در نسخه آونتی میلان چاپ شد مورد انتقاد قرار داد! گرامشی سریع پاسخ داد:

---

۶۷ نقل قول ها از بوردیگا از مقالات؛ سیستم نمایندگی کمونیستی، آیا زمان تشکیل شورا ها فرا رسیده، پیش بسوی ایجاد شوراهای کارگری در ایتالیا، بترتیب ص ۱۹۹ ص ۲۰۳ ص ۲۱۴ نقل قول از گرامشی، دموکراسی کارگری ص ۶۵

۶۸ ایل سوییت ۲۲ -۳ -۱۹۲۰ به انگلیسی در کوئینتین هوآر همان مأخذ صفحه ۲۳۵ و ۲۳۶

۶۹ روجوع کنید به کلارک همان مأخذ ص ۹۱ و ویلیام همان مأخذ ص ۱۸۱

۷۰ همان جا ، ص ۴۰

توهم؟ قطعا نه آن چیزهائی که نیکولینی تصور میکند. کارگران تورین درک کرده اند که تصرف کارخانه ها و برافراشتن پرچم قرمز، برای انقلاب کافی نیست، آنها می دانند که فتح کارخانه ها نمیتواند جایگزین یا مقدم بر فتح قدرت سیاسی باشد ...[۷۱]

این در تقابل با دیدگاه گرامشی بود که در آن زمان به اعتصابیون تورین و نواحی شمال غربی ایتالیا، چنین میگفت

کمیسیونهای داخلی، ارگانیسم قدرت جدید تولیدکنندگان در شکل جنینی اند. کارفرمایان می خواهند که آنها را سرکوب کنند. کارگران می خواهند از آنها دفاع کنند و مهمتر از همه، آنها می خواهند در اطراف و در درون آنها، به ایجاد محیطی دست بزنند که توسعه بیشتر آنها را، تا روزی که اشکال جدیدی از زندگی اجتماعی برقرار میشود، ممکن سازند.[۷۲]

این، بر خلاف پاسخ او به نیکولینی، کاملا در راستا و حفظ دیدگاه او، یعنی « در حال حاضر به طور بالقوه، دولت سوسیالیستی در نهادهای زندگی اجتماعی، ویژگی طبقه کارگر استثمار شده، وجود دارد »، که قلب دغدغه های گرامشی را در باره شوراهای کارخانه و عدم توجه او بر انسجام سیاسی حزب را تشکیل میداد، بود. نظری بودکه واقعا تغییر نکرده بود، حتی اگر چه کورتسی آنرا با نام « فراگیری جدید برای گرامشی » [۷۳] پیوند زد. این، به رسمیت شناختن « انقلابیون غیر - کمونیست باید از حزب و رهبری آن حذف شوند، از دغدغه حفظ وحدت و تعادل بین گرایش های مختلف و بین رهبران آنها، خود را رها سازد ، باید تمام همت و تلاش خود را بکار برند تا نیروهای کارگری همچون شرایط جنگی آماده باشند » بود. این نقل قول از، *برای احیای حزب سوسیالیست*، **پیش نویس** تزهای اولیه گرامشی، قبل از وقوع اعتصاب عمومی در شهر تورین میباشد. آنها توسط تولیباتی به بخش تورین حسا، به شورای ملی این حزب که در میلان در زمان اعتصاب برگزار شد، ارائه شده بود. علاوه بر عنوان « فراگیری جدید »، متن یاد شده ، حسا را برای عدم آموزش کارگران ایتالیایی در زمینه های بین المللی و اهمیت مبارزات خود « و یا ذیحق دانستن آنها در پرتو ایده های کمونیستی بین المللی » مورد انتقاد قرار داد. این گزارش در مورد شوراهای کارخانه بمثابه جنین قدرت پرولتری جدید، **هیچ چیزی** نمیگوید.

این سند (در نظم نوین در ماه مه ۱۹۲۰ منتشر شد) بود که لنین در کنگره دوم بین الملل با آن ابراز موافقت کرد. او، همانند سایرین بعد از او، تصور کردند که « متعلق » به گروه اوردینویستی و به ویژه گرامشی باشد. در حقیقت متن اصلی **برای راضی نگه داشتن همه بخش تورین ویرایش شده بود** در صورتیکه همانطوریکه قبلا دیدیم، فراکسیون کمونیستی تحریم گرایان، اکثریت را تشکیل میدادند، جایی که آنها و اوردینیویست ها با یکدیگر همکاری میکردند. [۷۴]- . در حالیکه تحریم گرایان با حذف ضد- پارلمانتریسم از سند موافقت کردند، خوش بینی و نزدیک انگاری کارخانه گرائی های نوع اوردینیویستی نیز از آن غایب بود. در این معنا « در انطباق با اصول اساسی بین الملل کمونیست » بود.[۷۵] تا کجا این نتیجه خوشحال کننده با « تکامل طبیعی» تفکر خود گرامشی، سازگار بود، همچنان در شک و شبهه باقی ماند.[۷۶]

با این حال، اینها نشان از تمایل برنامه ای بسوی بوردیگا را، تا زمانیکه تحریم گرائی موضوع مرکزی قلمداد نمیشد،

---

۷۱ نظم نوین ۱۲-۷-۱۹۱۹

۷۲ نقد اجتماعی ۱۶-۳۰ نوامبر ۱۹۱۹ نقل شده در پرومته ۵ سری ۶ سپتامبر ۱۹۸۱

۷۳ ال کورتزی، مبدا حزب کمونیست ایتالیا، (لاتزرا ۱۹۷۳) ص ۳۹۶

۷۴ طبق نظر انوراتو دامن، یکی از شرکت کنندگان در حوادث منجر به لیوورنو، « اکثریت بخش تورین حزب سوسیالیست ایتالیا با فراکسیون کمونیستی تحریم گرایان بوده و با گروه نظم نوین پیمان بسته بودند. آنها با هم شورای اجرایی را تشکیل نهادند که این تزها را پیشنهاد کردند، برای اختصار و از روی عادت بنام، تزهای نظم نوین، به آنها روجوع کردند. » در پاورقی تزهای بخش سوسیالیستی تورین ماه مه ۱۹۲۰ نشست دی ایمولا ..... همان مأخذ، ص ۷۸ شکل دادن یک اتحاد توسط جوزف برتی ، همچنین شرکت کننده هم دوره (که در آن زمان از حامیان نزدیک بوردیگا بود) کسی که تائید میکند که بین ماه های فوریه و جولای میان بوردیگیست ها و گرامشییون در ترین بلوکی شکل گرفته بود که اکثریت را در کمیسیون اجرایی سوسیالیستی در دست داشتند. یاداشت ها و خاطرات :.مقدمه به سالنامه انستیتو ی فلتیرینلی ۱۹۶۶ (میلان) ص ۳۸. در دومین کنگره پولانو (Polano) ، رهبر وقت فدراسیون جوانان حسا، استدلال کرد، نه تنها که تحریم گرایان در کمیته اجرایی تورین در اکثریت بودند اما سندی که تصویب شد « کار فراکسیون »، بود که مورد مجلس را پس گرفته بودند. به نقل از گزارش دومین کنگره در ایل سویت، ۳-۱۰ ۱۹۲۰ ، اسپیرانو همانجا ص ۷۳.

۷۵ بند ۱۷ از تزهای وظایف بین الملل کمونیست مصوب کنگره دوم، در تالیف جین دگراس، بین الملل کمونیست ۱۹۱۹ -۱۹۴۳ (Cass & Co 1971) جلد اول صفه ۱۲۶

۷۶ شاید باز شدن آرشیو کمینترن بتواند نفوذ مستقیم ماموران کمینترن بر تفکر گرامشی را، در این برهه بسیار مهم، آشکار کند.

داشت. در واقع گرامشی در نشستِ ماه مه فراکسیون تحریم گرایانِ قبل از کنگره، (به عنوان ناظر از طرف کسانی که عدم اعتماد خود را به رهبری حسا در جلسه شورای ملی ابراز کرده بودند)، در کنار فرانچسکو میسی یانو، کسیکه در جلسه حسا به عنوان « غیر – تحریم گر » کمونیست شرکت کرده بود، رهبر فدراسیون جوانان حسا و حتی شخصی از کمیته مرکزی حسا، جناری (Gennari)، حضور یافت. در این جلسه نیکولینی نیز به عنوان نماینده کمینترن، حضور داشت. احتمالا او بود که پیام دبیرخانه اروپای غربی بین الملل را خواند و با یک درخواست، آنرا به پایان برد:

.... رفقای عزیز، فراکسیون شما وظیفه دارد که در حزب سوسیالیست به عنوان مخالف، برای انتقاد کردن، برای نظارت، تا زمانی که حوادث آینده، تفاوت های کوچک، از قبیل تحریم گرائی، را بی ربط و بلاموضوع کند باقی بماند تا نیروهای سالم و صریح انقلابی کمونیستی پرولتاریای ایتالیا، با اتحاد در حزب کمونیست، منجر به کسب قدرت توسط پرولتاریا و برقراری جمهوری شورائی ایتالیا، بمثابه بخشی ازجمهوری شورائی جهان شود. [۷۷]

این، نشانهٔ از دست دادن اعتماد بین الملل به سراتی و آغاز تشخیص اجتناب ناپذیر بودن انشعاب، بود. با این حال، در کنگره دوم، تنها نظم نوین بود که به عنوان فراکسیون سیاسی مستحق پشتیبانی، انتخاب شد. در روز اول کنگره (۱۹-۷-۱۹۲۰) وقتیکه لنین در قرائت خود به هفدهمین نکته تزهای **وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی** که اعلام میکرد که « طرح ارائه شده بخش تورین به شورای ملی حزب که در نظم نوین هشتم ماه مه سال ۱۹۲۰ انتشار یافته، در انطباق با تمام اصول اساسی بین الملل کمونیست میباشند » ، رسید، داد و بیداد کل هیئت ایتالیایی[۷۸] بلند شد. نقد فراکسیون تحریم گرایان این بود که این متن بر اساس برنامه نظم نوین نوشته نشده است. ظاهرا لنین موافقت کرد که به جزئیات و ریشه این سند نپردازد، اما او به ستایش نظم نوین ادامه داد و سه روز بعد در یک سخنرانی در باره شرایط پذیرش در بین الملل (موضوع مورد علاقه قلبی بوردیگا) او اضافه کرد،

ما به سادگی باید به رفقای ایتالیایی بگوئیم که خط اعضای نظم نوین در راستای خط بین الملل کمونیست بوده و نه اکثریت کنونی رهبران حزب سوسیالیست و گروه پارلمانی آنان،

. ... ما باید به رفقای ایتالیایی و تمام احزاب که دارای جناح راست میباشند بگوئیم که: این گرایش اصلاح طلبانه هیچ چیزی مشترک با کمونیسم ندارد.

ما از رفقای ایتالیایی میخواهیم که برای برگزاری کنگره فراخوان داده، تزها و قطعنامه ما را به آن ارائه دهند. من مطمئن هستم که کارگران ایتالیایی میخواهند که در بین الملل کمونیست باقی بمانند.[۷۹]

قبل از کنگره، مامورین بلشویک با گرامشی ارتباط بر قرار کرده بودند و معروف است که در گزارش یکی از آنها، وی دگات (V. Degot) به گرمی از « کار عظیمی که رفقای ما در تورین تحت رهبری گرامشی انجام میدهند » صحبت کرده است. یکی دیگر، ریدل، با برخی از هیئت های ایتالیایی به کنگره سفر کرده و با خود سند « تورین » را به ارمغان آورد بود که لنین را تحت تاثیر قرار داده بود.[۸۰]

---

۷۷ اسپارینو همان مأخذ، ص ۴۱ و نشست دی ایمولا..... ص ۷۶

۷۸ به نمایندگی از طیف وسیع دیدگاهای سیاسی: سراتی و واچیرا برای رهبری حسا، گرازیادی، روندانی و بومباچی برای گروه پارلمانی، د آراگونا جوزف بیانچی و امیلیو کلومبینو برای کعک، دوگونی، پوزونی و نوفری برای لیگ تعاونی ملی و پولانو برای فدراسیون جوانان. با این حال، اوردونیویست ها، نمایندگی نشده و گرامشی در کنگره حضور نیافت. در کنار < مقامات رسمی > بوردیگا و رفیق همراهش، اورتنسیا دی میو ، ار طرف تحریم گرایان حضور یافتند. ظاهرا با اصرار لنین که نماینده فراکسیون نیز باید حضور داشته باشد - و در کار کنگره دخالت کردند هر چند آنها صاحب رای نبودند. اسپریانو همان مأخذ صفحات ۶۴ و ۶۵ و همانجا ص ۵۳

۷۹ لنین، سخنرانی در مورد شرایط ورود به بین الملل کمونیست، منتخب آثار جلد ۳۱ ص ۲۵۲

۸۰ اسپریانو همان مأخذ ص ۶۷

تمام اینها، با وجود گذشته انقلابی مارکسیستی و بی عیب و نقص بوردیگا و تلاش مداوم او برای استحکام بخشیدن و پشتیبانی از انشعاب با خطوط روشن کمونیستی، با وجود معماری (همراه با هامبفت دروز Humbeft-Droz) بیست شرط اولیه از بیست و یک شرایط برای اخذ پذیرش بین الملل (شامل ضمانت حسا به اخراج اصلاح طلبان در جهت ماندن در بین الملل)،[۸۱] و مهمتر از همه، به رغم کنار گذاشتن تزهای *تحریم گرائی فراکسیون*.

این حرکت آخری، اپورتونیسم سیاسی نبود. تمام بحث در مورد تاکتیک بود و هیچ اختلاف نظر در میان سخنرانان - بوخارین، لنین و بوردیگا - راجع به اصول عدم امکان تغییر انقلابی از طریق مجلس، فرم متعالی دیکتاتوری بورژوائی، نبود. جائیکه دیدگاها متفاوت بود، بر سر اعتبار ادامه تاکتیک استفاده از مجلس به عنوان یک پلاتفرم تبلیغاتی بود، آنطوریکه بلشویکها از دومای تزار استفاده کرده بودند. اما در یک دوره انقلابی و در کشوری که دارای یک سنت نسبتا قوی پارلمانی (نسبت به روسیه تزاری) بود. استدلال بوردیگا این بود که در اروپای غربی - « کشورهای با دموکراسی بورژوایی طولانی مدت » - به گسست کامل از کل سنت کار پارلمانی که انحطاط سوسیال دموکراسی نشانه آن بوده، نیاز است جایی که به جای تمرکز بر روی فعالیت مستقیم انقلابی « حزب به ماشین کمیته های انتخاباتی تبدیل شده و تنها عهده دار آماده سازی و بسیج انتخاب کنندگان شده است » پاسخ بوخارین این بود که خود حزب مهم است نه کار کردن در مجلس : « وقتی که شما حزب واقعی کمونیستی دارید، با ارسال برخی از مردان خود به پارلمان بورژوازی، نیازی به ترس نیست، زیرا آنها بعنوان انقلابیون عمل خواهند کرد » تزهای تحریم گرایان ایتالیایی با رای ۱۱ به ۳ رد شد، اگرچه بوردیگا روشن کرد که « من هنوز به همان نظر قبلی ام معتقدم و بیشتراز همیشه متقاعد شده ام که بین الملل کمونیست در دستیابی به تاکتیک های پارلمانی واقعا انقلابی، موفق نخواهد شد.» او نتیجه رای گیری را پذیرفت و با « رفیق بوخارین (که) این سوال نمیتواند و نه باید علت انشعاب در جنبش کمونیستی ... » باشد، موافقت کرد. به عبارت دیگر، او پذیرفت که حزب کمونیست ایتالیا بر اساس گسترده تر از فراکسیون تحریم گرایان و همچنین نظم و انضباط بین الملل تشکیل خواهد شد.[۸۲]

به نظر می رسد که لنین تصور میکرد که، اخراج اصلاح طلبان راست برای گسست سیاسی حزب ایتالیا از ماکزیمالیست ها و مرکزی های سوسیال دموکراسی، کافی خواهد بود. برای انشعاب شاید لنین مواضع اوردینیوستی را پایه گسترده تری از مواضع بوردیگا، حتی بدون تحریم گرائی، تشخیص میداد و یا شاید او به سادگی نمیخواست که در بحبوحه مشغله فکری خود با چپ روی کودکانه، تحریم گرائی بوردیگا را « تشویق » کند.[۸۳] در هر صورت، به سختی میتوان وجود بوردیگا را در آن مقطع زمانی با مورد « در جای مناسب و در زمان مناسب و یا مردی که بین الملل بدنبال او بود » تعریف کرد.[۸۴] با این وجود، حمایت کمینترن از فروپاشی گروه نظم نوین جلوگیری نکرد. در ماه ژوئن، تاسکا، مردی که نمیخواست که کارگران اساسا خارج از کنترل اتحادیه های

---

۸۱ روجوع کنید به ای اچ کار ، انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۲۳ جلد ۳ (چاپ پلیکان) صفحات ۱۹۸-۱۹۹

۸۲ نقل قول ها از سخنرانیهای بوردیگا و بوخارین آورده شده اند که همراه تزهای پارلمانتاریسم که توسط فراکسیون کمونیستی تحریم گرایان حزب سوسیالیستی ایتالیایی ارائه شده بود با تزها در باره احزاب کمونیستی و پارلمانتاریسم مصوب کنگره دوم کمینترن در پروگرام کمونیست شماره ۶۶ به انگلیسی دوباره چاپ شده است.

۸۳ جزوه لنین، بیماری کودکانه چپ روی درکمونیسم در آوریل سال ۱۹۲۰ منتشر شد و بین تمام نمایندگان کنگره دوم بین الملل پخش شد. در پاورقی این جزوه، لنین اظهار میکند که او با مواضع فراکسیون تحریم گرایان به خوبی آشنا نیست، اما معتقد است که آنها « قطعا در دفاع از عدم حضور در مجلس اشتباه میکنند » در همان زمان تصدیق میکند که، « رفیق بوردیگا و فراکسیون او در حمله به توراتی و پیروانش حق دارند، کسی که کماکان عضو حزبی مانده که قدرت شورا ها و دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت میشناسد، با این حال همچنان به عنوان اعضای پارلمان به سیاست های خطرناک و فرصت طلبانه سابق خود ادامه میدهند. » روجوع کنید به لنین همان مأخذ. ص ۵۴. این موضوع دوباره در ضمیمه "توراتی و شرکا " که در ماه مه اضافه شده بود، مورد تاکید قرار گرفت. غیر از این، پلمیک و جدل، عمدتا رو به سمت کمونیست چپ آلمان و هلند داشت، (که با نامهای هرمان گورتر و آنتون پانه کوک همراه بود) که مخالف ورود کمونیست ها به مجلس و یا اتحادیه های صنفی رسمی بودند، و سیلویا پانکهرست در بریتانیا. در آلمان KPD انشعاب را قبالا با ترک اکثریت به شکل KAPD (حزب کارگران کمونیست آلمان) بر اساس کمونیسم چپ، تجربه کرده بودند در انگلیس، فدراسیون سوسیالیستی کارگران پانکهرست(WSF) از متعلق بودن به حزب کمونیستی که در پارلمان شرکت میکرد، امتناع کرده و در این زمینه مخالفت گستردهای وجود داشت، از جمله خود پانکهرست، حزب سوسیالیستی کارگر (SLP) و جان مک لین وابسته به حزب کارگر. در مواجهه با این شکاف در جنبش کمونیستی، لنین جزوه ای را نوشت که از آن زمان تا به حال مورد استفاده "لنینیست ها" اساسا برای توجیه اقدامات سیاسی سوسیال دموکراتیک خود قرار گرفته است. این جزوه در زمانی نوشته شده که چشم انداز انقلاب در اروپا کاملا دور شده بود، مشغله های فکری لنین را، خطر جدا افتادن کمونیست ها از توده طبقه کارگر و تبدیل سازمان خود در جایگاه یک فرقه سیاسی تشکیل میداد. این، منادي سیاست جبهه متحد که به تصویب کمیته اجرایی بین الملل رسید، بود که حزب کمونیست ایتالیا در سال بعد به مخالفت با آن برخاست.

۸۴ کلارک همان ماخذ ص ۱۹۸به عنوان بخشی از معرفی، از بوردیگا به عنوان سکتاریست فرصت طلب موذی و پر انرژی یاد میکند.
در واقع کمینترن در این مقطع، روی بیش از یک اسب در ایتالیا شرط بندی کرده بود و در کنگره ۲، سراتی عنصر بیشتر تثبیت شده، برای کمیته اجرائی کمینترن انتخاب شد.

کارگری سازمان یابند، در نهایت وقتی که او ادغام شوراهای کارخانه با اتحادیه ها را پیشنهاد کرد، از نظم نوین جدا شد. تا رسیدن ماه جولای گرامشی از تراچینی و تولییاتی که گروه « انتخابات گرائی کمونیستی» را در تقابل با تحریم گرایان تشکیل داده بودند گسست کرد. آنها مخالف کار با آنارکو - سندیکالیست ها و همچنین انشعاب در حزب بودند و اکثریت حامیان نظم نوین را با خود بردند. نتیجه آنکه در ژوئیه و آگوست ۱۹۲۰، گرامشی با ۱۷ کارگر در گروه « مطالعات کمونیستی » در انزوای واقعی ماند. این بدان معنی بود که گرامشی خود را در راستای آرمان های کمونیستی قرار داده بود، اما، با جمع شدن انقلابیون درون حسا، حول فراخوان بوردیگا برای « تشکیل حزب سیاسی طبقاتی و مبارزه برای فتح انقلابی قدرت. » به معنی کسوف آنچه برای سیاست های او مرکزیت داشت نیز، بود.[۸۵]

این هدفی بود که کمیته اجرایی کمینترن (یا، شاید هم روس ها) تازه متوجه شدند که نمیتوانند از طریق سراتی، که محور اصلی نگرانی اش حفظ و نگه داشتن کل حسا به هر قیمت بود، بدست آورند. با این حال، به نظر میرسد که رهبران روسیه هنوز هم دل به این امید بسته بودند که نظرات سراتی (که پذیرفته بود که حزب باید از طریق استعفای فردی « پاکسازی » و تسویه شود، نه از طریق اخراج) عوض خواهد شد و با اخراج جناح راست اصلاح طلبان موافقت کرده و عنوان "حزب کمونیست" رابه جای اسم قدیمی حسا بر خواهد گزید. بعد از کنگره دوم بود و پس از دیدن واکنش سراتی به پیش نویس نامه سرگشاده به حسا با امضا لنین، زینوویف و بوخارین به نام بین الملل (که سراتی به کمیته اجرائی آن در ماه اوت انتخاب شده بود) بود، رهبران کمینترن علنا شروع به تغییر لحن خود کردند.

به درجه ایکه سراتی پشتیبانی معتبر رهبران بلشویک و در نتیجه کمینترن را بین دوره دومین کنگره کمینترن و جلسه لیورنو، از دست داد، فراکسیون کمونیستی خود را نه حول گرامشی بلکه حول بوردیگا شکل داد.
فراکسیون به طور رسمی در پانزدهم اکتبر ۱۹۲۰ در یک جلسه در میلان با شرکت عناصر مختلف سیاسی با دیدگاه مشترک که با شروط بیست و یک گانه، برای عضویت در بین الملل توافق کامل داشتند، موجودیت یافت به غیر از خود فراکسیون تحریم گرایان، کمونیست های سرسختی که تحریم گر نبودند، مانند فورتیچیاری و رپوسی، ماکزیمالیست ها مانند بامباچی و پولانو از فدراسیون جوانان، و همچنین اعضای سابق اوردینوویستی، تراچینی، تولییاتی و خود گرامشی را شامل میشد. نشست، بیانیه ائی را خطاب به « رفقای همه بخش های حسا » صادر کرد. جلسه با تایید نیاز به تلاش های هماهنگ همه عناصر جناح چپ حزب برای حل و فصل وضعیت « غیرقابل تحمل » آغاز شد. هر چند که جلسه هنوز هم در چارچوب تغییر نام حزب موجود، تعریف جدید از برنامه آن و اخراج همه کسانی که در برابر برنامه های بین الملل سوم قرار داشتند، سخن میگفت، دیگر هیچ شکی نبود که انشعاب در آینده نزدیک در کنگره بعدی حزب بوقوع خواهد پیوست. فراکسیون، کمیته اجرایی خود را (بومباچی، فورتیچیاری و بوردیگا)[۸۶] تعیین کرد و یک دفتر در ایمولا جهت تدارک برای کنگره و نظارت بر کار و تلاش برای متقاعد کردن اعضای مبیشتری از حسا بر موازین « اصول کمونیستی » را باز کرد.[۸۷]

حالا فراکسیون کمونیستی، حمایت رسمی رهبران بلشویک در بین الملل را با خود داشت. در ۲۳ اکتبر، زینوویف نامه ای به فراکسیون که توسط لنین، تروتسکی و بوخارین، از طرف کمیته مرکزی حزب بلشویک هم امضا شده بود فرستاد. در آن اعلام شده بود که فراکسیون « تنها حامی جدی بین الملل کمونیست در ایتالیا » میباشد و اگر سراتی واقعا می خواهد که به تشکیل حزب کمونیست کمک رساند، باید در صفوف آن برای خود جای پیدا کند. روز بعد بوردیگا در ایل سوییت نکات ذیل را افزود:

فراکسیون کمونیستی باید با حل و فصل کامل وسر سخت ترین و تسلیم نا پذیرترین اراده عمل کند. حزب کمونیست حالا باید به پیش تازد و خود را به آنچه بین الملل سوم میخواهد، تبدیل کند. باید هیچ گونه شک و تردیدی در محکوم کردن حزب قدیمی، وجود نداشته باشد،

۸۵ بوردیگا، اهداف کمونیست ها، نقل شده توسط اسپریانو از ایل سویت ۲۹-۲-۱۹۲۰ س ۴۱
۸۶ روجوع کنید به راهنمای زندگینامه استفانو مرلی، حزب کمونیست (۱۹۳۱-۲۶) ص ۶۶۱ (موسسه گیانجیامو فیلترینیلی) آنالی ۱۹۶۰
۸۷ نشست دی ایمولا..... همان مأخذ، ص ۸۲

ملقمه قدیمی که در بازسازی خویش، و تشکیل ارگان جدید، که لازمه انقلاب پرولتریست، ناتوان میباشد.[۸۸]

تنها پشتیبانی کمینترن نبود که انقلابیون حسا را در نهایت وادار کرد که به گرد هم آیند. فراکسیون کمونیستی در آستانه شکست جنبش اشغال کارخانه های تورین در سپتامبر تشکیل شد و این تجربه بود که به بسیاری از مبارزین حسا « پی بردن به نیاز به حزبی که در لحظه قطعی و حساس از اقدام به وظایفش سر باز نزند » را مورد تأکید قرار میداد. (اسپریانو)

تحریم گرائی دیگر مسئله نبود.[۸۹] مسئله ایجاد راه های سیاسی و سازمانی برای هر جزء جزء عمل شورشی طبقه کارگر و ترجمه عملی آن به یک حرکت آگاهانه برای سرنگونی دولت موجود، **بود.**[۹۰] به طور فزاینده این سوسیال دموکراسی بود که مورد حمله قرار میگرفت. تمرکز نه بر توراتی و جناح راست، بلکه بر سراتی و « مرکزی ها »، قرار گرفته بود. بزرگترین مانع حاضر بر سر راه انقلاب در ایتالیا، فاصله بین لفاظی های انقلابی و عدم انجام کاری (یا بدتر) اقدامات رهبری حزب بود. در دل این قضایا، مسئله، فقط کار در پارلمان نبود، مسئله این بود که آیا رهبری حزب میخواست آنطوریکه بلشویک ها در روسیه انجام داده بودند، رهبری یک انقلاب واقعی در ایتالیا را در دست گیرد، به نظر میرسید، که سراتی چنین چیزی را نمیخواست:

به نظر من وظیفه حزب سوسیالیست رهبری جمعیت در خیابان – آنطوریکه عاشقان سنگربندی فکر میکنند، نیست - بلکه آماده کردن همه نیروهای نظم سوسیالیستی ست که رژیم جدید را لازم الاجرا میدانند و پیروزی قطعی آنرا ممکن خواهند ساخت. در این کار « پایه ریزی » انقلاب، حزب سوسیالیست ایتالیا، شاید بیشترین آمادگی را داشته باشد. ما از شبکه های قوی بخش ها، اتحادیه های صنفی ، تعاونی ... برخورداریم، ما میتوانیم بدون ترس از اغراق بگوئیم که بخش بزرگی از طبقه کارگر و پرولتاریای ایتالیا، که به طور کامل تحول یافته، با ماست. (تاکیدات از نظم نوین) [۹۱]

طبیعی بود که رهبری مبارزه با « مرکز » باید بر دوش بوردیگا میافتد، از آنجائیکه صرفا او و فراکسیون به طور مداوم استدلال میکردند که پیوستن به بین الملل سوم به معنای ایجاد نوع جدیدی از حزب میباشد. در اکتبر ۱۹۲۰ او نظرات سراتی، مبنی بر واحد نگری در باره حزب را، در هم ریخت.

در اصل، سراتی و طیف مرکز جرأت فکر تغییر انقلابی را نداشتند. با این حال، او به نام « تدارک » برای انقلاب، از نگه داشتن اصلاح طلبان در داخل صفوف حسا دفاع میکرد، از آنجا که از دست دادن آنها به معنای از دست دادن مدیران و تکنسین های توانا در شهرداری های محلی، خانۀ کار، تعاونیها و مانند آنها بود. در همان زمان او مزورانه خواستار زمان بیشتری برای انجام ۲۱ شرط شد که او آنرا به عنوان درخواست برای استعفای چند نفر از جناح راست یا شاید هم یک نفر، توراتی تفسیر میکرد. کنار گذاشتن جریان ضد انقلابی جان - سخت، کار او نبود. بوردیگا شدیدا انتقاد داشت. در مقاله خلاف کاری جی ام سراتی،[۹۲] او به فرصتهای از دست رفته ائی اشاره میکند که سراتی میتوانست با قرار دادن وزنه سیاسی خود پشت سر ایجاد شرایط خلاص شدن از جناح راست،

---

۸۸ اسپریانو همان مأخذ ص ۹۲

۸۹ پذیرش نتیجه رای دومین کنگره بین الملل کمونیست توسط بوردیگا، این واقعیت را که در آستانه انتخابات شورا های شهر در ماه سپتامبر، رهبری فراکسیون تحریم گرایان، احساس نیاز به صدور یک اطلاعیه عمومی به برخی از مبارزین مشتاق تر در تورین و آرتزو که می خواستند یک حمله آشکار بر علیه حسا را راه اندازی و « حزب کمونیست تحریم گرایان » را تشکیل دهند، تاییدکرد. مشاوره ایکه به آنها داده شد بود حاکی از این بود که پذیرش خطی که در مسکو تصمیم گرفته شده بدان معناست که هر نامزد انتخابات که حسا معرفی کند، آنها باید« در چارچوب نظم فعالیت تحریم گرائی» تحریم کنند. ایل سویت ۳-۱۰-۱۹۲۰ نقل شده از تاریخ کمونیسم چپ در پروگرام کمونیستی، مارس ۱۹۹۳. پذیرش « نظم و انضباط» کمیته مرکزی، به حمایت فعال از نامزد های سوسیال دموکرات و میانه رو که توسط حسا معرفی شده بودند، گسترش نیافت. اسپریانو و دیگران، در این باور که تحریم گرائی از در پشتی به ارمغان آورده شد، در اشتباه اند، به عنوان مثال یکی از اصول راهنمای موجود مانیفست میلان چنین است: « شرکت در انتخابات سیاسی و اداری بر اساس مخالفت کامل با پراتیک سوسیال دموکراسی قدیمی..... گروه پارلمانی به عنوان یک ارگان برای انجام یک عملکرد خاص تاکتیکی تحت رهبری مرکزیت حزب در نظر گرفته خواهد شد. این ارگان در مورد مسائلی که مربوط به سیاست کلی حزب است، فاقد اتوریته اعلام رسمی و حقوقی خواهد بود.» این در واقع صرفا آن چیزهایست که تزهای مربوط به کمیته مرکزی وجود دارد. بعنوان مثال در بند ۳ از بخش پارلمانتاریسم انقلابی می گوید .... « سازمان فراکسیون پارلمانی به طور کامل باید در دست کمیته مرکزی حزب کمونیست باشد » ... "دگراس همان ماخذ ص ۱۵۴.

۹۰

۹۱ نقل قول شده توسط اسپریانو همان ماخذ از کمونیزمو ۱-۱۵ ۰تیر ۱۹۲۰

۹۲ ایل سویت ۳۱-۱۰-۱۹۲۰ تاریخ چپ در پروگرام کمونیستی همان ماخذ

به ویژه در کنگره رم و بولونیا، بوجود میاورد، علاوه بر این،

هنگامی که سراتی نقل میکند که پست های مسئولیتی توسط غیر کمونیستها اشغال شده - او بهتر بود که میگفت: نابود کندگان انقلاب - این وضعیتی است که در حال توسعه بوده و در حال بدتر شدن میباشد، دقیقا به دلیل واحد نگر ها (Unitarians)، دقیقا به دلیل سراتی ...[۹۳]

پس از بولونیا، حزب بر روی انتخابات متمرکز شد و گروه پارلمانی دوباره بر سیاست های حزبی تسلط یافت. حالا حسا تمرکز خود را روی انتخابات محلی گذاشته و به تقویت جایگاه خود در درون دولت های محلی پرداخت. اما پرسش بوردیگا این بود که، این رشد سرسام آور عددی، طبقه کارگر را به کجا رهنمون کرد؟

حسا از بیماري داءالفیل رنج می برد - با بیش از ۲۰۰،۰۰۰ عضو ما به نسبت از حزب روسیه بزرگتریم، با این تفاوت ساده که اینجا بورژوازی با تی پائی در کونمان میزند ...[۹۴]

او ادامه داد که یکی از عواقب غیر قابل انکار، این بود که « بسیاری از بهترین عناصر پرولتری مستعد برای مبارزه » ترجیح دادند که در « مسیر ابلهانه الافی، به آنارشیست ها بچسبند ». تا آنجا که به بحث سراتی مربوط میشود، نقش حزب، رهبری توده ها در خیابان ها نیست،

به هیچ چیز اعتراضی وجود نمیداشت اگر، در برابر مفهوم رمانتیک از قیام، گزینه چشم انداز دیگری در مورد ارزش حزب، بسط داده میشد؛ با هر دو عملکردش، به عنوان ارگان آگاهی و نیز قدرت سازمان یافته پرولتری برای مبارزه بر علیه قدرت بورژوازی. روند انقلابی نمیتواند صرفا به مبارزه نمایشی در سنگر کاهش یابد. به منظور هموار کردن راه برای پیروزی قطعی انقلاب، جنگ داخلی اجتناب ناپذیر بین پرولتاریا و قدرت دولت سرمایه داری، حزب کمونیست در وهله اول باید توده ها را برای شرایط ضروری آماده و مبارزه آنها را نظم و سازمان دهد، بطوریکه، پس از شکست اول از دشمن، بتواند قدرت انقلابی منظم و سازمان یافته از طریق نهادهای خاص خود را اعمال کند، چیزی که با گسترش آگاهی از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و رژیم شورا ها به دست میاید. اما مفهوم سردبیر آونتی! بسیار متفاوت است. او نمی گوید که حزب باید از حالا به بعد صاحب دیدگاهی باشد که فرایند سرنگونی قدرت بورژوازی را با نهادهای جدید رژیم پرولتری، پیوند دهد. به گفته وی، مبارزه برای قیام، آماده شدن برای اعمال قدرت انقلابی، شامل وظایف کنونی نمیشوند، اما بالاتر از همه، شامل تدارک و آماده کردن عناصری ست که فرم های اقتصادی جدید سوسیالیستی را توسعه داده که از لحاظ عملی، از حالا میشود آنها را بر پا کرد. [۹۵]

در مجموع، تاثیر مشخص ِ سیاست های حسا، خرابکاری در جنبش طبقه کارگر و جلوگیری از رشد پتانسیل انقلابی آن بوده است. در سال ۱۹۱۹ حسا بیشترین انرژی و منابع خود را به رقابت های انتخاباتی اختصاص داده و اعتقاد به دموکراسی بورژوایی را تقویت نمود. پیمان اتحاد با کعک، بهانه ای برای امتناع از پذیرش مسئولیت سیاسی در مقابل ِ اعتصاب هائی بود که در نواحی شمال غربی ایتالیا و تورین در بهار سال ۱۹۲۰ بوقوع پیوست بود، به عمد از به خیابان آمدن کارگران برای حمایت از آنها جلوگیری کرد. بروز مبارزات پرکنده طبقاتی در سراسر شبه جزیره، حتی شورش، معمولا توسط رهبری حسا محکوم میشدند، به ویژه هنگامی که آنارشیست ها و سندیکالیست ها درگیر بودند، و به جای آماده سازی سیاسی و سازمانی برای مبارزه هماهنگ که میتوانست دولت متزلزل ایتالیا را به چالش گیرد، سراتی و شرکا صحبت از « تدارک » انقلاب از لحاظ عملی میکردند. نظر باینکه انقلاب ایتالیا، بخشی از روند انقلاب جهانی بود که در روسیه آغاز شده بود و اگر انزوای پرولتاریای روسیه،

۹۳ همان مورد ص ۲۵
۹۴ همان جا،
۹۵ همان جا،

باوقوع انقلاب در جاهای دیگر اروپا نمی شکست، در آنجا خاتمه مییافت: کارگران ایتالیایی باید از خطر محاصره و به زانو در آوردن جمهوری شوروی ایتالیا، توسط فرانسه و انگلستان بخاطر نیاز به زغال سنگ و آهن، آگاه باشند، همزمان اتحاد جماهیر شوروی، قادر به کمک ارسال گندم نخواهد بود چون دهقانان آنرا رد خواهند کرد.[۹۶] چنین بود حس سراتی از انترناسیونالیسم پرولتری ! سراتی وقتی به استقبال انقلاب میرفت که اگر آن، در کمال صلح و صفا از آسمان میفتاد، بدون هیچ گونه خطری از درگیری های اجتماعی و یا اختلال در صنعت ایتالیا. جای شگفتی نیست که چرا تعهد به انقلاب حسا، فراتر از کلام نرفت.

این ما را به گرامشی و شوراهای کارخانه بر میگرداند، برای اینکه شباهتی بین مفهوم سراتی از لحاظ فنی و یا عملی « تدارک » انقلاب در داخل نظم موجود با نظر گرامشی در باره تدارک انقلاب با گسترش کنترل کارگری در کارخانه ها، وجود دارد. با فرا رسیدن سال ۱۹۲۰، با تجربه شوراهای کارخانه، او به ضرورت، اگر نه خرد کردن، که جایگزینی ماشین دولت سرمایه داری را با ارگانهای جدیدی دولتی دموکراسی کارگری، توسط طبقه کارگر که او استدلال کرده بود که در کارخانه پایه خواهد داشت، رسیده بود. (همیشه اینطور نبوده است. به عنوان مثال، در سال ۱۹۱۸، لنین نگرش منشویکی را در دیدگاه گرامشی در مورد نقش انقلابی پرولتاریا به عنوان شتاب دهنده « تکامل جامعه سرمایه داری » دیده بود .)[۹۷] با این حال، او هنوز هم معتقد به مبارزه برای کنترل کارگری در کارخانه ها بود، اساسا خود - مدیریتی کارگری تولید، بدان معنی میشد که ساختن دولت پرولتری (یا گاهی اوقات پرولتری و دهقانی) شروع شده است. بوردیگا بر عکس آن، استدلال میکرد. او معتقد بود که تا زمانیکه طبقه کارگر مسئله قدرت **سیاسی** و کل نظم حقوقی، پارلمانی و نظامی را به طور مستقیم به چالش نگیرد، کنترل کارگری تولید، توسط کارفرمایان تحمل شده و در واقع میتواند به نفع خود آنها یعنی تولید بدون وقفه اعتصابات و بدون اشکال پیش رود. این دقیقا همان چیزی بود که در طول اشغال یکماهه کارخانه ها اتفاق افتاد. برای گرامشی این یک چیز مثبت بود چرا که نشان میداد که طبقه کارگر قادر به مدیریت اقتصادی بوده و توان نشاندن نظم بجای هرج و مرج را داراست. در ملاحظات او طنین صدای سراتی وجود دارد که بزعم او، بدون نیاز به یک حمله هماهنگ شده به دولت سرمایه، پرولتاریا باید از لحاظ فنی توان خود را در مدیریت و اداره آرام و بی تلاطم جامعه فعلی، نشان دهد.

برای بوردیگا نتیجه اشغال کارخانه ها در ماه سپتامبر (توافقنامه بین اتحادیه ها و فدراسیون کارفرمایان، وعده کنترل محدود اتحادیه های کارگری بر تولید که تائید حسا را با خود داشت) فقط تایید انتقادات اولیه او بود.

... ما هرگز هیچ شور و شوقی برای ... مسئله معروف « مشکل کنترل » نداشتیم : از اوایل شروع آن، ما به راحتی پیشبینی کردیم که این زمینه، راه جدیدی را برای مصلحت اندیشی اصلاح طلبان باز خواهد کرد و آن « کنترل » کارگری بر تولید، نه تنها بروز طغیان انقلابی را تداوم نخواهد بخشید که در نهایت با نوعی از ابتکار قانونگذاری توسط دولت بورژوائی بپایان خواهد رسید. .. ما مایل نیستیم که بگوئیم که این مشکل عاری از محتوای واقعی ست، که شوراها و اشغال کارخانه ها، ارگان ها و جنبش های ساختگی و مصنوعی اند. درست بر عکس: اینها جلوه و مظهر اساسی بحران بورژوائی اند که وظیفه اصلی کمونیست ها، حزب کمونیست، مداخله در آنهاست، دقیقا به این خاطر که محتوای انقلابی را که آنها « فی نفسه » فاقد آنند، مطرح کنند، حتی اگر آنها مبارزات سنتی اتحادیه صنفی نیستد .... هیچ یک از تاخت و تاز های کوچک به اقتصاد و نظم حقوقی بورژوازی، در حالی که بورژوازی با تمام قدرت با آنها مخالفت نمی کند، هرگز انقلابی بشمار نمایند در نتیجه مسئله قدرت طرح میشود ... هنگامی که این ادعا ها - و از همه مهمتر کنترل - توسط بورژوازی پذیرفته میشود، دیالکتیک

۹۶ اسپریانو همانجا ص ۹۷ بحث ذغال سنگ و آهن در پائیز ۱۹۲۰ مورد استفاده قرار گرفت، مسله حمل گندم بعدا مطرح شد، در آگوست ۱۹۲۱ (سراتی ظاهرا از قحطی در روسیه چیزی نشنیده بود یا همینطور راجع به نپ)

۹۷ این پاراگراف در مورد « سرسختان » با توضیح گرامشی ادامه پیدا میکند که « رسالت تاریخی » پرولتاریا فشار آوردن بر « دولت های مدرن بوده که رسالت طبیعی خود یعنی از هم پاشیدن نهاد های فئودالی را که کماکان بعد از فروپاشی جوامع ماقبل بجا مانده و مانع توسعه تاریخی اند ادامه دهند » از سرسختی طبقاتی و تاریخ ایتالیا (۱۸-۰۵-۱۹۱۸) ا هورا همان مأخذ ص ۴۵

آنها عملا ضد انقلابی میشود، به این معنا که در سطح اقتصادی آنها یک راه برای متعادل کردن هرج و مرج در تولید پیش رو میگذارند ، و در سطح سیاسی، آنها نیروي جنبش توده ای را در مقابل قدرت بورژوازی، سد میکنند ....

مبارزه واقعا انقلابی، زمانی انجام خواهد شد که مشکل قدرت سیاسی، مسیر حرکت جامعه بشکل غیر قابل فسخ، طرح گردد؛ زمانی که نبرد توسط پیشتاز آگاه، یعنی حزب کمونیست، رهبری شود ...

اگر که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا، سمت و سویی که در آن توده ها به شکل عالی آماده شده اند، قرار است در ایتالیا طرح شود، وجود چنین حزبی برای آن ضروریست ....

ضروریست که تغییر جهت ریشه ای انجام گیرد، بی هیچ تردیدی باید از دستِ آویزان های بی خاصیت و بدرد نخور، خلاصی یافت. حزب تحت تاثیر بیمارئی قرار گرفته که در آن هر روز قانقاریا، بیشتر پیشروی میکند. تشخیص مسکو دقیقا اصولی و درست است. چاقوی جراحی ضروری است و باید بدون ترحم کاذب، آنها را برید.[۹۸]

بهرحال، اغتشاش فکری گرامشی، ادامه یافت. با وجود قبول « نیاز به تجدید حزب » از آنجائیکه اولین واکنش او به اشغال کارخانه ها این بود که آنها یک پیروزی را رقم زدند نه شکست، او چرایی آنرا واقعا نمیدانست. این دقیقا دیدگاه او از وضعیتی بود که همان زمان، بوردیگا نکات بالا را مینوشت.

شوراهای کارخانه نشان داده اند که آنها تاریخا، حیاتی ترین و ضروری ترین نهادهای انقلابی برای طبقه کارگر ایتالیا میباشند. نیروی کاری که ، بدون رهبری و یا یک شعار حزبی دقیق، توسط حزب سوسیالیست و اتحادیه های کارگری، به حال خود گذاشته شد بود، ارگان حکومتی خود را، در شوراها پیدا کرد. آنها حول شورا ها به شدت و بی باکانه پیوند خورده اند، آنها به دلیل منضبط و مسلح شدن توسط شوراها ، پیروز شدند و هر کارخانه به یک جمهوری پرولتری تبدیل شده است.

به عنوان یک مرحله در روند انقلابی که در آن پرولتاریا با ایجاد دستگاه های خود برای مدیریت اقتصادی به توده عظیمی از مردم نشان میدهد که تنها او قادر به حل و فصل مشکلات ناشی از جنگ امپریالیستی ست، ضرورت طرح و حل و فصل مسئله کنترل کارگری، بر صنعت نشان داده شده است.

انتقاد ما از حزب و اتحادیه های کارگری، یکی با عبارت بی معنی و عوام فریبانه و آن یکی دیگر با نظارت سفت و سخت فلج کننده اداری، متأسفانه باز هم، باحوادث اخیر، تایید شدند. کار تبلیغاتی و سازمانی که مرکز آن در « نظم نوین » میباشد باید با سرسختی و شدت ادامه یابد: امروز این با نظم و انضباط بالای اعمال شده توسط حزب کمونیست بین الملل و نیروی به جلو برنده تجربه طبقه کارگر از اشغال کارخانه ها، تسهیل یافته است.[۹۹]

در اینجا هم سوال مرکزی همان کنترل کارگری ست، از آنجائیکه او این را منجر به « جمهوری پرولتری » در هر کارخانه میپندارد و معلوم نیست که اصولا چه نیازی به وجود حزب سیاسی ست. با این حال، مگر بین الملل کمونیستی نشان نمیداد که تشکیل حزب کمونیست در ایتالیا در اولویت است؟ و مگر لنین نظم نوین را از بقیه به عنوان پایه سیاسی برای این جدا نکرده بود ؟ گرامشی، آگاه از نیاز به تسلیم به نظم و انضباط بین الملل، به نظر

۹۸ ایل سویت ۳-۱۰-۱۹۲۰ همانجا ص ۱۹
۹۹ نظم نوین ۲-۱۰-۲۰

میرسد که برای تحقق این برنامه تلاش میکرده است، اما با نظرات او، یعنی توسعه روند انقلابی بدون حزب، همخوانی نداشته است. صرفا گرامشی نبود که دیدگاه آزاد خواهانه (لیبرترینیستی) از انقلاب را داشت، کمونیست های شورائی آلمانی و هلندی که حول پانه کوک و گورتر گرد آمده بودند، صاحب چنین دیدگاهی نیز بودند که نیاز به « رهبری » متعارف حزبی را رد کرده و انتقاد از روسیه را به عنوان دیکتاتوری حزبی شروع کرده بودند. اگر چه درست است که دیدگاه گرامشی در « نظم نوین » ، که بر اساس شوراهای کارخانه ها شکل گرفته بود، جای آنچنانی را برای حزب سیاسی نگذاشته بود، اما او خود را با نگرش کمونیست های شورائی، که دولت شورائی، اساسا به عنوان نیمه - دولت، با ورود لایه های غیر پرولتری به پروسه تولید مستقیم برای نیاز انسانی و تضعیف اقتصاد سرمایه داری، متلاشی میگردد، شناسائی نمیکرد. این البته، دیدگاه انقلابی مارکسیستی از دولت است که توسط لنین در کتاب دولت و انقلاب دو باره احیا گردید و در پلاتفرم بین الملل سوم، تلفیق شد. گرامشی این دیدگاه را انکار نکرد اما او تا حد زیادی آن را نادیده گرفته و یک تصویر از قدرت شورائی به عنوان یک دولت قوی ارائه کرد که در آن، نظم و انضباط در فرایند تولید به ارمغان آورده میشود و توان اقتصاد ایتالیا برای افزایش ظرفیت تولیدی خود بالا رفته و در نتیجه استانداردهای زندگی کل جمعیت افزایش مییابد. درست قبل از کنگره لیورنو، گرامشی هنوز صحبت از به اتمام رساندن انقلاب بورژوایی توسط طبقه کارگر در ایتالیا را میکرد، او هرگز تفاوت بین مفهوم انقلاب جهانی به عنوان یک سری از انقلابات در یک کشور و ضرورت یک انقلاب جهانی توسط طبقه کارگر را نفهمید. همانطوریکه کامت دقیقا اشاره میکند، « با این حال، گرامشی، بر کاراکتر « ملی » انقلاب پرولتری آینده، تاکید میکند » .[۱۰۰] اساسا فقط تصویر، **ملی** نیست، بلکه تصویر تولیدی هم، فاقد تجسم ناپدید شدن طبقه کارگر میباشد، تا جائیکه استمرار آن در جامعه بدانجا پیش میرود که « یک کارخانه عظیم، که با همان دقت، روش، و نظمی که [کارگر] در کارخانه جایی که او کار میکند، آنرا به عنوان مسئله حیاتی به رسمیت می شناسد ». دیدن تشابه آن با استالینیسم، امروز آسان است، اما در ایتالیای سالهای ۱۹۱۹و ۱۹۲۰، ایده اینکه سوسیالیسم، نظم را جایگزین هرج و مرج پس از جنگ و وظیفه بازسازی اقتصاد را انجام خواهد داد، در میان سوسیال دموکرات ها غیر معمول نبود - قطعا سراتی آن را به رسمیت میشناخته است.

نکته این نیست که این، از گرامشی، استالینیست قبل از استالین می سازد، بلکه موضوع اینست که نگرش او از دولت، هنوز جنبه دیگری از فکر اوست که بیشتر با جناح « مرکز » سوسیال دموکراسی همراهی دارد تا با جناح مارکسیسم انقلابی. از لحاظ سیاسی او در موقعیتی نبود که نبرد کمونیسم **چپ** در داخل حسا را رهبری کند. با این حال، او درگیر در آن نبرد شد و تلاش کرد که استدلال و دلایل برای تشکیل حزب کمونیست را بپذیرد. بنابراین، تنها یک هفته پس از اختصاص نظم نوین به پرسش کنترل کارگری، او دوباره به مسئله کنترل کارگری بازگشت. در این حین، او چشم انداز از دولت پرولتری که قطعا دیکتاتوری است را مطرح میکند که هیچ وجه مشترکی با دیدگاه مارکس از شکل نیمه دولتی کمون که پایه ائی برای لغو جامعه طبقاتی ست را ندارد. به طور قابل ملاحظه، حالا نه شوراهای کارخانه، بلکه حزب است که وظیفه تأسیس « نظم جدید » به آن واگذار میشود و به سادگی تحت « دولت مقتدر و محترم » تعریف میشود:

تنها پرولتاریا، قادر به ایجاد یک دولت مقتدر و محترم میباشد، چرا که دارای برنامه است، کمونیسم، که شرایط و پیش شرط های لازم آنرا، در مرحله ئی که توسعه سرمایه داری در مقطع جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ -۱۹۱۸ بدان رسید، داراست. فقط پرولتاریا، با ایجاد ارگان های جدید اتوریته عمومی، نظام شورائی، می تواند شکل پویا و سیال به اجتماع توده ها داده و نظم را به توسعه عمومی نیروهای مولده باز گرداند. طبیعی و تاریخا قابل توضیح است که دقیقا در چنین دوره ئی، مشکلات تشکیل یک حزب کمونیست خود را نشان میدهد، حزب کمونیستی که بیان پیشاهنگ پرولتری ست، از ماموریت تاریخی خود آگاهی دقیق دارد، نظم جدید را پیدا کرده ، آغازگر و قهرمان دوره جدید و بدیعی در تاریخ خواهد بود.[۱۰۱]

۱۰۰ کامت همان مأخذ ص ۷۰
۱۰۱ نظم نوین ۹-۱۰-۱۹۲۰. ترجمه گوین ا ویلیام در نشریه نقد ادینبورو جدید: از دو شماره، شماره دوم تماما به گرامشی پرداخته، بدون تاریخ

گرامشی، برای پیروی از دیدگاه بین الملل و بکار گیری استدلالات ضرورت تشکیل حزب کمونیست، نهایت تلاش خود را انجام میدهد و ارائه چشم انداز دولت شورائی را، تنها با ویژگی قدرت و نه با ماهیت پرولتاریائی و یا انتقالی بودن آن، تعریف میکند، حالا نه شوراهای کارخانه، بلکه این حزب است « که نظم جدید را پایه گذاری خواهد کرد » حقیقت این است که با فروپاشی جنبش شورائی کارخانه ها و احکام صادره از بین الملل برای تشکیل حزب کمونیست، تمام چارچوب سیاسی گرامشی تضعیف شده بود و با نزدیک شدن به کنگره لیورنو، تفکر جریان چپ مارکسیستی حول بوردیگا بود که تعریف پایه ای برای شکل گیری حزب کمونیست را « در انطباق با اصول اساسی بین الملل » ارائه داد.

اینکه رهبری روسی کمونیست بین الملل، آیا درک میکرد که حمایت از فراکسیون کمونیستی در آستانه کنگره حسا در لیورنو به معنی حمایت از انشعاب اقلیت در حزب بود یا نه، آمادئو بوردیگا به زودی متوجه شد که همراهی اکثریت حزب با کمونیست ها غیر محتمل است. اگرچه وحدت سیاسی و تشکیلاتی **چپ،** بخاطر موضوع تحریم گرائی پارلمانی، دیگرضعیف نمی نمود، امتناع سراتی برای حمایت و یا تحمل انشعاب از اصلاح طلبان و سیاست او در مورد وحدت حزب با هر هزینه، ترمز قدرتمندی بود که از نفوذ فراکسیون **چپ** در صفوف حزب به عنوان یک کل، جلو گیری کرد. کلمنتی اشاره میکند که میان امضا کنندگان بیانیه میلان (اکتبر ۱۹۲۰)، که حاکی از شکل گیری فراکسیون کمونیستی بود، تنها نام یک « عالیرتبه حزبی » ، بومباچی[۱۰۲] بر میخوریم. بقیه از جمله بوردیگا و گرامشی، در این زمان تنها جزو رهبران رتبه دوم در نظر گرفته میشدند و او استدلال میکند که این اولین علامتی بود از آنکه گسست قریب الوقوع از اصلاح طلبی، به جای اینکه اکثریت حزب، اقلیت جناح راست را بیرون کند، برعکس اقلیت از حزب انشعاب خواهد کرد. هر چند بیانیه میلان صحبت از شرایط « تجدید و نوسازی» حزب را میکرد، در یک مقاله منتشر شده در چند روز بعد، بوردیگا متوجه شد که « امروز، توده حزبی بیشتر زندانی جناح راست است تا در دوره پایان جنگ » [۱۰۳] (باید گفت که دید گرامشی در این مقطع متفاوت بود، نه تنها تصور میکرد که اکثریت حزب سوسیالیست با کمونیست ها خواهند بود، همچنین « اکثریت مردم ایتالیا » نیز چنین فکر میکنند.)[۱۰۴] با این حال، در آغاز ماه نوامبر زینوویف هنوز به کمیته اجرایی کمینترن چنین گزارش داد که « کمونیست ها به رهبری بوردیگا، بامبوچی و تراچینی....گفته اند که آنها بین ۷۵ تا ۹۰ در صد حزب را با خود دارند » او اضافه کرد که « در حال حاضر وضعیت در ایتالیا » هر گونه سازش با سراتی و « وحدت طلبان » بسیار خطرناک خواهد بود.[۱۰۵] هر امیدواری که بوردیگا و مدافعان **چپ** ممکن بود که داشته باشند، تا قبل از برگزاری نشست فراکسیون کمونیستی ایمولا (۲۸-۲۹ نوامبر ۱۹۲۰) مسئله تشکیل یک حزب انقلابی در ایتالیا، از مسئله پیروزی اکثریت در کنگره بعدی حسا، فراتر رفته بود. فراکسیون، بین ماه های اکتبر و ژانویه سخت کوشید، چنانچه حزب وفاداری خود را به بین الملل به وضوح اعلام نکند و از شر کسانیکه راه بسوی سوسیالیسم را از هر طریق، غیر از مبارزه برای قدرت در مقابل طبقه سرمایه دار، باور داشتند، خود را خلاص نکند، آنوقت هر چه بیشتر از اعضای حسا را، با هر هزینه ای برای انشعاب آماده کند. برخلاف سراتی، بیشترین مشغولیت بوردیگا وضوح در برنامه بود. آنطور که چنین بیان میکند،

قبول حقانیت نظرات بیان شده توسط اکثریت زمانی آغاز می شود که همگونی و یکدستی از برنامه و هدف وجود داشته باشد: ما نظرات اکثریت را، نه در جامعه به طبقات تقسیم شده فعلی و نه در میان « پرولتاریا » نمیپذیریم که لزوما تحت سلطه ایده های بورژوایی قرار دارد، و نه در داخل حزب که شامل بسیاری از خرده بورژوازها و عناصر تاریخا متزلزلی ست که مابین بین الملل قدیم و جدید در نوسانند، که نه در آگاهی و نه در عمل « حزب طبقاتی » مارکس

۱۰۲ کلمانتی همان مأخذ ص ۱۳۸

۱۰۳ همان مأخذ نقل قول از ایل تورتو دی جی ام سراتی در ایل سویت ۲۴ – ۱۰ ۱۹۲۰

۱۰۴ در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۰ گرامشی در نسخه آونتی شمال غربی ایتالیا نوشت « به عنوان جمعی از آگاه ترین و توانمندترین کارگران، سازمان نیروهای کمونیست ایتالیایی هیچ تفاوتی با حزب سوسیالیست ندارد: توسعه کنگره بولونیا، نمایندگی فوری و واقعی منافع و آرمان های بزرگ جمعیت کثیر محبوب ایتالیایی است. و دقیقا به همین دلیل، دقیقا به این خاطر، و دقیقا بدین دلیل که آنها احساس میکنند که اکثریت حزب و مردم ایتالیا با کمونیست ها هستند، دقیقا به این خاطر که متوجه می شوند که اکثریت حزب سوسیالیست، هنگامیکه توسط کمونیست ها رهبری شوند (یعنی، هنگامیکه تبدیل به حزب کمونیست شود)، در نهایت موفق به هدایت احساسات انقلابی خواهند شد که امروزه هیچ شکل یا دارای جهتی نیست، که خشم نویسندگان بورژوا در برابر فراکسیون جدید، که آنها، نهایت تلاش خود را انجام می دهند تا نشان دهند که کمونیست ها منزوی شده اند، که دمکراسی واقعی کارگران توسط تمرکز رجیو امیلیا نمایندگی میشود ... » به نقل از اسیریبانو همانجا ص. ۹۸

۱۰۵ همان مأخذ

نیست.[۱۰۶]

چپ دیگر حاضر نبود که روی نیاز به گسست با مبهم گوئی های سوسیال دموکراسی قدیم، نوسان کند. بدون شک اراده آنها با دریافت حمایت رهبری کمینترن، تقویت شد، به خصوص از زینوویف که حتی تا نهم ژانویه سال ۱۹۲۱، تصور می کرد که « مرکزی ها » به احتمال قوی، با کمونیستها هم رأی خواهند بود.[۱۰۷] در ایمولا، بوردیگا اصرار داشت که مسئله اساسی، گسست بین کمونیسم و « ماکزیمالیسم » سوسیال دموکراسی ست، نه ایجاد پل ارتباطی، با تشکیل فراکسیون « کمونیستی – سوسیالیستی » بین آنها.[۱۰۸] در این مسئله، گرامشی از او حمایت کرد، اسپریانو استدلال می کند که این حمایت، خط « چپ افراطی » بوردیگا را قادر کرد که اساس انشعاب نهایی را پی ریزی کند. اما آن به معنی قربانی کردن « چشم اندازی از جنبش کمونیستی که به طور کامل خود را در تجربه *نظم نوین* منعکس میکرد » در « محراب وحدت و بوردیگا ».[۱۰۹] بود.این استدلال که گرامشی « چشم انداز » *نظم نوین* را قربانی وحدت کرد، از اساس پوچ است. اسپریانو فراموش می کند که این گروه قبل از این واقعه، از هم پاشیده شده بود دقیقا به این خاطر که بنیانگذاران آن دارای چشم انداز مشترکی نبودند. در حالی که در پی شروع قبول شکست جنبش شورائی، گرامشی خود را در تلاطم بازنگری اولویت های سیاسی خود یافت. در این مرحله گرامشی، حتی اگر هم میخواست، در موقعیتی نبود که به انحلال فراکسیون کمونیستی اقدام کند. انتخاب او یا پیوستن به آن بود و یا ماندن با مرکزی ها.

او تصمیم اول را گرفت، اما هیچ نقشی را در طول تقریبا یک هفته بحث بعد از کنگره لیورنو بازی نکرد. از گروه قدیمی تورین، تنها تراچینی از پلاتفرم سخن گفت: از فراکسیون کمونیستی، نه از شوراهای کارخانه ها. (تاسکا و تولیاتی در جلسات حاضر نشدند.) به طور رسمی شکاف بر روی این مسئله که چگونه شدت نظم و انضباط بین الملل باید به حزب ایتالیا اعمال شود، رخ داد. اساسا، موضوع مورد بحث این بود که چه نوع سازمانی، حزب انقلابی و ماهیت انقلاب پرولتری را تشکیل میدهد. فقط بوردیگا آن موقعیت را داشت که به شرح و بسط چارچوب مارکسیسم انقلابی برای حزب کمونیست مبادرت ورزد. مستقل از بحث در سوسیال دموکراسی آلمان و یا روسیه زندگی سیاسی قبل از جنگ او، صرف نیاز حسا برای اتخاذ اصول مارکسیستی « سرسخت »، حول ضرورت حفظ استقلال سیاسی خود و مخالفت با هر نوع سازش با احزاب سرمایه داری، شده بود. این او را در کنار سنت مارکسیستی انقلابیون چپ، مانند لنین و لوکزامبورگ که در برابر آنچه آنها به عنوان فرصت طلبی رو به رشد سوسیال دموکراسی قبل از جنگ جهانی، مبارزه کرده بودند، قرار داد. او مانند لنین مخالف جنگ، نه از نقطه نظر پاسیفیسم بلکه از نقطه نظر انترناسیونالیسم طبقه کارگر بود. با این حال، مانند لوکزامبورگ، او تنها به آرامی عدم امکان تحول انقلابی سوسیال دموکراسی و پوچی شعارهای انقلابی آنرا به رسمیت شناخت. در مقابل، گرامشی، قبل از ۱۹۲۰ هرگز در صفوف چپ به جز « بشکل تصادفی » قرار نگرفته بود، کسی که با مداخله گری موسولینی در آغاز جنگ ور رفته بود، از انقلاب اکتبر به عنوان یک انقلاب « علیه سرمایه » استقبال کرده بود (ژانویه ۱۹۱۸) و کسی که « مارکسیسم اش » تحت تاثیر منابع بسیار ایده آلیستی مورد تمسخر بوردیگا قرار گرفته بود، تنها به تازگی نیاز برای گسست با سوسیال دموکراسی را دیده و حالا احساس میکرد که موظف به تغییر چشم انداز سیاسی خود میباشد.

... واقعیت این بود که در آغاز سال ۱۹۲۱، مسئله شوراها (که برای گرامشی، اساسی به

---

۱۰۶ نقل قول شده از کلمانتی همانجا ص ۱۴۰ از « به حزب کمونیست » در آونتی ۲۰ – ۱۲ -۱۹۲۰

۱۰۷ در جلسه کمیته اجرائی بین الملل کمونیست. اسپریانو همانجا ص ۱۰۵ : از بین الملل کمونیستی (L'Intemationale Communiste) شانزدهم مارس ۱۹۲۱

۱۰۸ گراتزیا دی پیشنهاد ادغام کسانی که بر علیه انشعاب بودند، کمو نیست های وحدت طلب (یعنی کسانیکه از سراتی پشتیبانی میکردند) با بقیه فراکسیون کمونیستی را داد. اسپریانو همان مأخذ ص ۱۰۰

۱۰۹ اسپریانو مشخصا به رای گیری در جلسه بخش تورین حسا، میپردازد که درست یک روز قبل از کنوانسیون ایمولا، تائید کردکه فراکسیون کمونیست ها – متشکل از تحریم گرایان، حامیان انتخابات و گروه مطالعاتی کمونیستی گرامشی – اکثریت بزرگ (۳۴۹ به ۸۴) را با خود داشت. این قعطنامه پیشنهادی، در کلمات اسپریانو، « با محرز شدن نقطه بی بر گشت بین کمونیست ها و سوسیال دمکرات ها..... » چشم اندازی از جنبش کمونیستی پیش رو گذاشته شد که به طور کامل بازتاب تجربه اوردینیویستی بود. شوراهای کارخانه ای را بعنوان نهادهای شورایی طبقه کارگر ایتالیا، با شکوه جلوه داد؛ مفهوم فرایند شکلگیری حزب کمونیست را به عنوان فتح کارگران در کارگاه ها؛ که خود را از آنارشیسم بخاطر مخالفت با تمامی تبلیغاتی که حزب را بی ارزش جلوه میداد، متمایز ساخت و با برجسته کردن محافل آموزشی به عنوان مراکز طبیعی گروه های کمونیست و کمیسارها در شوراهای کارخانه ها .همانجا ص ۱۰۲. واضح است که بسیاری از اینها از مشخصه های چشم انداز و دیدگاه نظم نوین نبود. واقعیت این است که شیفتگی جدید حزبی گرامشی با بینش شورائی قبلی او همخوانی نداشت و آشتی دادن این دو بسیار مشکل مینمود.

نظر میرسید) به هیچ انجامیده بود و حول و حوش سئوالی که باید روی آن تصمیم گرفته میشد، یعنی مسئله حزب، گروه درون حزبی، تلاش فراکسیون در حزب - به زبان گرامشی راه حل « ژاکوبینی » بود - چیزی که گرامشی به آن، قبلا هیچ اهمیتی نداده بود.[۱۱۰]

به طور خلاصه، « پیشینه » روشنفکری گرامشی به معنای آن بود که او قادر به هیچ کمکی در بحث برنامه ای برای گسست از حزب سوسیال دموکراسی قدیم نبود. [۱۱۱] برای هر دو، او و بقیه گروه قدیمی تورین، پذیرش رهبری بوردیگا، به غیر از تصدیق این موضوع نمیتواند چیز دیگری باشد و دروغی را آشکار میکند که توسط مورخان بسیاری مانند جان کامت تبلیغ کرده اند که « گروه نظم نوین، که گرامشی بنیانگذار مسلم و رهبر آن بود، در لیورنو به عنوان مرکز فکری کمونیسم ایتالیایی به رسمیت شناخته شده بود » . [۱۱۲]

روند طولانی بحث های سیاسی جانبی تحریم گرائی کمینترن، اتلاف وقت متناوب با سراتی و به ریشخند گرفتن فراکسیون انقلابی و تجربه تلخ از عمل کرد حسا، در نهایت به ایجاد حزب کمونیست با رهبری کاملا متعهد به بین الملل سوم، با یک چشم انداز مشترک منتج از دوره تاریخی یعنی انقلاب پرولتری، رهنمون کرد. اما بشکل مطلوبی شروع نشد. خطر حمله باند های فاشیستی، فراکسیون کمونیستی را و داشته بود که نشست خود را به جای بولونیا در ایمولیا برگزار کند و حزب کمونیست به همان دلایل به جای فلورانس، در لیورنو تاسیس شد. [۱۱۳] افزایش نرخ بیکاری و افزایش شدید هزینه های زندگی، طبقه کارگر ایتالیا را در وضعیت اسفناکی قرار داده بود کمک های مالی کارفرمایان به موسولینی، اعتماد به نفس بیشتری به فاشیست ها داده بود، و در همان حال روحیه طبقه کارگر افت کرده بود. انقلابیونی که پس از مدت های طولانی به تمایز سیاسی دست یافته و خود را سازمان داده بودند، به این ترتیب با عقب نشینی جنبش طبقه کارگر روبرو شدند. در این مسئله آنها تنها نبودند. طبقه کارگر روسیه، خسته و متحمل تلفات سنگین از جنگ داخلی که به تازگی به پایان رسیده بود، به سختی در موقعیتی بود که بتواند با کشش انقلاب همراهی کنند. انقلابی که بلشویک ها آگاه بودند که به منظور تامین هدف اصلی خود، باید بین المللی باشد. اهمیت سیاسی شوراها در طول جنگ های داخلی افول کرده بود، اما حزب بلشویک خود را آویزان قدرت نمود، از آنجائیکه هم آنها و هم انقلابیون در خارج از روسیه، آنرا به عنوان سنگر منزوی پرولتری میپنداشتند. با عدم تحقق مادی انقلاب در اروپا، رهبری در یک سو شروع کرد که با سرمایه داری کنار بیاید و از سوی دیگر با عجله با شیوع انقلاب در جاهای دیگر، به دنبال راه و روش شکستن انزوای روسیه شد. سال ۱۹۲۱ سال نپ و کرونشتات، معاهدات تجاری اتحاد جماهیر شوروی با قدرت های سرمایه داری، به ویژه انگلیس، و بستن صداهای مخالف در داخل حزب بلشویک بود. در آلمان، چشم انداز انقلاب اروپا یک بار دیگر با شکست اقدام ماه مارس از بین رفت.

این وضعیت، در سیاست های نوسانی و عقب نشینی به شیوه های سوسیال دموکراسی توسط بین الملل کمونیست که حالا مرکزیت آن فقط در مسکو و اجتناب ناپذیر تحت سلطه حزب روسیه بود، انعکاس یافت. نشانه های شوم بروز یک سری اتفاقات در لیورنو خود را نشان میداد. نمایندگان روسی کمینترن (کاباکچیو و راکوسی) به انشعاب، حتی بدون سراتی رای دادند. با این حال، پل لاوی از حزب کمونیست آلمان (KPD)، که نامه سرگشاده او، قبلا ایجاد جبهه متحد با سوسیال دموکراتها (SPD، USPD) را ارائه کرده بود و کمونیست های دیگر (KAPD)، بدون سراتی و وحدت طلبان، آشکارا با انشعابِ « بیش از حد به سمت چپ » مخالفت کردند. گزارش او به کمیته اجرائی بین الملل کمونیست، محکوم کردن چپ (به نظر او « فرقه گرائی »)، پایه برای شکل گیری حزب

۱۱۰ جوزف برتی، در معرفی انستیتوی جیان جیپاکومو فلترینلی ۱۹۶۶ ص ۵۷ . خلاصه ای مختصر از سابقه سیاسی بوردیگا و گرامشی را ارائه میدهد . (اگر چه برتلی زندگی سیاسی را از سال ۱۹۱۸ به عنوان یکی از حامیان سرسخت بوردیگا آغاز کرد، اما هنگام یا نوشتن این معرفی نامه او به هیچ وجه با بوردیگا همراهی نداشت - کسی که به اخراج او از حزب در سال ۱۹۳۰ کمک کرده بود.

۱۱۱ دلایل مختلفی برای نبود گرامشی بر روی پلاتفرم سخنرانی ، ارائه شده، از کمرویی گرفته تا کم گویی و سکوت و یا به دلیل ظاهر فیزیکی و یا عدم داشتن صدای رسای سیاسی با توجه به این حقیقت که او در طول جنگ مداخله کرده بود. این آخری. در لیوورنو، در واقع به یک مسئله سیاسی توسط مخالفان جدایی طلب کمونیست که می خواستند بر « تفرقه » در صفوف فراکسیون کمونیستی تاکید کنند، تبدیل شد. اسپیریانو می گوید: « در فضای پر التهاب تئاتر گولدونی، نام گرامشی، تقریبا با مداخله گری در جنگ مترادف گرفته میشد، » ص ۱۱۸ و بوردیگا باید با معترضین جلسه، در طول جمعبندی سخنرانی او ، میانجی گری میکرد. (منتشر شده در La Sinistra Comunista nelcammino della rivoluzione Edizioni Sociali, 1976) احتمالا در تمامی اینها حقیقتی نهفته باشد، اما آنها توضیح سیاسی برای غیبت نظم نوین قدیمی نیستند (آنچه که گوین ویلیام راجع به جلسه میلان در ماه اکتبر اشاره میکند پس از ۳ ماه برای لیوورنو هم معتبر است. در « گرامشی و تراچینی نمایندگی 'تورین' را میکردند نه مشخصا اردینویستی » ص ۲۸۶ همان مأخذ،

۱۱۲ جان م کامت ، آنتونیو گرامشی و مبداء کمونیسم ایتالیایی (ستانفورد ۱۹۶۷)

۱۱۳ نشست لیورنو همان مأخذ، و ویلیام همان مأخذ، ص ۳۱۹

کمونیست انترناسیونالیستی - از آن جا که با کنار آمدن با سوسیال دموکراسی را استدلال میکرد و در نتیجه بر علیه اصول تاسیس بین الملل – بدرستی از طرف ک ا ب ک مورد انتقاد قرار گرفت بطوریکه ریاست حزب کمونیست آلمان را از دست داد. با این حال، در دسامبر ۱۹۲۱ ک ا ب ک تصمیم به احیای سیاست جبهه متحد لاوی برای کل بین الملل را گرفت. این تغییر با شکست اقدام ماه مارس و بی اعتبار شدن سیاست تهاجمی همراه با آن، انجام گرفت. (و با وجودیکه لاوی بخاطر محکوم کردن آن، به عنوان توطئه گر، اخراج شده بود.) تمام تعلقات این سیاست، آنطور که در مسکو فهمیده شد، نقض پیآمد لیورنو بود. به حزب نوپای ایتالیا گفته شد که روی ادغام با حزبی که تنها مدت کوتاه پیش از آن گسست کرده بود، کار کند. در واقع لنین قبلا در نوامبر ۱۹۲۰، موقع استدلال در مورد ماهیت موقت گسست با سراتی و نیاز به « تاکتیک های انعطاف پذیر » ، به این اشاره کرده بود :

مشکل این است که سراتی زمانی متمایل به راست میشود که در شرایط فعلی ایتالیا، باید به سمت چپ خم شد. برای انجام موفقیت آمیز انقلاب و حفاظت از آن، حزب ایتالیا باید یک گام مشخص به سمت چپ (بدون اینکه به هیچ وجه دست خود را بسته نگهدارد و یا فراموش کند که وقایع پس از آن ممکن است به خوبی برای برداشتن گام قطعی به سمت راست، فراخوان بدهد.) بردارد [۱۱۴]

انقلاب در ایتالیا انجام نگرفته بود و این برای رهبران ناامید و درمانده بلشویک، دلیل حتی بیشتری بود تا مسیر سریع تاثیر گذاری بر « توده ها » را پیدا کنند. بنابراین، با شکل گیری موجودیت تازه تاسیس حزب کمونیست انترناسیونالیستی، رهبری « بوردیگیست » آن خود را در مبارزه برای حفظ سیاست انقلابی « سرسخت » در داخل بین الملل کمونیستی یافت. با گذشت فقط بیش از دو سال از کنگره لیورنو، به درجه ایکه رهبری روسیه به دنبال تقویت کنترل خود در داخل کمینترن شد، دستگیری بوردیگا، فرصت شروع چرخش دادن حکا را مهیا کرد و تعیین رهبر انعطاف پذیرتر - آنتونیو گرامشی - که تا بازداشت خود در سال ۱۹۲۶، فرایند بولشویزاسیون حزب ایتالیا را آغاز کرد. یک بار دیگر مبارزه برای « سرسختی » انقلابی، از کمونیست **چپ** ایتالیا، در برابر هر دو تاکتیک های کج و معوج کمینترن و رهبری تازه بولشویژه شده حزب ایتالیایی، که بدنبال روی از آن تلاش میکرد، آغاز شد.

۱۱۴ « درباره مبارزه در درون حزب سوسیالیست ایتالیا » لنین منتخب آثار ص ۳۸۳

ضمیمه

بیانیه فراکسیون کمونیستی پس از دومین کنگره انترناسیونال

به رفقای همه بخش های حسا

وقایع اخیر در ایتالیا و بررسی های مذاکرات کنگره دوم انترناسیونال ۳ ، بحرانی را به پیش رانده که مدت های طولانیست حزب ما از آن، حتی بیشتر از آنچه به نظر شما آمده باشد، رنج میبرد. از آنجائیکه کنگره ملی حزب پیش روست، تلاش هماهنگ عناصر چپ حزب، به منظور حل و فصل وضعیت غیر قابل تحمل که بر علیه مبارزه انقلابی پرولتاریای ایتالیا ست، ضرورت عاجل یافته است.

تمام این، ما را وادار به شروع حرکتی کرده است که برای کنگره آماده شویم تا میان آن دسته از رفقائیکه فکر می کنند یک راه حل واقعا قطعی و پرانرژی برای مشکل جدی لازم است، به یک توافقی دست یابند.

ما زمان طولانی را صرف این نخواهیم که به شما وضعیت کشورمان را یادآوری کنیم. شرایط و ضوابطی که با آن در جنگ جهانی بزرگ شرکت و آنرا ترک کرد، و اپیزود این دوران آشفته پس از جنگ، حتی به دشمنان ما نشان میدهد که نشانه های متعدد از بهم ریختگی، در بن بست قرار گرفتن رژیم و عدم توان مبارزه در برابر فروپاشی خود از درون، وجود دارد.

از سوی دیگر، تب و تاب و طغیان توده های همه اقشار پرولتاریا، آنطور که خود را در ناآرامی های مستمر نشان میدهد، روز به روز در حال رشد بوده و با ذوق و شوق پیکار در مبارزه طبقاتی و با الهام، اگر چه غریزی، نتیجه اش پیروزی نهایی انقلاب پرولتری خواهد بود.

بورژوازی حتی اگر چه، از ناتوانی در مقابله با اختلالات اجتماعی، آگاه است، بیشترین تمرکز انرژی خود را در دفاع از نظم اجتماعی خود در برابر توده های انقلابی نهاده است. از یک طرف، سپاهیان رسمی و غیر رسمی خود را برای سرکوب های مسلح شورش کارگران سازماندهی میکند و از سوی دیگر در حال اجرای سیاست های هوشمندانه ظاهرا امتیاز دهی و خیرخواهانه دروغین نسبت به خواسته های توده هاست.

ارگان هائیکه اقدامات پرولتری را رهبری میکنند و وظیفه مخالفت پیروزمندانه با سیاست خود - حفاظتی بورژوازی را دارند، بارها و بارها نشان داده اند که برای این کار آمادگی لازم را ندارند.

اتحادیه های صنفی روزانه لایه های وسیع تری از کارگران را که در اعتصابات و اعتراضات، ضرورت پیشبرد و گسترش مبارزه برای دستاوردهای انقلابی را تجربه میکنند، به سمت خود جلب میکنند. اما رهبری بوروکراتیک اتحادیه ها،با استفاده از تمامی این اقدامات، بر ویژگی های مبارزه حقوقی سنتی سرمایه گذاری کرده و بهبود تدریجی استانداردهای زندگی پرولتاریا را دنبال میکنند.

بمثابه حزب سیاسی طبقه کارگر، حزب سوسیالیست، که انرژی انقلابی گارد پیشرو را باید با شکل دادن کاراکتر و مسیر جدید مبارزه برای دستیابی به اهداف حداکثری کمونیسم، هماهنگ کند، حاکی از این است که فاقد شایستگی آنست.

کاملا درست است، زمانی که حزب، برنامه جدید ماکزیمالیستی را در بولونیا و پایبندی خود به بین الملل مسکو را، تصویب کرد، اکثریت معتقد بودند که به مشکل تاریخی، پاسخ داده شده است. وقتی که جنگ بزرگ نزدیک شد، دو مفهوم متضاد از مبارزه پرولتری، در همه جا در برابر یکدیگرصف آرائی کردند: در یک سو، سوسیال دموکراسی، رسوا از شکست بین الملل دوم و همدستی با بورژوازی، و در سوی دیگر، کمونیست، با سر چشمه قدرت از مارکسیسم و تجربه شکوهمند انقلاب روسیه. این دومی خود را در بین الملل جدید سازماندهی کرده و شعار انقلابی پرولتاریا را پیش روی خود قرار داده است: مبارزه خشونت آمیز برای سرنگونی قدرت بورژوازی، برای برپایی دیکتاتوری پرولتاریا، برای حکومت شوراهای کارگری.

اما در واقع حزب، شاید بخاطر داشتن رضایت مشروع از موضع گیری بسیار متفاوت، گرفته از احزاب دیگر بین الملل دوم، اغفال خورد و متوجه نشد که یک تغییر صوری در برنامه، باید لزوما شامل تجدید عمیق ساختاری و عملکرد های آن باشد.

وقایع بعدی و مرور رویداد ها، که یادآوری آنها زائد خواهد بود، نشان دادند که حزب در مواجهه با انجام وظایف انقلابی خود که اوضاع و احوال تاریخی پیش روی آن گذاشته بود، هنوز فاصله زیادی داشت.

در اصل، حزب هیچ یک از معیارهای سیاسی خود را تغییر نداده است. فعالیت هایش، بالاتر از همه، پارلمانی ست و به روش های سنتی قبل از جنگ خود، اغلب بازی های دولت بورژوائی، بر گشته است.

در لحظاتی که تصمیم گیری های حیاتی باید گرفته شوند، مردانی که از زمان خود عقب بودند و حزبی که نمیدانست که چگونه خود را از فعالیت های اتحادیه ای و مجلس کنار بکشد، مسئول وضعیت موجود باقی ماند و به این ترتیب دوباره به انجام روش های قدیمی معامله گری و مصالحه، سقوط کرد. توده های پرولتری سرخورده، بخشا، به سوی دیگر جریان های مبارز انقلابی بیرون از حزب، سندیکالیست ها و آنارشیست ها روی آوردند که با کمونیست ها نمیتوانستند در مفهوم روند انقلابی، دیدگاه مشترکی داشته باشند، در کنار هم به انتقاد منصفانه از آنچه وضعیت انقلابی در مقایسه با لفاظی های انقلابی رهبران حزب، مطالبه میکرد، پرداختند.

فهرست کتب و نشریات

Prometeo (pub) **Dal Convegno d'Imola al Congresso di Livorno nel solco della 'sinistra italiana'** Milan 1971.

Fabio Damen **La Sinistra Italiana da Imola a Livorno** in Prometeo 5, Series IV Milan, September 1981.

Mauro Stefanini **Il percorso ideologico della contrarivoluzione in Italia** parts 1-3 in Battaglia Comunista nos 12-14, 1982.

Programme Communiste No. 66, Paris, April 1976.

Histoire de la Gauche Commrtniste in Communiste Programme, Paris, March 1993.

Programma Comunista:**La Sinistra Comunista nel cammnino della rivoluzione** Rome, 1976.

W. Hilton-Young **The Italian Left** New York, Greenwood Press.

Giorgio Galli:**Storia del Socialismo Italiano** Rome, Laterza.
Storia del partito comunista Italiana Schwarz, Milan.

Luigi Cortesi **Le origini del PCl Laterza,** Rome 1972.

Andreina de Clementi **Amadeo Bordiga** Turin, Einaudi.

Giuseppe Berti **Appunti e riccordi, 1919-26 : Introduzione agli Annali del'Istituto Feltrinelli** Milan, 1966.

Stefano Merli **Il partito comunista (1921-26) Annali,1960** Istituto Gianciamo Feltrinelli, Milan.

Joan Barth Urban **Moscow and the Italian Communist Party** Tauris London, 1986.

Walter Kendall **The Labour Movement in Europe** London, Allen Lane.

Adrian Lyttelton **The Seizure of Power** London, Weidenfeld and Nicolson.

V.l Lenin: **Left-wing Communism and Infantile Disorder** Progress Publishers
The April Theses Progress Publishers.
Collected Works London, Lawrence and Wishart: Volumes 28 and 31

John Riddell **Lenin's Struggle for a Revolutionary International** New York, Monad Press, 1984.

Branko Lazitch and Milorad M. Drachkovitch **Lenin and the Comintern** Hoover, 1972

Jane Degras ed. **The Communist international, 1919-1943** Vol. 1Cass & Co. 1971

E.H. Carr **The Bolshevik Revolution, 1917-23** Vol.3, Pelican edition.

Quintin Hoare ed. **Antonio Gramsci: Selections from Political Writings 1910-20** Lawrence and Wishart 1977.

Gwyn Williams **Proletarian Order** London, Pluto Press.

Martin Clark: **Antonio Gramsci and the Revolution that Failed** Yale UP,London.
The Failure of Revolution in Italy, 1919-1920 Univ. of Reading. 1973.

Alastair Davidson **Antonio Gramsci: Towards an Intellectual Biography** London, Merlin Press.

Richard Bellamy ed. **Gramsci: Pre-Prison Writings** Cambridge UP, 1994.

Anne Showstack Sassoon **Gramsci's Politics** Croom Helm, London 1980.

Hamish Henderson **Gramsci's Prison Letters** Zwan Publications, Edinburgh.

Hamish Henderson and Gwyn A. Williams Gramsci's II in New Edinburgh Review, Edinburgh, undated.